

# KAWISH

A RESEARCH JOURNAL OF PERSIAN  
LANGUAGE, LITERATURE AND CULTURE

Editor:

**Prof. Dr. Muhammad Iqbal Shahid**

**Persian Articles:**

- The Descriptive Analysis of the Poems of Spring Poets About Nauroz / Dr. Humera Zamurdi
- Literary Commentary on One Verse of Sohrab Sapehri / Prof. Dr. Muhammad Hussain Muhammadi
- Dr. Muhammad Hussain Muhammadi (A Memorandum) / Ms. Faiza Kiran
- A Study of Persian Language & Literature in the Contemporary Poetic Works of Pakistan / Dr. Musarrat Wajid
- Sources of Subjects of Hamd / Dr. Riaz Ahmed Shahid

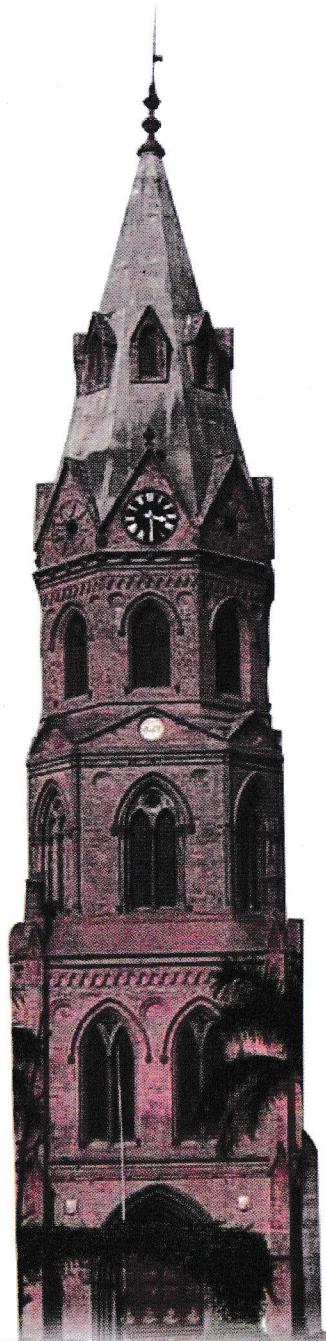
**Urdu Articles:**

- Contribution of Allama Aziz ur Rehman Aziz in Persian Literature / Dr. Munir Ahmad
- Nasir Poet of Hope and Ecstasy / Dr. Ghulam Akbar, Nasir Ahmed
- Concept of Estrangement in Rashid's Poetry / Dr. Tanveer Hussain
- Literary Analysis of "Musaddas-e-Hali" / Dr. Tahira Abdul Quddoos, Dr. Mohsina Batool

**Abstracts by Prof. Dr. Muhammad Iqbal Shahid / Dr. Tahira Yasmin**



**Department of Persian Language & Literature  
GC University Lahore, Pakistan**



# کاوش

محله علمی-پژوهشی در زمینه زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی

سردیبیر: پروفسور دکتر محمد اقبال شاہد

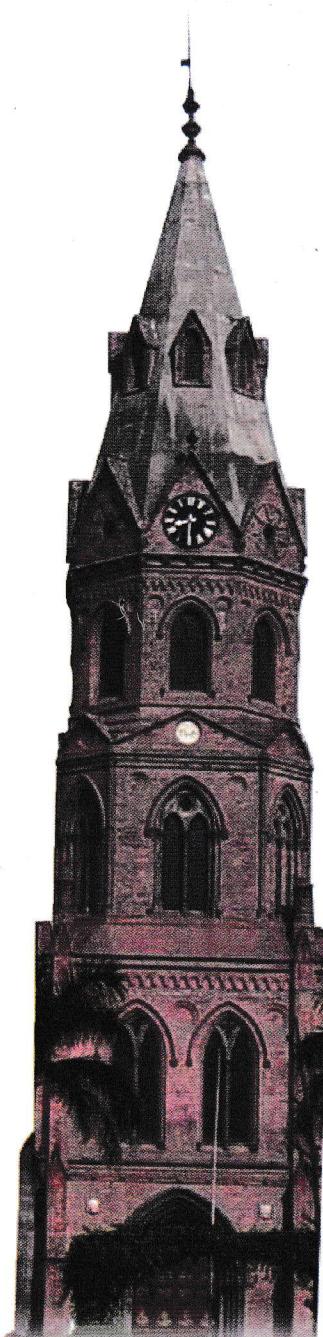
مقالات فارسی:

- تحلیل رویکردهای تأویلی بهاریه سرایان به نوروز / دکتر حمیرا زمردی
- تفسیر و تحلیل یک شعر از سپهری / دکتر محمد حسین محمدی
- زنده یاد دکتر محمد حسین محمدی / فایزہ کرن
- تذکرہ زبان و ادب فارسی در شعر معاصر پاکستان / دکتر مسیت واجد
- مآخذ و مصادر مضامین حمد / دکتر ریاض احمد شاہد

مقالات اردو:

- فارسی ادب میں خدمات عزیز / ڈاکٹر منیر احمد
- ناصر کے ہائے امید و نشاط / ڈاکٹر غلام اکبر، ناصر احمد
- راشد کی شاعری میں معافرت کا تصور / ڈاکٹر توپیر حسین
- مسدس حالی کا علمی و ادبی تجزیہ / ڈاکٹر طاهرہ عبدالقدوس، ڈاکٹر محسنہ منیر

Abstracts of Articles / Prof. Dr. Muhammad Iqbal Shahid, Dr. Tahira Yasmin



شعبہ زبان و ادبیات فارسی  
دانشگاہ جی سی، لاہور-پاکستان

شماره استاندارد بین المللی : ۱۹۹۳ - ۹۲۹۹

# کاوش

مجله علمی-پژوهشی در زمینه زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی

۲۰۱۶ - ۲۰۱۵ میلادی

شماره : ۲۱

سردییر:

پروفسور دکتر محمد اقبال شاهد



گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه جی سی لاهور - پاکستان

# کاوش

محلهٔ تحقیقی در زمینهٔ زبان، ادبیات و فرهنگ فارسی

دارای درجهٔ علمی - پژوهشی، مصوب کمیسیون آموزش عالی پاکستان

شماره استاندارد بین‌المللی: ۹۲۹۹ - ۱۹۹۳

شماره: ۲۱، سال ۲۰۱۵ - ۲۰۱۶ میلادی

سردیر: پروفسور دکتر محمد اقبال شاهد

معاون سردیر: دکتر طاهرہ یاسمین

## داوران و مشاوران علمی:

دکتر عباس فاموری

وابستهٔ فرهنگی و مسئول خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، لاهور

پروفسور دکر حکیمہ دیران

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تربیت معلم، تهران، ایران

پروفسور دکر عباس کی منش

استاد، زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، ایران

پروفسور دکر قاسم صافی

استاد، زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران، ایران

پروفسور دکر محمد شعبم خان

زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه راحشانی، بنگلہ دیش

پروفسور دکر سید عراق رضا زیدی

زبان و ادبیات فارسی، جامعهٔ ملیهٔ اسلامیه، دهلی، اندیا

دکتر سینیل شما

ایسوسی ایت پروفسور، دانشگاه بوستن، امریکہ

دکتر عبدالکریم علی حداد

استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آل الیت، اردن

صفحهٔ آرایی و حروف نگاری: سید غلام علی

چاپ و صحافی: زهری عثمان آرت پریس

نشانی: گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه جی.سی. لاهور، پاکستان

تلفن: ۰۰۹۲-۴۲-۹۹۲۱۳۳۴۶

پست الکترونیکی: kawishgcupsian@gmail.com

و بگاه: <http://www.gcu.edu.pk>

بهای تک شماره: ۳۰۰ روپیه

## فهرست مطالب

### مقالات فارسی:

- ۳۰\_۵ تحلیل رویکردهای تأولی بهاریه سرایان به نوروز / دکتر حمیرا زمردی  
۴۸\_۳۱ تفسیر و تحلیل یك شعر از سپهری / دکتر محمد حسین محمدی  
۵۴\_۴۹ زنده باد دکتر محمد حسین محمدی / فایزه کرن  
۷۸\_۵۰ تذکره زبان و ادب فارسی در شعر معاصر پاکستان / دکتر مسیرت واجد  
۹۲\_۷۹ مآخذ و مصادرِ مضامین حمد / دکتر ریاض احمد شاهد

### مقالات اردو:

- ۱۰۸\_۹۳ فارسی ادب میں خدمات عزیز / ڈاکٹر منیر احمد  
۱۲۲\_۱۰۹ ناصر کے ہائ اُمید و نشاط / ڈاکٹر غلام اکبر، ناصر احمد  
۱۳۸\_۱۲۳ راشد کی شاعری میں مغائرت کا تصور / ڈاکٹر تنور حسین  
۱۴۸\_۱۳۹ مسدس حالی کا علمی و ادبی تجزیہ / ڈاکٹر طاہرہ عبدالقدوس، ڈاکٹر محسنہ منیر

## تحلیل رویکردهای تأویلی بهاریه سرایان به نوروز

دکتر حمیرا زمردی

دانشیار دانشگاه تهران، ایران

### چکیده:

در این مقاله به بررسی عناصر بهاریه‌ها پرداخته ایم و دیدگاه‌های کهن در بارهٔ نوروز و بهار را از منظر بینش اساطیری، نجومی، شاعران سبک خراسانی، حکیمان و عارفان مطرح ساخته ایم. در پایان، رویکردهای تأویلی شاعران را در سبک خراسانی با تأویل حکیمان و عارفان و شاعران معاصر مورد نظر قرار داده ایم تا تفاوت رویکرد بهاریه سرایان را در طول تاریخ باز نماییم.

### واژه‌های کلیدی:

نوروز، بهاریه‌ها، تأویل حکمی، رویکرد عارفانه، بینش سیاسی و اجتماعی شاعران

### مقدمه:

فصل بهار آغاز سال پارسیان و زمانی است که خورشید از نخستین خُردَه‌ی (برج) بره فراز می‌رود و روز و شب برابر می‌شوند. هم چنین مطابق احکام نجومی، بهار مدت سیر خورشید در برج بره (حمل)، گاو (ثور) و دو پیکر (حوزا) به شمار می‌رود. (فرنیغ دادگی، بندهش، ۱۰۷، ۵۹؛ زادسپرمه ۵۸؛ مسعودی، التنبیه والاشراف، ۱۴)

شاعران پارسی زبان، روند حلول آفتاب در برج حمل (با نشانه‌ی صفر) و برابر بودن  
زمانِ روز و شب را چنین تصویر کرده‌اند:

رَخْشِ بِهِ هَرَّا بِتَاخْتَ بِرِ سِرِ صَفَرِ آفَتَاب  
رَفَتْ بِهِ چَرْبَ آخُورِي گَنْجَ رَوَانَ دَرِ رَكَاب

(حاقانی، دیوان، ۴۲)

ای آفتاب خوش عمل بازآسوی برج حَمَل  
نی پَخْ گَداَز و نی وَحَلْ عَنْبَرْفَشَانْ عَنْبَرْفَشَانْ

(مولوی، غزلیات، ۶۷۷)

بَامْدَادِيْ كَهْ تَفَاوَتْ نَكَنْدَلِيلْ وَ نَهَارْ  
خَوَشْ بَوَدْ دَامَنْ صَحَراَوْ تَماَشَايْ بَهَارْ

(سعدی، قصاید، ۶۹۹)

در اعصار باستان، آریاییان دو فصل گرما و سرما داشتند چنان که ده ماه زمستان و دو  
ماه تابستان بود، بعدها تابستان به هفت ماه و زمستان به پنج ماه تقسیم شد و در هر یک از این  
فصل‌ها جشن نوروز و مهرگان برپا می‌شد که هر کدام آغاز سال نو به شمار می‌رفت. فرنینغ  
دادگی گوید: "از ماه فروردین روز هرمزد بهیزگی تا ماه مهر روز انگزان بهیزگی هفت ماه تابستان  
است. از ماه آبان روز هرمز بهیزگی تا ماه سپندهار مذر روز بهیزگی که پنجه بر پایان آن است پنج  
ماه زمستان است". (وندیداد، فرگرد ۱، بند ۳ و ۴؛ فرنینغ دادگی، بند ۵، ۱۰؛ بیرونی، آثار  
الباقيه، ۳۲۴ و ۳۲۵؛ معین، مجموعه مقالات، ج ۱۵۸، ۱۵۹ و ۱۶۰)

با جلوس بزدگرد سوم (۶۳۲م) نوروز در اواخر بهار مطابق روز ۱۶ ماه حزیران رومی  
بود اما با تنظیم تقویم جلالی در زمان جلال الدّوله ملکشاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵ق) سال نو از  
اوّل حمل آغاز می‌شد. (معین، همان، ۱۶۰؛ تقی‌زاده، سید حسن، بیست مقاله، ۵۱۰)  
اشاره به سال جلالی و اردی بهشت ماه جلالی در شعر سعدی نیز برگرفته از این مطلب  
است:

بَرْ گَلْ سَرْخَ ازْ نَمَّ اوْفَتَادَه لَالَّى  
بَلْ بَلْ گُوينَ دَه بَرْ مَنَا بَرْ قَضْبَانِ

(سعدی، گلستان، ۵)

هَزَار سَالِ جَلَالِي بِقَائِي عُمُرِ تو بَادِ  
شَهُور آن هَمَّهِ اَرْدِي بِهَشَّتِ و فَرَورِ دِينِ

(سعدی، قصاید، ۷۳۱)

در ادبیات فارسی، مستنداتی در نظم و نشویجود دارد که بر مبنای آن سه ماه اول رومیان آذار، نیسان و آیار با فروردین و اردی بهشت و خرداد تطبیق داده شده است، (فرخی، ۱۱۹، ۴۷۳، ۴۸۱؛ سعدی، ۱۵۷، ۱۶۱؛ سعدی، ۷۳۹) و رک خلف تبریزی، برهان قاطع، ذیل آذار، آیار و نیسان)

بنابر اعتقادات ایرانیان ”روزی که جمشید به مظالم بنشست روز هرمزد بود از ماه فروردین پس آن روز را نوروز نام کرد تا اکنون سنت گشت“. (بلعمی، ابوعلی، تاریخ بلعمی، ۸۸)  
هم چنین گفته اند جمشید در این روز بر گردونه ای سوار شد و حن و شیاطین و پریان او را در هوا حمل می کردند و به یک روز از کوه دماوند به بابل آمد و مردم برای دیدن این امر در شگفت شدند و این روز را عید گرفتند و برای یاد بود آن روز در تاب می نشینند و تاب می خورند. (بیرونی، آثار الباقیه، ۳۲۷) بدین ترتیب این روز را زمان بر تخت نشستن جمشید و تاج گذاری او دانسته اند. (همو، ۳۴۴؛ این بلخی، ۳۲۱؛ مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، ج ۱، ۵۰)

به روایت دیگر نیز او بر گوساله ای نشست و به سوی جنوب به جنگ سیاهان و زنگیان پرداخت و آنها را مقهور کرد. جواهراتشان را به غنیمت گرفت و جواهرات را بر تخت خود انبار کرد و وقتی آفتاب بر آنها می تایید، همه می خانه از عکس آن روشن می شد ازینرو او را ”شید“ لقب کردند. (گردیزی، ابوسعید عبدالحی، تاریخ گردیزی، ۵۱۵ و ۵۱۴)

جهان انجمن شد بر تخت اوی  
فرو مانده از فرّه‌ی بخت اوی  
بـه جمشید بر کوه را افساندند  
مـر آن روز را روز نـو خواندند

(فردوسی، شاهنامه، ج ۱، ۴۲)

فردوسی (م. ۴۱۱) آغاز شهریاری کیومرث، اوّلین مخلوق بشری، و بر تخت نشستن او را در بهار و نوروز دانسته است:

چنین گفت کـاین تخت و کـلاه  
کـیومـرث آورد و او بـودـشـاه  
چـو آمد بهـه بـرج حـمل آفتـاب  
جهـان گـشت بـافـرـو آـیـن و آـب  
بــایـد اـز آـن سـان زــرج بــره  
کـه گـیـتـی جــوان گــشت اـز آـن بــکــسرـه  
کــیـومــرــث شــد بــر جــهــان کــدــخــدــای  
نــخــستــین بــه کــوه اـنــدــرــون ســاحــت جــای

(همو، ج ۱، ۲۸)

جام جم است صفحه‌ی تاریخ روزگار  
مانده است به یادگار زدورانِ جمشید

(ملک الشعراي بهار، ديوان، ۶۷)

شاعران حوزه‌ی سبک خراسانی با سرودن بهاریه‌ها به وصف نوروز و بهار و عناصر

مقارن با آن پرداخته اند:

آمد بهار خرم بــارــنــگ و بــوــی طــیــب  
با صــد هــزار زــینــت و آــرــایــش عــجــیــب

لاله میان کشت در خشد همی زدور  
چون پنجه‌ی عروس به حنا شده خضیب

(رودکی، دیوان، ۱۲۰)

تاریخچه‌ی بهاریه سرایی در ادب فارسی به قدمت ظهور شاعران پارسی گوی از آغاز دوره‌ای اسلامی است و در ادبیات عربی به تأثیر از ادب فارسی و شاعران ایرانی رواج داشته است. جاحظ (م. ۲۵۵) بخش‌هایی از کتاب "المحاسن والاضداد" خود را به نوروز و نوروزیه اختصاص داده است. در ادب عربی به قصاید بهاری "نیروزیه" می‌گفته‌اند. (جاحظ، المحاسن والاضداد، ج ۱، ۲۱۱ و ۲۱۲؛ ۲۱۸، ۲۲۱) وصف طبیعت خصوصاً به هنگام بهار در ادب عربی "زهربات" یا "ریعیات" نام گرفته است. (عمر فروخ، تاریخ الادب العربي، ج ۲، ۴۱۰) و شاعرانی همچون ابوهلال عسکری (م. ۳۹۵) و بدیع الزمان همدانی (م. ۳۹۸) به وصف نوروز و ریعیات پرداخته‌اند.

در بهاریه‌ها عناصر و عواملی حضور دارند که جهت ورود به بحث بهتر است بدان‌ها پردازم.

در نظر شاعران "برف و نزولات آسمانی" عامل اصلی بهار هستند:

زیرف آمساده گشت آب گوارا  
گوارایی رسد زین نیاگواری  
بهار از سردی من یافت گرمی  
منش دادم گلاه شهریاری

(پروین انتظامی، دیوان، ۱۲۳)

عناصری که تداعی گر بهارند گل‌های بهاری همچون گل سرخ، آرغوان، بنفسه، بستان افروز، خطمی، خیری، سمن، سنبل، سوسن، شاهسپرم، شقایق، شنبیله، ضمیران، گل خمری، گل سوری، گلنار، نرگس، نسترن، نیلوفر، یاسمن و ..... هستند که خصوصاً در دیوان شاعران سبک حراسانی فراوان به چشم می‌خورند. (رودکی، ۴۹۲، ۴۲، منوچهری، ۵۹)

فرخی، ۹۷، ۱۶۸، ناصر خسرو، ۳۳۹، سعدی، (۷۰۰)

خیری و خطممی و نیلوفر و بستان افروز  
نقش هایی که درو خیره بماند ابصار

(سعدی، قصاید، ۶۹۹)

زیور آرایی باع و بوستان نیز به کار نامه‌ی مانی، بتکده، بتخانه، بتخانه‌ی فرخار، بهار  
چین، نوبهار بلخ و ... تشییه شده و گل‌ها به بت فرخار، حوریان بهشتی، گوهران، نقش و صور  
مانی مانند شده‌اند. (رودکی، ۴۹۲، ۵۲۱)

بوستان گویی بتخانه‌ی فرخار شده است  
مرغکان چون سمن و گلبنکان چون وئنا

(منوچهری، دیوان، ۱)

ماه فروردین از گنج گهر یافت مگر  
که بیاراست همه روی زمان را به گهر  
باغ چون مجلس کسری شده پر حورو پری  
راغ چون نامه‌ی مانی شده پر نقش و صور

(فرخی، دیوان، ۱۷۱)

از عناصر دیگر بهاریه‌ها نغمه خوانی مرغان همچون بلبل، تذرو، فاخته، قمری، کلنگ  
و کبک دری است که مطربان بخت جوانند. (رودکی، ۴۹۳؛ فرخی، ۳۰؛ منوچهری، ۲۴،  
(۱۱۳)

از جنس رسته دانه‌ها ماهم زُکنج خانه‌ها  
آورده باغ از غیب‌ها صدارمغان صدارمغان  
لک لک بیاید بایدک بر قصر عالی چون فلک  
لک لک کنان کالملک لک یا مستuan یا مستuan  
(مولوی، غزلیات، ۶۷۷)

بهار با می و معشوق، بلبل و مرغان، موسیقی، باد و ابر و باران و قوس قزح قرین می

شود:

باد نوروزی همی در بوستان ساحر شود  
 تابه سحرش دیده‌ی هر گلبنی ناظر شود  
 گل که شب ساهر شود پژمرده گردد بامداد  
 وین گل پژمرده چون ساهر شود زاهر شود  
 ابر هزمان پیش روی آسمان بندد نقاب  
 آسمان بر رغم او در بوستان ظاهر شود  
 مرغ بی بربط به بربط ساختن دانا شود  
 آهو اندر دشت چون معشوقگان شاطر شود  
 بلبل شیرین زبان بر جوزین راوی شود  
 زند باف زند خوان بر بیدین شاعر شود

(منوچهری، دیوان، ۳۱)

بهار آمد من و هر روز نو باگی و نوجایی  
 به گشتن هر زمان عزمی به بودن هر زمان رایی  
 قبح پر باده‌ی رنگین به دست باده پیمایی  
 چو مرغ از گل به گل هر ساعتی دیگر تماشایی  
 نگاری با من و رویی نه رویی بلکه دیایی  
 از این خوشی ازین کشی ازین در کار زیایی  
 من و چنگی و آن دلبر که او را نیست همتایی  
 زمن کرده مدیح شاه راه زمان تقاضایی

(فرخی، دیوان، ۴۱۷)

آمد نورز ماه می خورو می ده پگاه  
 هر روز تاشامگاه هر شب تا بامداد

قوس قزح، قوس وار عالم فردوس وار  
کبک دری کوس وار کرده گلو پُر زباد

(منوچهری، ۱۷ ورث ۳۹)

زمین و سبزه ها به میمنت خرمی زمین باده گساری کرده به شادمانی می پردازند. در

فصل بهار پیران جوان می شوند و بهار زمان عاشقی و همراهی با معشوق تلقی می شود:

آمد بهار خرم بارنگ و بوی و طیب  
با صد هزار زینت و آرایش عجیب  
شاید که مرد پیر بدین گه شود جوان  
گیتی بدیل یافتد شباب از پی مشیب

(رودکی، ۴۹۳)

آدمی نیست که عاشق نشود فصل بهار  
هر گیاهی که به نوروز نجند حاطب است

(سعدی، غزلیات، ۳۶۲)

مستی و عاشقی و جوانی و جنس این  
آمد بهار خرم و گشتند هم نشین

(مولوی، غزلیات، ۷۶۷)

مهدی اخوان ثالث (م. ۱۳۶۹. ش) به شیوه‌ی شاعران سبک خراسانی این تقارن را به دور از نگاه اجتماعی و سیاسی که در اشعار دیگر خود دارد حفظ کرده و به زیبایی می آورد:

سر کوه بلند آمد حبیب  
به ساران بود و دنیا سبز و خرم  
در آن لحظه که بوسیدم لبیش را  
نسیم و لاله رقصیدند با هم

(اخوان، آخر شاهنامه، ۱۲۶)

اردوی بهاران چو کاروان ها  
 بشکوه در آمد به بوستان ها  
 مرغان سفر کرده بازگشتند  
 آسوده ز سرمه باه آشیان ها  
 بس لاله‌ی روشن به دشت دیدم  
 مشکین به یکی داغشان میان ها  
 آن ابر پس از نیم شب فرو ریخت  
 بر شهر به شادی بس ارمغان ها  
 باران سحر گه گرفت پایان  
 زو مانده بسی قطره هاشان ها  
 هنگام بهاران خوش‌گذشن  
 همراه عزیزان به گلستان ها  
 وزباده‌ی رنگین به جام کردن  
 پروردن دل ها و روح و جان ها

(همو، ارغون، ۱۰۷)

هم چنین از خصوصیات بهاریه‌ها اشاره به آیین‌ها و رسومی است که از دیرباز در ایران  
 باستان نزد مردم متداول بوده است مانند رسم می‌خوردن در بهار که موبد موبدان در میان  
 هدایای نوروزی که نزد شاهان می‌آورد جامی زرین پُراز می‌تقدیم می‌داشت. (خیام،  
 نوروزنامه، ۲۷)

مطربان می‌نواخند و نوای سبزه‌ی بهار، آهنگ و نوایی بود که به رسم شادی در بهار

نواخته می‌شد:

بر سبزه‌ی بهار نشینی و مطریت  
 بر سبزه‌ی بهار زند "سبزه‌ی بهار"

چون سبزه‌ی بهار بود بانگ عنده‌لیب  
چون بند شهریار بود صوت طیطیوی

(منوچهری، دیوان، ۱۳۴)

هم چنین رسم خانه تکانی پیش از عید از آیین های باستانی ایران بوده و اعتقاد بر این بود که به دلیل نزول فروهرها / fravahr (ارواح نخستین در عالم مینوی؛ رک . فره و شی، بهرام، فرهنگ زبان پهلوی، ذیل فروهر) باید خانه ها را تمیز می کردند و می آراستند. اخوان با نگاهی اجتماعی و سیاسی در بهاری خود به این رسم نظر دارد:

عید آمد و ماختانه‌ی خود را تکاندیم  
گردی نستردیم و غباری نفشدیم  
دیدیم که در کسوت بخت آمده نوروز  
از بی دلی او را زدراخانه براندیم  
طوفان بتکاند مگر "امید" که صد بار  
عید آمد و ماختانه‌ی خود را تکاندیم

(اخوان، ارغون، ۷۸ و ۷۶)

شاعران معاصر با نگاهی حکمی و پندآموز پاکی جهان را در گرد حلول بهار ممکن

می دانند:

بے ساری گعبت آن آراستہ چھے ر  
 بے کردار پریرویان کشمیر  
 فلک از پست رایی ہاما مبڑا  
 جو ان زآل و دہ کاری ہاما مطہر

(۲۷۷، دیوان، پیر و پیر)

رسم چیدن هفت سین یعنی چیزهایی که با "سین" شروع می‌شوند مانند: سنبل، سیب، سرکه، سپند، سیم، سیر، سمنو (یا سوسن) و سماق، از دوران باستان به جا مانده و در بهاریه‌ها منعکس شده است:

سین ساغر بس بود ای ترک ما را روز عید  
گون باشد هفت سین رندان درد آشام را  
(فآئنی، دیوان، ۲۴)

از آیین‌های مقدس و مرسوم ایرانیان پس از گرویدن به دین اسلام، خواندن قرآن مجید  
و سپس دعای سال تحويل در وقت حلول سال نو است که پیش از اعلام سال رسمی بر سر  
سفره‌ی هفت سین خوانده می‌شود:

رسم نوروز به جای آر و از یزدان خواه  
کآورد حالتِ ماباز به حالی احسان  
حیف باشد دل آزاده به نوروز غمین  
این من امروز شنیدم زبان سوسن

(ملک الشعرا بهار، دیوان)

از منظر احکام نجومی، مبارک ترین ساعات آن است که برج بره در آن طالع باشد.  
(بیرونی، آثار الباقيه، ۳۴۳) و فرهی نوبهار که دلالت بر آراستگی زمین و زمان و مکان فره مند  
دارد. (ر.ک منوچهری، ۲۰۷) اشاره‌ای است به عنایت خداوندی که به بهار به عنوان زمانی  
معین تعلق می‌گیرد. (ابن طقطقی، تاریخ فخری، ۴۶)

در بهاریه‌ها، تشیبی و تعزّل و شریطه نیز از بخش‌های زیبای قصاید هستند و در باب  
بهار و نوروز مضامین زیبایی را به خود اختصاص داده‌اند. اما در بخش شریطه که به دعای ابدی  
یا "تأیید" می‌انجامد، ابدیت عمر ممدوح به جاودانگی رویش گل‌ها و حلول بهار مشروط می‌شود:

تـاـگـلـ خـوـدـروـیـ بـوـدـ خـوـبـرـوـیـ  
تـاـشـکـنـ زـلـفـ بـوـدـ مـشـکـبـوـیـ  
تـاـزـبـرـ سـرـوـ کـنـدـ گـفـتـگـوـیـ  
بـلـبـلـ خـوـشـگـوـیـ بـهـ آـواـزـ زـارـ

عَمَّرْ خَدَاوَنْدَمْ پَسَايَنْدَهْ بَاد  
بَخْشَشْ هَرْ رُوزْ فَرَزَايَنْدَهْ بَاد  
دَرْ رُونَدَهْ طَرَبْ آيَنْدَهْ بَاد  
مُلْكَتْ او رَابَهْ حَقِّ كَرْدَگَار

(منوچهری، ۱۶۳)

تعییرات و مضمون سازی های شاعرانه ای که از بهار به دست داده شده است نیز بخشی از سبک ادبی بهاریه نویسی است.

در ادب فارسی چهره‌ی زیبا رویان به بهار تشبیه شده و روی خوب دلبر، رشک بهار

قلمداد می‌شود:

بَهْ بَالَا چَوْ سَرَوْ وَ بَهْ رَخْ چَوْنْ بَهَار  
بَهْ هَرْ چِيزْ مَانَدَهْ يَشَهْرِيَار

(فردوسی، ج ۱، ۸۲)

اَيْ زَلْفْ تُوْ كَمَنْدَى اَبْرُوْيْ تُوْ كَمَانْيَ  
وَيْ قَامَتْ تُوْ سَرَوْيْ وَيْ رَوْيْ تُوْ بَهَارِيَ

(سعدی، غزلیات، ۵۹۴)

بهار، سخای ممدوح را تداعی می‌کند و ممدوح در مقام بخشنده‌گی به بهار مانند می‌شود:

سَخَايِ خَواجَهِ بَهَارِ اَسْتَ وَ مَادِرْخَتْ وَ دَرْخَتْ  
جَوانْ وَ تَازَهْ نَگَرَدْ مَكْرَبَهْ فَصَلْ بَهَار

(فرخی، ۱۶۳)

اشک چشم در نظر شاعران به گریه‌ی ابر بهاری تشبیه می‌شود:

بَگَذَارْ تَابَگَرِيمْ چَوْنْ اَبَرْ دَرْ بَهَارَانْ  
كَزْ سَنَگْ گَرِيمْ خَيَزَدْ رَوْزَ وَدَاعْ يَارَانْ

(سعدی، همان، ۵۴)

ترکیبات ابر بهاری، ابر بهار گاه، ابر نوروزی، دایه‌ی ابر بهاری و باران بهاری نیز از ابداعات شاعرانه و برگرفته از عناصر بهار است. (رودکی، ۴۹۲، ۵۸۲؛ فرنخی، ۱۰۷؛ ۱۷۵؛ منوچهری، ۳۶، ۱۹؛ مولوی، غزلیات، ۱۰۰۱؛ حافظ، ۴۶۶)

تعییرات "بهار فشن" در معنی شکوفه پاشان و گل افshan و "بهار کردن" به معنی زیور آرایی و صنع بهاری و "بهاری شدن روز" به معنی همراهی و مساعدت بخت از ابتكارات شاعران بزرگ است:

ای بهار طلعت بهار فشن  
وی قوى طالع قوى فرمان

(سنایی، حدیقه، ۶۰۰)

من بروم نیز بهاری کنم بر رخش از مدح نگاری کنم  
بر سرش از در خماری کنم بر تنش از شعر شعاری کنم

(منوچهری، ۱۶۲)

در متون حمامی، باد بهاری نماد "شتاب و سرعت" است:

بـه پـیـش انـدـرون گـردـ بـانـو گـشـسـپـ  
جو بـادـ بهـارـیـ هـمـیـ تـاخـتـ اـسـ

(بانو گشسب نامه، ۶۸)

اخوان ثالث در بهاریه‌ای با مضمون سازی درباره‌ی بهار، بهار را جد خود می‌خواند:

منشور فروردین چون زمان رد کند همی  
اردی بهشت تکیه به مسند کند همی  
جدم بهار گفت که بایست فروردین  
عالـمـ بـسـانـ خـلـدـ مـخـلـدـ کـنـدـ هـمـیـ

(اخوان، ارغون، ۱۳۳)

"بهار عمر" و "بهار جوانی" ترکیباتی هستند که بر مبنای وجوه تشبیه‌ی، شاعران و

نویسنده‌گان، عمر و مراحل زندگی انسان‌ها را با مقیاس فصل‌ها می‌سنجند و بخش جوانی انسان را به بهار مانند می‌کنند و "بهار جمال" نیز به همین معنا به کار می‌رود و ترکیب "تازه بهار" به معنی جوان و "نوروز لقاء" به معنی صورت جوان و زیبا از این دست هستند:

عمری گذشت و قصه‌ی ماناتمام ماند  
ای داد از تو داد بگو تا چه کرده ایم؟  
دیگر بهارِ عمر نخوانم شباب را  
نشکفته لب زخنده‌ی شادی فسرده ایم

(٧٥، همو)

خـرـمـبـهـ اـرـجـوـانـىـ  
بـحـبـوـحـهـىـ كـامـرـانـىـ

(٢٥٤، همو)

گل سرخ او گشت چون زعفران  
گرفته به ارجمالیش خزان

(بانو گشیپ نامہ، ۱۲۰)

تازه به سارا ورقه است زرد شد  
دیگ مزنه کاتش ماسه سرد شد

(سعده، گلستان، ۹۲)

دور ماندید زمـن هـمـچـو خـزان اـز نـورـوز  
کـه خـزان رـنـگـم و نـورـوز لـقـایـد هـمـه

(حاقانی، دیوان، ۶۰۴)

ترکیبات و صفاتی و اضافی برآمده از بهار در شعر فارسی عبارتند از: بهار پدرام، بهار تازه، بهار توبه شکن، بهار حُسن، بهار خرم، بهار دل، بهار دیده، بهار سبز پوش، بهار علی (ع)، بهار گاه، بهار ماتوی طبع، بهار وصل، فرخ بهار، نوروز خرم، روشن بهار و ... که در متون ادب

فارسی چشمگیر هستند.

کلمه‌ی "بهاران" گاه متضمن معنی زمانی و گاه جمع کلمه‌ی بهار است:

دلم در بند تنه‌ای بفرسود  
چو بليل در قفس روز بهاران

(سعدی، غزلیات، ۵۲۵)

بر طرق کوه و دشت روز طوف است و گشت  
وقت بهاران گذشت گفته‌ی سعدی بیار

(همو، ملحقات، ۶۶۹)

چنانکه دیدیم اگر چه مضامین فکری سبک خراسانی، عرصه‌ی خوشباشی و اغتنام وقت دنیایی است و بهار، جلوه گاه زیبایی‌های طبیعی و انسانی است اما در شعر حکمی یا عارفانه، آنجا که شاعران در جدال با فلسفه‌ی هستی و درگیر با رنج‌های طبیعی (ر.ك پاتانجلی، برگردان ابو ریحان بیرونی، رک ۷۰ و ۶۹) هستند، بهار به منزله‌ی پند و عبرتی است که از یادآوری آن انسان می‌فهمد با گذر زمان، عمر به پایان می‌رسد و چه بسا بهارانی بیایند که انسان روی در نقاب خاک کشیده و خاک‌گورش، صحنه‌ی زیبای بهار برای دیگران باشد ازین‌رو در اشعار حکیمانه انسان در بهار به اغتنام وقت و خوشباشی مشغول می‌شود:

چون ابر به نوروز رخ لاله بشست  
برنجزو به جام باده کهن عزم درست  
کاین سبزه که امروز تماشاگه توست  
فردا همه از خاک تو بر خواهد رست

(خیام، رباعیات،)

باباطاهر همدانی گوید:

عزیزان موسم جوشن بهاره  
چمن پر سبزه صحراء لاله زاره

دمی فر صست غنیمت دان در این فصل  
کـه دنیـای دـنی بـی اعتباره

(بابا طاهر، دو بیتی ها)

گـل و بهار نـزد حـکـیـمـان، آـینـهـی بـیـ اـعـتـبـارـیـ دـنـیـاـ وـ يـادـآـورـ کـوـتاـهـیـ عمرـ استـ:

سـخـنـ درـ پـرـدهـ مـیـ گـوـیـمـ چـوـ گـلـ اـزـ غـنـجـهـ بـیـرونـ آـیـ  
کـهـ بـیـشـ اـزـ پـنـجـ رـوـزـ نـیـسـتـ حـکـمـ مـیـرـ نـورـوزـیـ

(حافظ، دیوان)

بهار نـزـدـ شـاعـرـانـ وـ حـکـیـمـانـ تـأـوـیـلـ گـرـایـ هـمـچـونـ نـاصـرـ خـسـرـوـ قـبـادـیـانـیـ (مـ ۴۸۱ـ)

تمثیل علی (ع) در برابر عمرو عاص (م. ۴۲) (نماد زمستان) است:

آـمـدـ بـهـارـ وـ نـوـبـتـ سـرـمـاـشـدـ  
وـبـنـ سـالـ خـورـدـ گـیـتـیـ بـرـنـاـشـدـ  
چـونـ عـمـرـوـ عـاصـ پـیـشـ عـلـیـ (ع) دـیـ مـهـ  
پـیـشـ بـهـارـ عـاجـزـ وـ رـسـوـاـشـدـ  
مـعـزـولـ گـشـتـ زـاغـ چـنـیـنـ زـیرـاـ  
چـونـ دـشـمـنـ نـیـرـهـیـ زـهـراـشـدـ  
کـفـرـ وـ نـفـاقـ اـزـوـیـ چـوـ عـبـاسـیـ  
بـرـ جـامـهـیـ سـیـاهـشـ پـیدـاـشـدـ  
خـورـشـیدـ فـاطـمـیـ شـدـوـ بـاقـوتـ  
بـرـ گـشـتـ وـ اـزـ نـشـیـبـ بـهـ بـالـاـشـدـ  
تـانـورـ رـاـ چـوـ خـنـجـرـ حـیدـرـشـدـ  
گـلـبـنـ قـوـیـ چـوـ دـلـدـلـ شـهـبـاشـدـ  
خـورـشـیدـ چـونـ بـهـ مـعـدـنـ عـدـلـ آـمـدـ  
بـاـفـصـلـ زـمـهـ رـیـرـ مـعـادـاـشـدـ

(ناصر خسرو، دیوان، ۳۳۹)

از نظر او حضرت علی (ع) بهاری است که دلِ دوستدارانش پر از نقش و نگار اوست.  
 (همو، ۱۸۴) هم چنین او به شاعرانی که در وقت نوروز دائم به وصف طبیعت و گلستان می‌پردازند ایراد گرفته می‌گوید:

چند گویی که چو ایام بهار آید  
 گل بیاراید و بادام بـه بـار آید  
 روی بـستان را چون چـهـرهـی دـلـنـدان  
 از شـکـوفـهـ رـخـ و اـزـ سـبـزـهـ عـذـارـ آـید  
 گـرـ عـزـیـزـ اـسـتـ جـهـانـ وـ خـوـشـ زـیـ نـادـانـ  
 سـوـیـ مـنـ مـیـ نـاخـوـشـ وـ خـوارـ آـید

(همو، ۱۶۱ و ۱۶۲)

در نزد عارفِ تأویل گرانی همچون مولانا، شمس دین بهاری است که به دل او راه یافته و با غ و بهار جهانِ مولوی است:

بـدـیدـ اـیـنـ دـلـ درـونـ دـلـ بـهـارـی  
 سـحـرـ گـهـ دـیدـ طـرفـهـ مـرـغـزـارـی  
 درـوـ آـرـامـگـهـ جـهـانـ عـاشـقـ  
 درـوـ بـوـسـ وـ كـنـارـبـیـ كـنـارـیـ  
 كـیـ اـسـتـ آـنـ مـهـ خـدـاـوـنـدـ شـمـسـ تـبـرـیـزـ  
 خـدـاـخـلـقـیـ عـجـیـبـیـ نـامـ دـارـیـ  
 (مولوی، غزلیات شمس، ۱۰۰۱)

شمس دین خوشنور ز جان شمس دین شکرستان  
 شمس دین سرو روان شمس دین با غ و بهار

(همو، ۴۲۷)

در نظر مولوی، دعای با غ در زستان “ایاکَ نَعْبُدَ” به منزله‌ی درخواست سبزی و خرمی است و در بهار “ایاکَ نَسْتَعِينَ” به منزله‌ی تحمل پریاری درخت است:

ایاک نعبدست زمستان دعای باغ  
در نوبهار گوید ایاک نستعین  
ایاک نعبد آن که به دریوزه آمد  
بگشاد طرب مگذارم دگر حزین  
ایاک نستعین که ز پری میوه ها  
”اشکسته می شوم نگهم دارای معین“

(مولوی، همان، ۷۶۷)

عارفان، بسیاری از تأویل گرایی‌های بهاری را از قرآن کریم به عاریت گرفته‌اند: «وَ يُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحِيِّي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (روم / ۲۴) و «وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّياحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيِ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَفَلَتِ سَحَابَةٌ يَقَالُ لَهُمْ سُقْنَاهُ لِيَلِدُ مَيِّتَ فَأَنْزَلَنَا بِهِ الْمَاءَ لَفَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الشَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرُجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (اعراف / ۵۷)

در خصوص تغییر سالانه‌ی فصل‌ها در متون پهلوی نیز تأویل‌ایاتی وجود دارد نظیر آن که در بهار درختان شکوفا شده و در تابستان میوه می‌دهند. در پاییز میوه‌هایشان به پایان می‌رسد و در زمستان خشک همچون مردگانند تا آن که مهر به جای نخستین خود باز گردد و از درختان خشک، برگ و شکوفه‌ی نو بروید. (زادسپرمه، گزیده‌های زادسپرم ۵۸) ازینروست که بهار یادآوری جوانی انسان است و تعابیر زادن بهار و مرگ زمستان از ابداع شاعران در پی این نگاه تأویل گرایانه است:

آمدند و روزه م از بامداد آمدندش فرخ و فرخنده باد  
باز جهان خرم و خوش ایستاد  
مُدّ زمستان و بهاران بزناد

( منه چھے ی )، دہان، ۱۶۱

مولوی نیز حلول بهار و رفتن زمستان را نمودار رستاخیز و حیات دوباره می‌داند و از آفتاب می‌خواهد به برج حَمَل تحویل کند تا بازنده کردن مُردگان و رُستن دانه‌ها از حبس، زایندگی و حشرhadث شود:

ای زاغ بیهوده سُخْن سه ماه دیگر صبر کن  
تادرسد کوری تو عید جهان عید جهان  
زآوازِ اسرافیل ما روشن شود قندیل ما  
زنده شویم از مُردن آن مهر جان آن مهر جان  
ای آفتابِ خوش عمل باز آسوی برج حَمَل  
نی بخ گدازو نی وَحَل عنبر فشان عنبر فشان  
گلزار را پُر خنده کن و ان مُردگان را زنده کن  
مر حشر را تابنده کن هین العیان هین العیان

(مولوی، غزلیات، ۶۷۷ و ۶۷۶)

باد بهاری جان بخش و زندگی آور است از قول پیامبر (ص) نیز نقل شده است:

”إِغْتَمَوا بَرَدَ الرَّبِيعِ“:

گفت پیغمبر ز سرمای بهار  
تن پوشانیدیاران زینهار  
زان که با جان شما آن می‌کند  
کان بهاران با درختان می‌کند

(مثنوی، دفتر اول، ۲۴)

شاعران معاصر نیز اگرچه به دور از تأویل گرایی به استقبال نوروز رفته اند اما در بسیاری از اشعار آنان، بهار و نوروز با نگاه سیاسی و اجتماعی و دیدگاه اعتراضی مورد تأویل واقع شده است. هوشنگ ابتهاج در سال‌های نزدیک به واقعه‌ی کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، بهاری را به تماشا می‌نشیند که در آن خبری از گل نیست و بوی خون را در هر نسیم می‌شنود و زلف بنفسه را سرنگون می‌بیند:

بهار آمد گل و نسرین نیاورد  
 نیمی بسوی فروردین نیاورد  
 چه افتاد این گلستان را چه افتاد  
 که آین بهاران رفتش از یاد  
 بهار آمد گل نوروز نشکفت  
 چرا خورشید فروردین فرو خفت؟

احمد شاملو (م. ۱۳۷۹) نیز یأس سیاسی خود را از واقعه‌ی ۲۸ مرداد با شعری تحت

عنوان "بهار خاموش" عنوان می‌کند:

بر آن حلقه که کس بر در نکوید  
 بر آن در که ش کسی نگشود دیگر  
 بر آن پله که بر جا مانده خاموش  
 کس آش ننهاد دیدی پای بر سر  
 بهار منتظر بی مصرف افتاد!  
 بهار آری براو نگشود کس در  
 در این ویران به رویش کس نخندید  
 کس آش تاجی ز گل ننهاد بر سر  
 بهار آمد نبود اماً حیاتی  
 بهار آمد دریغا از نشاطی

(شاملو، هوای تازه، ۸۹ و ۸۷)

هم چنین نوروز ۱۳۵۶ در دیدگاه او، تصویری نامیدانه به دست می‌دهد و یأس و  
 اندوه بر بهاریه‌ی او سایه افکنده و عناصر بهاریه بدون حضور چلچله و بنفسه و گندم سبز و  
 سفره و ماهی به قتل عام مردم محدود شده و با تاریکی آغاز می‌شود:

## سالی نوروز

بی چلچله بی بنفسنه می آید

بی گندم سبز و سفره می آید

بی پیغام خوش ماهی از تنگ بلور

در معبر قتل عام

شمع های خاطره افروخته خواهد شد

و بهار در معبری از غریبو تا شهرِ خسته پیش باز خواهد شد

سالی

بی گاهان

نوروز چنین آغاز خواهد شد

(همو، حدیث بی قراری ماهان، ۱۰۲۱)

اخوان ثالث در پرتونگاه سیاسی اجتماعی مرداد ۱۳۳۴ لذت بیرون بهار را به منزله‌ی

طليعه‌ی سال‌های اضطراب و خون دل خوردن انسان‌ها تصویر می‌کند:

ای بسا شب که بر او می گذرد

غرقه در لذت بی روح بهار

او به مه می نگرد ماه به او

شب دراز است و قلندر بیکار

دفتر خاطره ای پاک سپید

نه در او رسته گیاهی نه گلی

نه بر او مانده نشانی نه خطی

اضطرابی، تپشی، خون دلی

در واقع نزد شاعران بهاران برای همه خوشحال کننده و پیام آور شادی نیست و

علیرغم نگاه یکنواخت و سنتی شاعران کهن به بهار؛ نوروز و بهاریه‌ها همیشه نوید دهنده‌ی

شادمانی و یادآور باد و باران و می و معشوق و عناصر زیبای هستی نیست. فقر، مسائل اجتماعی، تنگناهای سیاسی و نابسامانی اوضاع در نگاه دقیق شاعران، رنگی دیگر از بهار را به تماشا می گذارد.

پروین اعتصامی (م. ۱۳۲۰) ضمن تمثیلی بیان می کند که حال همه‌ی انسان‌ها در بهار یکسان نیست و در این خصوص مرغی گرفتار در قفس را به تصویر می کشد که به دلیل اسارت، در فصل بهار دلتانگ است و مرغان آزاد او را نصیحت می کند که باید از بهار لذت بری و خوشدل باشی اما مرغ گرفتار به آنها گوشزد می کند که به دلیل شرایط متفاوت انسان‌ها، حال همه در بهار خوش نیست:

گران آید بـه کـکـان و هـزارـان  
گـرفـتـارـی بـه هـنـگـام بـهـارـان  
تو رـاـهـمـ نـعـمـتـ و هـمـ نـازـادـانـدـ  
مـراـسـوـیـ قـفـسـ پـرـواـزـ دـادـنـدـ

(پروین، دیوان، ۱۹۹ و ۲۰۰)

نیما یوشیج (م. ۱۳۳۸) نیز با آن که بهار را فصل هشیاری و بیداری انسان‌ها می شمارد اما می گوید که با همه‌ی دل انگیزی بهار، کار و تلاش برای معیشت تعطیل نمی شود:

بـچـهـ هـاـ بـهـارـ  
گـلـهـاـ وـاـشـدـنـدـ  
برـفـهـاـ پـاـشـدـنـدـ  
بـچـهـ هـاـ بـهـارـ دـارـهـ روـ درـخـتـ  
مـیـ خـونـهـ بـهـ گـوـشـ پـوـسـتـیـنـ رـاـ بـکـنـ قـبـاـ رـاـ بـپـوـشـ  
بـیدـارـ شـوـ بـیدـارـ  
بـچـهـ هـاـ بـهـارـ  
دارـنـدـ مـیـ روـنـدـ  
دارـنـدـ مـیـ پـرـنـدـ

زنیور از لونه

بابا از خونه

همه پی کار

بچه ها بهار

(نیما، دیوان، ۱۵۵ و ۱۵۴)

تاؤیلات و زبان و اندیشه‌ی شاعر عارف و حکیم سهرا ب سپهری که درگیر با فلسفه‌ی  
هستی و حیات است نیز از بهار و سمبوسه و عید و نیلوفر و با دیدگاه عارفان متقدم تفاوت دارد:

مانده‌ها تا برف زمین آب شود

مانده‌ها بسته شود این همه نیلوفر وارونه‌ی چتر

ناتمام است درخت

زیر برف است تمّنای شنا کردن کاغذ در باد

و فروغ تر چشم حشرات

و طلوع سرگوک

از افق درک حیات

مانده تا سینی ما پُر شود از صحبت سمبوسه و عید

تشنه‌ی زمزمه ام

بهتر آن است که برخیزم

رنگ را بردارم

روی تنهایی خود نقشه‌ی مرغی بکشم

(سپهری، هشت کتاب، ۳۷۸ و ۳۷۷)

در جریانات شعری معاصر، شاعرانی نظیر نیما همچون حکیمان آمدن بهار را امری تکراری دانسته و حاکمان به زمانه هشدار می دهند که بهار وقت صفا دادن به تفکر آدمی است  
نه آن که فقط خانه‌ی خود را صفا دهنده:

سیصد و نه چنان که سیصد و هشت  
 خواهد از پیش ذهن ما بگذشت  
 دست ما بر جبین آن چه نوشته؟  
 قلب ما با زمان رفته چه کرد؟  
 گر تو صنعت گری بُدی استاد  
 صنعت توبه ملّت تو چه داد؟  
 از چه بیچاره ای به خاک افتاد؟  
 هان در این گیرو دار لیل و نهار  
 می فریبد زمان ترا، هشدار  
 که چه حاصل شدت در آخر کار  
 ز آن همه فکرها که کردی تو  
 تو که در کار تازه بنیادی  
 خانه خویش را صفا دادی  
 شرم بادت به نام آبادی  
 خانه‌ی فکر را صفا ندهی

(نیما، همان، ۱۵۵)

## منابع:

قرآن کریم

- ۱ ابن بلخی، فارس نامه، به اهتمام گای لسترنج و رینولد آلن نیکلسون، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ۲ ابن طقطقی، تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
- ۳ اخوان ثالث، مهدی، آخر شاهنامه، مروارید، ۱۳۶۹.
- ۴ ارغون، مروارید، ۱۳۶۹.
- ۵ اوستا، وندیداد، به اهتمام جلیل دوست خواه، مروارید، ۱۳۷۴.

- ۶ بانو گشیپ نامه، به اهتمام روح انگیز کراچی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۳.
- ۷ بلعمی، ابوعلی، تاریخ بلعمی، زوار، ۱۳۸۵.
- ۸ بیرونی، ابوریحان، آثار الباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، امیر کبیر، ۱۳۶۳.
- ۹ بیرونی، ابوریحان، التفہیم لـ اوائل الصناعۃ التّسجیح، به اهتمام جلال الدین همانی، بابل، ۱۳۶۲.
- ۱۰ پروین اعتصامی، دیوان، به کوشش ولی الله درودیان، نشر نی، ۱۳۸۵.
- ۱۱ تقی زاده، سید حسن، بیست مقاله‌ی تقی زاده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱.
- ۱۲ جاحظ، عمرو بن بحر، المحسن و الاضداد، [ج به اهتمام فوزی عطّوی، بیروت، ۱۹۶۵.
- ۱۳ حافظ، شمس الدین محمد، دیوان، به اهتمام پروین ناتل خانلری، [ج]، خوارزمی، ۱۳۶۲.
- ۱۴ حاقانی، افضل الدین بدیل، دیوان، به اهتمام سید ضیاء الدین سجادی، زوار، ۱۳۶۸.
- ۱۵ خلف تبریزی، محمد حسین، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، ذیل آذار، آیار، نیسان، امیر کبیر.
- ۱۶ خیام، رباعیات، نشر پارسا، ۱۳۶۰.
- ۱۷ خیام، رباعیات، نوروزنامه، به اهتمام علی حصویری، بنگاه نشر فرهنگ و زبان ایران، ۱۳۵۷.
- ۱۸ رودکی، محیط زندگی واحوال و اشعار رودکی، به اهتمام سعید نفیسی، انتشارات ابن سینا و امیر کبیر، ۱۳۳۶.
- ۱۹ زادسپرم، گزیده‌های زادسپرم، ترجمه محمد تقی راشد محصل، موسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۶.
- ۲۰ زمردی، حمیرا، در دانشنامه‌ی جهان اسلام ذیل بُت در ادبیات فارسی، جزوی ششم، ۱۳۷۴.
- ۲۱ سپهری، سهراب، هشت کتاب، طهوری، ۱۳۷۰.
- ۲۲ سعدی، مصلح الدین، متن کامل دیوان، به اهتمام مظاہر مصفّا، معرفت، ۱۳۴۰.
- ۲۳ سنایی، ابوالمسجد مجدد بن آدم، حدیقه الحقيقة، به اهتمام مدرس رضوی، ۱۳۶۸.
- ۲۴ شاملو، احمد، مجموعه‌ی اشعار، نگاه، ۱۳۸۳.

- ۲۵ عنصری، دیوان عنصری، چاپ یحیی قریب، تهران، ۱۳۴۱.
- ۲۶ عمر فروخ، تاریخ الادب العربي، ج ۲، بیروت، ۱۹۸۵.
- ۲۷ فرخی، دیوان، به اهتمام محمد بیر سیاقی، زوار، ۱۳۷۱.
- ۲۸ فردوسی، حکیم ابوالقاسم، شاهنامه، تحت نظری ا. برتس، ج ۹ و ۷ و ۳ و ۱، اداره انتشارات ادبیات خاور، مسکو، ۱۹۶۳.
- ۲۹ فرنیغ دادگی، بندesh، به اهتمام مهرداد بهار، توس، ۱۳۶۹.
- ۳۰ فرهوشی، بهرام، فرهنگ زبان پهلوی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
- ۳۱ قآانی، دیوان، به تصحیح محمد جعفر محجوب، امیر کبیر، ۱۳۳۶.
- ۳۲ مسعودی، علی بن حسین، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
- ۳۳ معین، محمد، مجموعه مقالات معین، به اهتمام مهدخت معین، ج ۱، نشر معین، ۱۳۶۷.
- ۳۴ مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، ج ۱، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- ۳۵ منوچهری، دیوان، به اهتمام محمد بیر سیاقی، زوار، ۱۳۴۷.
- ۳۶ ناصر خسرو، دیوان، به تصحیح مجتبی مینوی - محقق، دانشگاه تهران، ۱۳۵۳.
- ۳۷ ملک الشعرا بهار، دیوان، به تصحیح مجتبی مینوی - محقق، آگاه، ۱۳۸۸.
- ۳۸ مولوی، جلال الدین محمد، کلیات شمس تبریزی، مطابق نسخه‌ی مصحح استاد فروزانفر، نگاه، ۱۳۷۲.
- ۳۹ مولوی، جلال الدین محمد، مشنوی، به اهتمام نیکلسون، ج ۱، مولا، بی‌تا.

## تفسیر و تحلیل یک شعر از سپهری

دکتر محمد حسین محمدی

دانشیار گروه ادبیات فارسی دانشگاه تهران

### چکیده:

سهراب سپهری (۱۳۰۷-۱۳۵۹) یکی از برجسته‌ترین شاعران معاصر ایران و شعر نیمایی است. او دارای سبکی خاص است به طوری که اندیشه‌های عرفانی را وارد شعر معاصر کرده است. سپهری بیشتر از فرهنگ شرق خصوصاً هند تهییر پذیرفته و آن اندیشه‌های را با گونه‌های مختلف در شعر خود منعکس کرده است. در این مقاله سعی شده تا یکی از شعرهای ناشناخته سپهری با روش نقد زندگی نام‌های (یعنی دخالت دادن زندگی و افکار شاعر در فهم شعر او) و با اشاره به بودیسم تحلیل و تفسیر گردد.

**واژه‌های کلیدی:** سهراب سپهری، بودیسم، نقد زندگی نام‌های، شعر معاصر

### مقدمه:

سهراب سپهری (۱۳۰۷-۱۳۵۹) یکی از برجسته‌ترین شعرای معاصر ایران و سبک نیمایی است. وی در کنار ۴ شاعر مشهور دیگر یعنی نیما یوشیج، فروغ فرخزاد، احمد شاملو و مهدی اخوان ثالث، ۵ ستون اصلی بنای شعر معاصر را ساخته است؛ او دارای سبکی مخصوص و منحصر به فرد است. اندیشه‌های عرفانی ایرانی-اسلامی را با اندیشه‌های هندی خصوصاً

افکار بودا ترکیب کرده و جهان بینی خود را شکل داده است . به عبارتی اگر اخوان ثالث اندیشه های فرهنگی و باستانی ایران را مضمون اصلی شعر خود ساخته یا شاملو به فرهنگ اروپایی توجه کرده یا نیما از فرهنگ محلی مازندران متهر شده و یا فروغ به فرهنگ شهری ایران روی آورده است، سپهری بیشتر از فرهنگ شرق خصوصاً هند تهییر پذیرفته و آن اندیشه ها را به گونه های مختلف در شعر خود منعکس کرده است . دکتر شمیسا در این باب می نویسد: ”من دقیقاً نمی دانم که سه راب سپهری تا چه حد با آراء و عقاید عارف معروف معاصر هندی کریشنا مورتی آشنا بوده است اما فلسفه او بسیار نزدیک به فلسفه کریشنا مورتی است.“

سپس ایشان در ادامه بحث از تهییر اندیشه های ژاپنی و چینی هم بر سپهری یاد می کنند و می نویسنده: ”می توان احتمال داد که سپهری با آثار کریشنا مورتی یا منابع فکری او از قبیل نظرکرات کهن هندی و ژاپنی و چینی مهنوس بوده است.“

سه راب در طول زندگی خود دو بار به هند سفر کرد: ۱ بار در سال ۱۳۲۰ و بار دیگر در سال ۱۳۴۳ وی در سفر دوم خود به هند با فرهنگ عمیق و غنی آنجا آشنا می شود و مثل هر هنرمند دیگری این مشاهدات را در اشعار و آثار خود منعکس می کند . تهییراتی که سپهری از فرهنگ هند پذیرفته به ۲ صورت در شعر او انعکاس یافته است:

#### الف) به صورت مستقیم و آشکار:

یعنی آن شعرهایی که شاعر به طور واضح تهییرات خود را از عرفان هند نشان داده و گاه سریعاً به این تهییرها اشاره نیز کرده است از جمله برای نمونه می توان به قسمت هایی از منظومه بلند مسافر (صفحه ۳۱۹ هشت کتاب به بعد) و یا شعر Bodhi (صفحه ۲۳۹ هشت کتاب) اشاره کرد.

#### ب) به صورت غیرمستقیم و پنهان:

یعنی آنچه هایی که سپهری به صورتی اشاره وارو در پرده مسائل و نکاتی از فرهنگ و عرفان هند را مطرح کرده . برای نمونه های از این روش هم می توان همین شعر مورد بررسی این مقاله تحت عنوان ”تنها باد“ (صفحه ۲۵۰ هشت کتاب) را نام برد.

در این مقاله سعی شده تا با بازخوانی شعر "تنها باد" ضمن نشان دادن تهییرات غیرمستقیم سهراب سپهری از فرهنگ و عرفان هند، یکی از وجوده معنایی این شعر هم توضیح داده شود.

### روش تحلیل شعر از دید نظری پردازان:

به لحاظ نظری، روش تحلیل این شعر "وضیح و شرح متن" است که در بحث های غربی به آن text of Explication می گویند. برای این شرح و تفسیر از روش نقد زندگی نامه های که در حقیقت شعبه های از نقد تاریخی است استفاده شد. لذا در اینجا اشاره مختصری به این روش در نقد ادبی ضروری به نظر می رسد.

### نقد زندگی نامه های:

نقد زندگی نام های (Critical Bio) یکی از شیوه های نقد سنتی است که مبتنی است بر مطالعه زندگی هنرمند و یافتن مواردی برای تهیید آن زندگی نامه از داخل متن اثرش و یا پیدا کردن تهییرات مطالعات، سفرها و دیده ها و شنیده های شاعر در شعرش . منتقد زندگی نام های می کوشد تارگه هایی از حضور شخصیت نویسنده و یا شاعر را در اثر او بکاود . به بیان ساده، در این شیوه، اثر ادبی عمدتاً بازتاب زندگی نویسنده و زمانه او یا زندگی و زمانه شخصیت های آن اثر تلقی می شود. به نظر دیجز در این نوع نقد، شرح حال صاحب اثر از خود اثر تفکیک نمی شود و هر یک از این دو می تواند در تفسیر دیگری مؤثر باشد . از بین ناقدان قدیم، ارسسطو اولین کسی است که در آثار خود به این نوع نقد توجه کرده و از رابطه میان هنرمند و اثر ادبی سخن گفته است . پس از او اولین نفری که در غرب از این شیوه سخن گفته دکتر ساموئل جانسون (۱۷۰۹-۱۷۸۴ میلادی) منتقد معروف انگلیسی است . وی اعتقاد داشت که آشنایی با حیات نویسنده می تواند در ارزیابی اثر او و برای حصول به نقد مطلوب در اثر او مؤثر باشد.

علاوه بر آن، ساموئل جانسون از آن دسته از منتقدان پس از دوره رنسانس است که معتقدند آمیت اثر نه در شیوه بیان که در مضامون و محتوا آن اثر است.

بودلر در کتاب "زندگی شاعران" ضمن نوشتمن زندگی نام چند شاعر، آراء و عقاید خود

را در زمین نقد زندگی نام های مطرح کرده است. پس ازوی، اندیشمندی به نام ”سنن بو“ (۱۸۶۹-۱۸۰۴ میلادی) از کسانی است که در گسترش نقد زندگی نام های مؤثر بود.

هرچند شیوه زندگی نام های (و البته تاریخی) طی سال های بسیار تکامل یافته اما اصول اساسی آن شاید به روشن ترین وجه در نوشته های منتقد فرانسوی قرن ۱۹ ”رمان تن“ (۱۸۹۳-۱۸۲۹ میلادی) بیان شده است. تن، مطالعه اثر ادبی جدای از پدیدآورنده آن را خطاب می دانست. کسانی مثل ”گلادیس آی. رید“ در کتاب زندگی تراپن“ معتقدند که هر جمله شعر کلمه به کلمه شرح حال شاعر است.

ولک معتقد است که شاعران دو نوع هستند: یکی شاعران عین گرا مثل کیتس و الیوت که ناظر جهانند و شخصیت خود را فراموش می کنند و دوم شاعران ذهن گرا که شخصیت خود را در شعر اراء می دهند و چهره خود را ترسیم می کنند. کارلوونی نیز اعتقاد دارد در آثار عده زیادی از نویسنده گان، زندگی و آثارشان به هم درآمیخته و با مطالعه آثار آنها نقاط تاریکی از زندگی شان روشن خواهد شد.

و نکته مهم اینکه به نظر نه ولک، تحقیق زندگی نام های کمک بزرگی به ساختن تاریخ ادبیات می کند و به تاریخ ادبیات وضوح بیشتری می بخشد. بهر حال در غرب بر مبنای این روش یعنی نقد زندگی نام های، آثار بسیاری از شاعران و نویسنده گان بزرگ تحلیل و تفسیر شده است. درباره ”ویلیام باتلر ییتر“ گفته اند که بیشتر آثارش در حقیقت بیان زندگی نامه خود اوست.

محقق انگلیسی ”ا.ال.راوز“ در کتابی درباره شکسپیر که در سال ۱۹۶۳ به چاپ رسیده، داستان ملت را در ارتباط کامل با وقایع روز و وقایع زندگی نویسنده می داند به این ترتیب که برای بسیاری از شخصیت های نمایشنامه ملت، معادل هایی در روزگار شکسپیر پیدا کرده است. علاوه بر شکسپیر، آثار شاعر بزرگ کلاسیک انگلیسی یعنی میلتون هم با این روش بررسی شده است. گفته اند که بسیاری از سانت های (sonnet) میلتون بازتاب رخدادهای زندگی و زمانه اوست.

منتقدان غربی رمان را مناسب ترین نوع برای نقد زندگی نام‌های دانسته اند اما به نظر من خصوصاً در ایران شعر قابلیت‌های فراوانی برای این کار دارد و بسیاری از شاعران از جمله خاقانی سعدی، حافظ، جمال الدین اصفهانی و دیگران به مسائل مختلف زندگی و سفرها و خوانده‌های خود در شعرشان اشاره کرده اند. در پایان این بحث لازم به یادآوری مجدد است که نقد زندگی نام‌های درحقیقت شاخ‌های از نقد تاریخی است که در آن اوضاع و احوال اجتماعی و فرهنگی هر ملت بررسی می‌شود یا تهییراتی که شاعر از زندگی و محیط خود گرفته را در متن پیگیری می‌کنند.

#### سیستم تفسیر این شعر:

در تفسیر و تحلیل این شعر بیدین گونه عمل شده که نخست روایت کاملی از شعر صورت گرفته یعنی مروری با تکیه بر نکات برجسته و با اهمیت. سپس پرسشهایی تحت عنوان ”چرایی‌ها“ مطرح شده که در حقیقت مهم ترین پرسش‌های یک خواننده فرضی در برخورد با شعر محسوب می‌شوند و چنانچه به آنها پاسخ داده شود، معنای کلی شعر هم آشکار خواهد شد. برای پاسخ دادن به چرایی‌ها، از کلماتی کمک گرفته ایم که ”کلمات کلیدی“ نامیده شده اند. این کلمات ما را در رسیدن به یک برداشت از شعر و پاسخ دادن به چرایی‌ها یاری خواهند کرد.

در مرحله بعد با تکیه بر کلمات کلیدی، چرایی‌ها و پرسش‌های مطرح شده را پاسخ داده ایم و نهایتاً با تشریح مشکلات شعر، معنایی مشخص از آن به دست داده ایم.

#### متن شعر:

تنها باد

سایه شدم و صدا کردم

کو مرز پریدن‌ها دیدن‌ها، کو اوج نه من دره او

و ندا آمد: ”لب بسته بپو“

مرغی رفت، تنها بود، پر شد جام شگفت

و ندا آمد: ”بر تو گوارا باد، تنها بی تنها باد“  
 دستم در کوه سحر او می چید او می چید  
 و ندا آمد: و هجومی از خورشید  
 از صخره شدم بالا، در هر گام دنیابی تنها تره زیباتر  
 و ندا آمد: ”بالاتر، بالاتر“  
 آوازی از راه دور  
 جنگلها می خوانند  
 و ندا آمد: ”حلوت ها می آیند“  
 و شیاری ز هراس  
 و ندا آمد: ”یادی بود، پیدا شد، پنهنه چه زیبا شد  
 او آمد، پرده زهم وا باشد درها هم“  
 و ندا آمد: ”پرها هم“

### روایت کامل اثر:

شعر گونهای حالت روایی (narrative) دارد یعنی از ابتدا تا انتهای آن بیان یک داستان واحد است. در آثار روایی در اغلب موارد، اثر از میانه‌ی کار آغاز می‌شود نه از ابتدای داستان و ما به طور ضمنی در طول آن اثر، از آنچه در ابتدا روی داد؟ باخبر می‌شویم. در شعر مورد بحث ما نیز چنین حالتی حکم فرماست. همان طور که گفته شد، در این شعر با داستانی سروکار داریم که عبارت از داستان سلوک است. اما در طی خواندن شعر حس می‌کنیم که انگار از میانه کار آغاز شده است یعنی توضیحی درباره اینکه چه کسی می‌خواهد چه کاری را با چه کیفیتی انجام دهد نمی‌بینیم.

در ابتدای شعر سؤالی مطرح می‌شود که در واقع مشخص کننده محور اصلی (plot) داستان است. کسی در پی رسیدن به مرز پریدن و دیدن است. یعنی رسیدن به مرحله‌های که من در آن به چشم نمی‌آید و همه اوست. در این راه دور و پر خطر نیرویی پنهان که از آن به ندا تعییر

می شود مواره راه را به راهرو نشان می دهد و از دور به حرکت قهرمان شعر (protagonist) نظر دارد.

در این بین، مرغی از برابر قهرمان ما پر می کشد و پرواز آن مرغ آن هم به تنها یی، او را شگفتہ زده می کند. مصراع: ”پر شد حام شگفت“ بیانگر همین رویداد است. پس از این بازهم آن ندای مرموز زیر سقف شعر می پیچد و قهرمان را به گام برداشتن به سوی دنیای رازآمیز تنها یی ترغیب می کند. آنگاه قهرمان از کوهی بالا می رود و مژده هحوم پرتوهای نور را می شود و باز همچنان آن ندا قهرمان شعر را به بالا رفتن فرامی خواند. در اینجا دو نیروی کاملاً متضاد در شعر حضور پیدا می کند:

۱- نیرویی که هدایت کننده قهرمان است و قبلًا از آن به ندا تعبیر شد. همان طور که دیدیم این نیرو سعی در راهنمایی و هدایت سالک دارد.

۲- نیرویی که گمراه کننده و اهربینی است و پیوسته سعی دارد سبب درنگ و کندی حرکت سالک شود از این رو با نام جنگل در شعر یادشده است. سرانجام پس از طی مراحلی که در آن شک و تردید (و شیاری ز هراس) و امید و دلگرمی (و ندا آمد: یادبودی، پیدا شد، پهن چه زیبا شد) بهم درآمیخته است، قهرمان شعر بر نیروی وسوسه گر و اهربینی (= جنگل) پیروز می شود و به او که هدف پایانی سفر است دست می یابد، و در همین لحظه است که به او گفته می شود باید پرهای خود را بگشاید و از فراز قله به پرواز درآید.

## ۲- چرایی ها:

چرایی ها عبارتند از سؤالاتی که اگر به آنها جواب داده شود می توان به مفهوم شعر چه در رو ساخت (structure surface) و چه در ژرف ساخت (deep structure) آن پی برد. معنو لاً برای پاسخ دادن به چرایی ها از کلماتی کمک می گیریم که کلمات کلیدی نامیده می شوند.

اکنون بعضی از چرایی‌های این شعر را یادآوری می‌کنیم:

- چرا در آغاز شعر قهرمان شعر با صدای بلند برای خود سؤالی را مطرح می‌کند؟
- چرا قهرمان تبدیل به سای می‌شود؟
- آن مرغ سمبیل چه چیزی است و چرا پرواز او سبب شگفتی قهرمان می‌شود؟
- چرا آن ندا تکیه بر "لب بسته پوییدن" دارد و اصلاً خود آن ندا چیست؟
- چرا کوه سحره منظور شاعر از کوه سحر چیست؟
- این او که قهرمان شعر در کوه سحر به دنبالش می‌گردد کیست؟
- چرا "جنگله‌ها می‌خوانند" اصلاً ضرورت طرح آنها در داستان چیست؟
- چرا "خلوت‌ها می‌آینند" آمدن آنها برای چه منظوری است.
- چرا قهرمان با "شیاری ز هراس" رو به رو می‌شود؟
- اصرار و پافشاری روی کلمه "او" برای چیست؟
- چرا در پایان شعر گفته شده: "پر ها هم وا باید"؟
- و چرا...

### ۳. کلمات کلیدی:

کلمات کلیدی (words key) همان طور که از نامشان پیداست، کلماتی هستند که یاری رسان خواننده برای رسیدن به مفاهیم مطرح در شعرند و یافتن آنها کلید گشودن باب معنی است. این کلمات معمولاً در شعر به دو شکل دیده می‌شوند:

الف: با تاکید شاعر بر روی آنها به وسیله تکرارشان.

مثالاً کلمه "او" از کلمات کلیدی و مهم این شعر به حساب می‌آید چرا که در چهار مورد مختلف به کار رفته است:

- |                            |   |
|----------------------------|---|
| کو او ج نه من در او.       | * |
| دستم در کوه سحر او می‌چید. | * |
| ... او می‌چید.             | * |

او آمد.

ب: با قرار گرفتن در یک جایگاه حساس و مهم به گونه های که اگر آن کلمه از ابهام خارج شود خود به خود بخش مهمی از شعر نیز از ابهام خارج شود. مثل "مرغ" در مصراح:

"مرغی رفت تنها بود: پر شد جام شگفت"

اما بعضی از کلمات کلیدی-با توجه به ملاک های گفته شده-عبارتند از: سایه، او، ج

نه من، ندا، مرغ، او، کوه سحر، خورشید، جنگل، هراس، پرو ...

#### تحلیل شعر:

اکنون با استفاده از کلمات کلیدی و همچنین با پاسخ دادن به چراهی هایی که قبل از مطرح کردیم شروع به گشودن لایه های معنایی این شعر خواهیم کرد.

الف: چرا در آغاز شعر (آغاز مهم است) قهرمان با فریاد برای خود سؤالی را مطرح می کند و می گوید:

"کو مرز پریدن ها: دیدن ها...؟"

برای اینکه او در ابتدای حرکت و سفر خود قرار دارد. می خواهد که قدم در راه سلوک بگذارد و تا مرحله فنا پیش برود، اما چون هر نوسفری دیگر راه را نمی شناسد و برای یافتن راه سرگردان است. بنابراین چاره های را به کار می برد که هر گمشده دیگری اگر به جای او باشد بدان دست می یازد و آن، همان یاری خواستن از کسی است که قبل این راه پیموده است و از پیج و خم های آن آگاهی دارد.

اینکه قهرمان ما فریاد برمی آورد که: "کو مرز پریدن ها...؟" در واقع بسیار رندان و حساب شده است و به طور غیرمستقیم اشاره به وجوب پیرو مرشد برای راهنمایی سالک دارد. همان است که حافظ نیز فرموده:

همتم بدرقه راه کن ای طایر قدس  
که دراز است ره مقصد و من نو سفرم

دیوان-ص ۴۴:

علاوه بر این در لاب هلای متون دیگر عرفانی ما نیز جسته و گریخته به لزوم وجود راهنمایی برای دستگیری سالک اشارت هایی شده است. حضرت مولانا در مشنی در این باب می فرماید:

آن رهی که بارهاتو رفته های  
بی قلاوزاندر آن آشتفته های  
پس رهی را که نرفتستی تو هیچ  
هین مرو تنه از رهبر سرمپیچ  
هر که او بی مرشدی در راه شد  
او زغولان گمراه و در چهار شد

(دفتر اول، ابیات ۴-۲۹۴۶-۲۹۴۷)

در منظومه بینظیر منطق الطیر نیز عطار از زبان مرغان آماده سفر، بر لزوم راهنمای و مرشد

بدین ترتیب اشارتی می کند:

جمله گفتند این زمان مارا به نقد  
پیشوایی بهای دان در حل و عقد  
تهاکن هد در راه مهاره ب هری  
زان که نتوان ساختن از خود سری  
در چنین ره حاکمی باید شگرف  
بو که بتوان رست ازین دریای ژرف  
حاکم خود را به جان فرمان کنیم  
نیک و بد هر چه او بگوید آن کنیم

(ص ۸۹)

پس به طور خلاصه چون بدون وجود راهنمای و دستگیر، بریدن وادی های پر مخاطره

عرفانی امکان پذیر نیست، هر مسافری می باید دست در دامان قلاعو زی بزند. قهرمان این شعر هم در ابتدای حرکت خود نیاز خود را با طرح یک سؤال نسبت به دستگیری اعلام کرده است. با این توضیحات، ندایی که در سطر سوم وارد شعر می شود معنای بیشتری می یابد. این ندا و این پاسخ (و ندا آمد: لب بسته بپو) تداوم منطقی آن پرسشی است که در ابتدای شعر مطرح شده است.

### **ب: چرا قهرمان شعر سایه می شود**

سایه شدن بیانی رمزی است از ترک کردن و وانهادن جسم و رها شدن از قید و بند تمامی دل بستگی ها و سبک شدن از بار تمامی تعلقات به طوری که جسم مانند سای قدرت تحرک یابد و آزادی کامل را در خود حس کند و از طرفی سنگینی سکون را از خود دور گرداند. این را کردن جسم و ترک هوی و هوس ها آن قادر در تصوف معتبر و مهم است که جنید می گوید: «الصوم نصف الطريق» روزه داشتن نیمی از طریقت است.

در بودائیسم نیز ما با چنین مسئله ای رو به رو هستیم. در آنجا هم برای آن که سالک (=آتمان) به محدوده فنا (=نیروانا) برسد باید هشت روش مقدس را به کار بیندد.

بودائیسم بر این باور است که رسیدن به مقام قدوسیت (=آراهات) بدون گذراندن این مراحل امکان پذیر نیست. و در اولین گام، هر سالک باید حرص و آزو امیال پلید را ترک کند و ترک هم اینها در واقع ترک جسم است که پیش از این به آن اشاره شد.

### **ج: آن مرغ سمبیل چه چیزی است و چرا پرواز او سبب شگفتی قهرمان می شود:**

در این شعر، مرغ یا پرنده سمبیلی است برای راهنمای راهنمایی برای رساندن قهرمان شعر به نیروانا (چیزی شبیه به فنا در عرفان اسلامی). در واقع مرغ، راه رسیدن و چگونگی رسیدن را «به زبانی بی زبانی» بیان می کند. بهره گرفتن از پرنده به عنوان راهنمای سابق های کهن دارد. در منطق الطیر عطار هم با این مسئله روبه رو می شویم. در آنجا هم هددهد در نقش یک رهبر، مرغان دیگر را به سوی سیمرغ هدایت می کند. در این شعر هم مرغ با حرکت سمبیلیک و رمزی خود پیشنهاد می کند که برای رسیدن به مقصد باید پرواز کرد. این نکته را در پایان شعر هم می توان

به روشنی دید آنچا که ندای پنهان به قهرمان داستان می گوید: پرهام باید باز شود . اما تعجب قهرمان از آنجاست که سمبیلیک بودن کار مرغ را درک نمی کند زیرا هنوز در ابتدای راه است . بعدها در پایان شعر می بینیم که قهرمان این حرکت رمزی را می شناسد و به مفهوم آن پی می برد این تنها بودن و تنها رفتن در اندیشه و تعلیمات بودا جایگاه مهمی دارد . او بارها به پیروانش سفارش می کند که ”مثل کرگدن تنها سفر کنید“.

نکته قابل توجه دیگر، تنها مرغ است . شاعر می توانست به سادگی این قسمت را حذف کند و مثلاً شعر را این؟ طور بنویسد:

”مرغی رفت ..... پر شد جام شگفت“

اما این طور نگفته به نظر من تنها بی در این قسمت اشاره دارد به تجرد و پیراستگی از مادیات و امور مربوط به جهان ماده به و عالم ناسوت . بودا از این وابستگی ها به ”تشنگی“ تعبیر می کند:

”ای رهروان، جز بند تشنگی ... هیچ بند دیگری نمی بینم که موجودات به آن بسته باشند“

هانس ولفگانگ شومان در تفسیر این جمله بودا می نویسد: ”بنابر حقیقت خاستگاه رنج، تشنگی سه گونه است: تشنگی کام، (عنی شهوت) تشنگی هستی (باشدن) و تشنگی نیستی. از این سه، تشنگی کام حیاتی ترین است به ویژه که شهوت جنسی و کام جویی و تملک را در بر می گیرد.“

پس به طور خلاصه می توان گفت که تنها رفتن مرغ، نمادی است از مجرد شدن برای رسیدن به نیروانی.

د: چرا آن ندا می گوید: ”لب بسته بپو“ و اصلاً خود آن ندا چیست طبق عرفان بودا، برای رسیدن آتمان به نیروانا باید چهار اصل را رعایت کرد . این اصول چهارگانه عبارتند از:

۱ - زندگی تماماً درد و رنج است.

- علت این درد و رنج خواستن است. ۲-
- برای رسیدن به آرامش باید خواستن را کنار گذاشت. ۳-
- راه رسیدن به آرامش بکاربردن هشت روشن مقدس است. ۴-
- این هشت روشن مقدس که بودا از آنها سخن گفته عبارتند از:
- |               |                |
|---------------|----------------|
| ۱. ایمان درست | ۲. نیت درست    |
| ۳. رفتار درست | ۴. گفتار درست  |
| ۵. معاش درست  | ۶. توجه درست   |
| ۷. سعی درست   | ۸. مراقبت درست |

در بین آن چهار روش، اصل نخواستن از بقی اساسی تر است. ظاهرًا سفارش عرفای ما بر سکوت (من صمت نجا) نیز اشاره به همین نخواستن دارد. بنابراین لب بسته بودن می تواند اشاره به همان اصل سکوت و نخواستن باشد. به این ترتیب که اگر لب بسته باشد خواهشی در کار نیست و بدون خواهش و نخواستن، رسیدن به کمال آسان تر خواهد بود و از همین جاست که آن ندای پنهان به آorman که در آغاز راه است، یکی از اصول رسیدن به آرامش یعنی نخواستن را آموزش می دهد.

چرا شاعر می گوید: "کوه سحر" و چرا در کوه سحر به دنبال "گل او" می گردد. کوه بیانگر سیر صعودی به سوی روشنی حقیقت (= خورشید) است. البته پیش از هر تفسیر دیگری، در این جا باید یادآوری کرد که کوه در تمامی فرهنگ‌های بشری دارای آمیت است. طبق روایت انجیل حضرت عیسی برای عبادت به کوه زیتون می رود. حضرت موسی در کوه با تجلی الهی روبرو می شود و حضرت ختمی مرتبت هم در کوه به پیامبری برگزیده می گردد.

به غیر از اینها، کوه در اسطوره‌ها نیز ارزشمند است که تفصیل آن در اینجا ضروری به نظر نمی رسد. به این ترتیب بین کوه و تجلی حقیقت ارتباط هایی است. همان طور که برای رسیدن به فنا باید ریاضت هایی را تحمل کرد. برای صعود از کوه و رسیدن به قله (=کمال) نیز

باید رنج هایی را متحمل شد. بادآوری این نکته هم خالی از لطف نیست که "یکی از مشخصات آئین بودایی تیرواد است که هر کس باید رهایی خود را با مجاهدت به دست آورد".

اما در پاسخ به این پرسش که چرا "کوه سحر" گفته شده اولاً باید یادآوری کنیم که سپهری در شعر دیگری هم این ترکیب را به کار برده و می گوید:

ای در خور اوچ! آواز تو در کوه سحر، و گهاهی به نماز  
غمها را گل کردم، پل زدم از خود تا صخره‌ی دوست

ثانیاً به این دلیل "کوه سحر" گفته شده که ریاضت او سختی‌ها در نهایت منجر می شود به این که سالک به روشنایی (= سحر) و خورشید دست یابد.

و) او کیست؟

او همان حقیقت مطلوب شاعر است که برای رسیدن به آن در پی درنوردیدن کوه سحر یعنی راه ناهموار سیر و سلوک است. وجود حقیقی است و چیزی است در برابر من.

آتمان می کوشد تا با نفی من از راه‌های گوناگون از جمله ریاضت به او دست یابد . آن طور که خود بودا گفت: "رهایی من لرزش پذیر نیست این فرجامین تولد است دیگر برای من وجود دوبارهای در کار نیست".

تمام تلاش بودارها کردن من و نجات اوست به نظر او من و تن یک کردار کهن هستند که باید از رنج نجات یابند و این امر فقط با رسیدن به "او" امکان پذیر است. لذا در یک تفسیر نهایی می توان او را همان برهمن یا ذات مطلق دانست که آتمان تلاش می کند با او یکی شود و اتحاد آتمان-برهمن را شکل دهد.

ز) چرا در شعر گفته شد: "جنگل‌ها می خوانند"؟ این جنگل‌ها چیستند و خواندن آنها برای چه منظوری است؟

قهربان شعر یا آتمان در یک کوه قدم بر می دارد. جنگل معمولاً مرتب‌های فروترو پایین تر از کوه است. پس جنگل می تواند نمادی برای تیرگی، تاریکی و فرو مرتبگی باشد در برابر کوه که سر به آسمان می ساید. بنابر این جنگل می تواند نمادی از نیروهای منفی و منحرف

کتنده باشد که در طول سلوك مانع حرکت سالك و آتمان می شوند. اگر با اصطلاحات عرفان بودايی صحبت کنيم، جنگل نmad سانسara به معنai جهان نمودi و دروغين و اعتبارi است همان جهان ناپايدار. خواندن جنگل همان وسوس هاي او است که به اين طريق سعي می کند حواس آتمان را از سير به سمت خورشيد و نيروانa منصرف کند و او را در همان مرتبه بي ارزش و در تيرگi و تاريکi نگه دارد.

ح) چرا گفته شد: "خلوت ها می آيند" و اصلاً اين آمدن خلوت ها برای چيست؟ با توجه به سمبل هاي شعر، خلوت ها تعبيير ديگري است از نيروانa که مرحله آرامش روح و هدف نهايی سالك است. آنجاست که روح آتمان به سکون و آرامش دست می يابد و از رنج رها می شود.

از زمانی که جنگل ها شروع به صدا زدن آتمان می کنند به روشنی دید می شود که نوعی خلل و سستی در راه سلوك او یا در ديانا رخ می دهد. قهرمان شعر با نوعی دولی و تردید رو برو می شود و با خود می انديشد که آيا به نيروانa يا نهايی راه خواهد رسید و با توجه به اين پرسش است که اين پاره از شعر: "و شيارى ز هراس" معنا پيدا می کند. اين هراس و ترس همان نگرانی از ماندن در جنگل و بازماندن از صعود و نرسيدن به نيروانa است.

از اينجا است که "خلوت ها می آيند"، نوعی تجلى از مقصد برای آتمان روی می دهد و او در يك لحظه خلسه آور پشت پرده را می بیند و اين امر به وي دلگرمي می بخشد تا باقیمانده راه سلوك یا ديانا را طي کند. به نظر من تعبيير "او آمد" هم تهكيدi بر همین تجلى است.

و باز به همین دليل است که می بینيم هنگامي که "او" می رسد، پنهنه ها هم زيبا می شود يادها نيز در برابر آتمان نمودار شده همه آنچه بر او گذشته را مرور می کند. اين آمدن "او" چشم هاي آتمان را می شويند و سبب ديد بهتر وi می گردد و به عبارت ديگر در لحظه اتصال آتمان به برهm است که حقiqت همه چيز بر او آشكار می گردد.

ط) چرا در پايان شعر گفته شده: "پرها هم وا بايد"؟

این گفته همان ندai درون شعر یا راهنمای آتمان است و ظرافت فراوانی دارد. می

بینیم که در مرحله پختگی سالک کاری از او خواسته می شود (= پر گشودن) که همان مرغ در شروع مرحله سیروسلوک او انجام داد و پرواز و تنها رفتنش سبب شگفتی آتمان شد اما در اینجا که خود آتمان به رشد کامل و مناسب عرفانی رسیده، باید دقیقاً همان عمل پرنده را انجام دهد و از نوک قله نیرو اانا به سوی حقیقت مطلق یا "کریشنا" پرواز کند. این نکته نیز لازم است گفته شود که در بودیسم، کریشنا را قله ابدیت می نامند لفظ قله بسیار مهم است. در اینجا هم به قهرمان شعر گفته می شود که پرها را باز کند:

”وندا آمد پرها هم“

و این رمزی است برای رسیدن به کریشنا یا به عبارت دیگر به نهایت سلوک و این زمانی است که برهمن به کریشنا تبدیل شده است.

#### نتیجه بحث:

شعر ”نها باد“ گزارش حرکت آتمان (= سالک) از مراحل اولی سلوک است تا رسیدن به ویشنا (= خدای بلند مرتبه). در این راه ”من“ از طریق ریاضت (= بالا رفتن از کوه) در پی رسیدن به برهمن یا همان روح ازلی و ابدی است و پس از آن هم در پی رسیدن به کریشنا یا قله ابدیت است. در این راه نمودهای دروغین و اعتباری یا سانسارا (= جنگل ها) در پی آن هستند که سالک را از سلوک روحانی بازدارند اما تجلی عالم خاموشی یا نیرو اانا او را جذب کرده و به سوی خود هدایت می کند تا در نهایت من به برهمن و برهمن به ویشنا تبدیل می شود.

#### بعضی اصطلاحات بودایی در این تفسیر:

در تفسیر این شعر از اصطلاحاتی استفاده شده است که در عرفان بودایی مورد استفاده قرار می گیرند. برای درک بهتر این اصطلاحات، آنها را از قول دکتر شریعتی به اختصار توضیح می دیم:

او: آن وجود حقیقی است و ذاتی که در تمامی انسان ها حضور دارد یعنی چیزی است در برابر من.

برهمن: حقیقت مطلق است، روح همه چیز است، به عبارتی روح ازلی و ابدی هستی است. در

سیروسلوک به سوی برهمن، همه مقصد برهمن است.

ریاضت: عبارت است از قیچی کردن همه پیوندهای تو، همه چیز و همه کس . به عبارت دیگر، ریاضت عصیانی است علیه من.

سانسارا: به معنای جهان نمودی و دروغین و اعتباری است . در آن همه چیز اعتباری و اشباح است. جهان ناپایدار.

من: از نظر و دارهند عبارت است از مجموعه روابط و اتصالاتی که فرد در رابطه با دیگران حس می کند می یابد و آن را به طور کاذب و نادرست من می پنداشد و حس می کند.

#### منابع و مراجع:

- قرآن کریم ☆
- انجیل ☆
- امامی، نصرالله، مبانی و روش های نقد ادبی، انتشارات جامی، چاپ اول، ۱۳۷۷ .
- جالالی مقدم، مسعود، تاریخ اجمالی ادیان جهان، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۸۷ .
- حافظ، شمس الدین محمد، دیوان، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات صفی علیشا، چاپ چهارم، ۱۳۶۶ .
- حمیدیان، سعید، مقاله نقد ادبی در فرهنگ نامه ادب فارسی، به سرپرستی حسن انوش، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶ .
- داد، سیما، فرهنگ اصطلاحات ادبی، انتشارات مروارید، چاپ اول، ۱۳۷۱ .
- دیجز، دیوید، شیوه های نقد ادبی، ترجمه غلامحسین یوسفی و محمدتقی صدقیانی، انتشارات علمی، چاپ اول . ۱۳۶۶ .
- سپهری، سهراب، هشت کتاب، انتشارات طهوری، چاپ پنجم .
- شمیسا، سیروس، نگاهی به سهراب سپهری، انتشارات مروارید، چاپ ششم، ۱۳۷۴ .

- ☆ شومان، هانس و لفگانگ، آین بودا، ترجمه ع. پاشایی، انتشارات فیروز، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
- ☆ عطار، شیخ فرید الدین، منطق الطیر، به اهتمام سید صادق گوهرین، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۶۵.
- ☆ کارلوسی، ژو ژان فیلو، نقد ادبی، ترجمه نوشین پژشک، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی چاپ اول، ۱۳۸۶.
- گورین، ویلفرد و همکاران، راهنمای رویکردهای نقد ادبی، ترجمه زهرا می ن خواه، انتشارات اطلاعات، چاپ، ۱۳۷۰.
- ☆ \_\_\_\_\_، مبانی نقد ادبی، ترجمه فرزانه طاهری، انتشارات نیلوفر، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
- ☆ معصومی همدانی و دیگران، پیامی در راه(مجموعه مقالات در باب سپهری)، انتشارات طهوری، چاپ اول، ۱۳۷۱.
- ☆ مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، به کوشش دکتر محمدرضا برزگر خالقی، انتشارات سایه گستر، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- ☆ ولک، رنه و آستین وارن، نظریه ادبیات، ترجمه ضیاء موحد و پرویز مهاجر، انتشارات علمی و فرهنگی چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ☆ هجویری، علی بن عثمان، کشف الممحجوب، تصحیح و تعلیقات دکتر محمود عابدی، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۸۳.

## **زنده یاد دکتر محمد حسین محمدی**

**فایزه کرن**

دانشجوی دکتری

زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران-

**چکیده:**

دکتر محمد حسین محمدی یکی از محققان، نویسنده‌گان، نقادان، شاعران و استادان شناخته شده زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران بودند. ایشان معروف ترین و محبوب ترین استاد میان دانشجویان دانشگاه فزوین، دانشگاه تهران ۱۳۸۵ و ۱۳۸۴ به عنوان پژوهشگر منتخب و استاد برتر وزارت فرهنگ و آموزش عالی معرفی شدند. کتاب‌های تالیفی، خواب هایی دریایی، فرهنگ تلمیحات شعر معاصر، صدای جبرئیل. جای دکتر محمدی هر جا خالی ات و هنوز همه از واقعه مرگ نابه هنگام ایشان در حیرت و نایاوری به سر می برند.

**واژه‌های کلیدی:**

محمد حسین محمدی، دانشگاه تهران، خواب هایی دریایی، وزارت فرهنگ.

زنده یاد دکتر محمد حسین محمدی یکی از محققان، نویسنده‌گان، نقادان، شاعران و استادان شناخته شده زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران بودند. ایشان در سال ۱۳۴۵ هجری شمسی چشم به جهان گشود. وی فرزند حسن آقا

محمدی بودند. وی تحصیلات مقدماتی خود را در مدارس تهران به پایان رسانید. وی در دوره کارشناسی در دانشگاه علامه طباطبائی درس می خواندند. در سال ۱۳۶۹ هجری شمسی از ایشان دعوت به تدریس کرد و در دانشگاه تهران نیز از سال ۱۳۷۱ هجری شمسی پس از کسب رتبه برتر آزمون هیئت علمی با اخذ بورسی به تدریس در گروه فارسی پرداخت و از همکاران هم دوره ایشان استادان حسن زاده، امین پور و روح الله هادی بودند اما متاسفانه به دلیل مشکلاتی که در دانشگاه تهران برای ایشان پیش آمد مجبور شد از دانشگاه برود. ایشان در سال ۱۳۷۳-۷۴ با خانم دکتر حمیرا زمردی استاد برجسته زبان و ادبیات فارسی ازدواج کرد. آنها زوج فرهنگی، ادبی و مناسبی برای هم بودند و دو فرزند پسر به نام های مهرداد و سهیل دارند. استاد محمدی از سال ۱۳۶۹ شمسی و از ۲۴ سالگی در بسیاری از دانشگاه های کشور از جمله دانشگاه های دولتی و آزاد به تدریس پرداختند و نسل های مختلفی از استادان دانشگاه ها اعم از مرتبه‌ی استاد، دانشیار، و استادیاران و معلمان این مژ و بوم از شاگردان رسمی ایشان بوده‌اند.

وی پس از طی فراز و نشیب های مختلفی که برای ایشان ایجاد شده بود پس از سال ۱۳۷۴ هجری شمسی ناچار به خدمت معمول سربازی شدند و بعد با استخدام در دانشگاه بین المللی امام خمینی قزوین در سال ۱۳۷۷ هجری شمسی روزهایی به دور از همسر و فرزندان به تدریس دانشجویان عزیزی پرداختند، که همواره قدرشناس مقام و خدمات صادقانه و علمی ایشان بودند. دکتر محمدی پس از تحمل مشکلات بسیاری و در حالی که دچار عارضه قلبی شده بودند، در سال ۱۳۸۷ هجری شمسی به دانشگاه تهران و به منزل اصلی خود بازگشتند و صادقانه و با دلی پاک و علم و فضلی سرشار و منحصر به فرد تربیت نسل های مختلف مشغول شدند. ایشان معروف‌ترین و محبوب ترین استاد میان دانشجویان دانشگاه قزوین، دانشگاه تهران و آزاد بودند.

دکتر محمدی ۲ سال متوالی در سال های ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ به عنوان پژوهشگر منتخب و استاد برتر وزارت فرهنگ و آموزش عالی معرفی شدند. دکتر محمدی برای آموزش و تدریس زبان فارسی به کشورهای دیگر هم رفتند. وی

در سال ۱۳۸۵ برای دوره آموزش زبان فارسی به کشمیر و هند رفتند. علاوه بر این‌ها ایشان علاقه وافری به موسیقی و انواع سازها داشتند و به مدت ۴ سال در دوران دانشجویی خود در هنرستان موسیقی ثبت نام کرده و در کلاس‌های درس استادان موسیقی شرکت می‌کرد. از این روبانت‌ها و اصول موسیقی آشنایی خوبی داشتند. دکتر رضا وهدانی استاد نوازنده تار و سه تار که شاگرد علی اکبر شهنازی بود استاد تار دکتر محمدی بودند. علاوه بر آن ایشان ساز ارگ هم می‌نواختند.

استاد دکتر محمدی در زندگی خود کتاب‌ها و مقالات فراوانی تالیف کرده‌اند. کتاب‌ها و مقالات ایشان فوق بی نظیرند. وی همچنین استاد راهنمای تعداد فراوانی از دانشجویان داخلی و خارجی بودند. و شاگردانی که پرورده‌اند در ایران و خارج از کشور، خود، استادان بزرگی هستند.

دکتر محمدی، این استاد بی نظیر و شاعر موفق و نقاد بزرگ در روز سه شنبه ۱۸ اسفند ماه ۱۳۹۴ هجری شمسی ناگهان به علت سکته قلبی دار فانی را وداع گفتند در حالی که تا ظهر همان روز در کلاس درس دانشگاه تهران حضور داشتند. اصلاً کسی باور نکرده بود که این استاد مهربان اینقدر زود از میان ما برود و در اوج سنین جوانی یک استاد دنیا را ترک کند.

استاد محمدی دلی بس کینه و قلبی رؤوف داشتند و نسبت به همه دوستان و همکاران خیرخواه و خوش قلب بودند. کسی از ایشان سخن زشت و بدگویی نشنید. از این ذکر خیرها، اعمال، ثواب و رویاهایی که در باره ایشان به انعام می‌رسد و دیده می‌شود پیداست که بسیار مورد عنایت و نظر حق و آمرزیدگی خداوند هستند. چرا که به قول سعدی، مرده آن است که نامش به نکویی نبرند. دکتر محمدی در دلهای مردم همیشه زنده و جاوید هستند. خداوند به همسر ایشان، دکتر حمیرا زمردی، و فرزندان ایشان، مهرداد و سهیل، صبر بدهد که واقعاً ایشان داغ بزرگی دارند. جای دکتر محمدی هرجا خالی است و هنوز همه از واقعه مرگ نا به هنگام ایشان در حیرت و ناباوری به سر می‌برند.

شماری از آثار فارسی دکتر محمدی از این قرارند:

آثار فارسی:

کتاب های تالیفی:

محمدی، محمد حسین. خواب های دریایی (دفتر شعر). نشر میترا، ۱۳۷۳.

محمدی، محمد حسین. بیگانه مثل معنی (نقد و تحلیل شعر صائب و سبک هندی).

نشر میترا، ۱۳۷۴.

محمدی، محمد حسین. فرهنگ تلمیحات شعر معاصر. نشر میترا، ۱۳۷۴.

محمدی، محمد حسین. صدای جبرئیل (داستان هایی از زندگی امام علی ع). سازمان

تحقیقات پسیج، ۱۳۷۹.

محمد رضا برزگر خالقی و محمد حسین محمدی. مرثیه خوان مداين (گزیده و شرح  
قصایدی از خاقانی). زوار، ۱۳۷۹.

محمدی، محمد حسین. گیسوهای اساطیری: یك داستان. زوار، ۱۳۸۱.

زمردی، حمیراء، محمد حسین محمدی، محمد رضا برزگر خالقی، محسن الهمامی و  
غلامحسین ده بزرگی. گزیده متون ادب فارسی. زوار، ۱۳۸۲.

محمدی، محمد حسین. آوازهای سرمه ای. نشر میترا، ۱۳۸۳.

محمدی، محمد حسین و محمد رضا برزگر خالقی. شرح دیوان حکیم ناصر خسرو  
قبادیانی. زوار، ۱۳۸۳.

محمدی، محمد حسین. بلاغت (معانی- بیان و بدیع). نشر زوار، ۱۳۸۸.

محمدی، محمد حسین و نازیلا فرمانی انوشه. فرهنگ احجار کریمه و معدنی ها در  
ادبیات فارسی. زوار، ۱۳۹۱.

مقالات چاپ شده در نشریات داخلی:

محمدی، محمد حسین. بدر چاچی. دانشنامه جهان اسلام ۲، (۱۳۷۵).

محمدی، محمد حسین. آشنایی زدایی در غزلیات شمس. مجله دانشکده ادبیات و  
علوم انسانی - دانشگاه تهران ۴، ۴ و ۵ (۱۳۸۰): مرگ ۲۱۱-۲۲۱.

- محمدی، محمدحسین. مرگ بی مرگی در منظومه های نظامی. *الدراسات الادبية*، ۳، ۴۴-۴۳ (۱۳۸۲) :-
- محمدی، محمدحسین. پنجره ای به عروض . سفینه حافظ - ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی ۱، ۲ (۱۳۸۳) : ۱۰۴.
- محمدی، محمدحسین. جادو در ادبیات فارسی. *محله دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه تهران* ۴، ۵۵، ۳ (۱۳۸۳) : ۶۱-۵۳.
- محمدی، محمدحسین. نقد زندگی نامه ای جمال الدین اصفهانی. *محله دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه تهران* ۲، ۵۸ (۱۳۸۶) : ۱۹۳-۲۰۷.
- محمدی، محمدحسین. نظریه انسان کامل در دیوان سنایی . پژوهش های زبانی ۱، ۱ (۱۳۸۸) : ۱۴۷-۱۷۱.
- محمدی، محمدحسین. نگاهی به حزین لاهیجی و داوری او در باره جمال و کمال اصفهانی. *جستارهای ادبی* ۲، ۵ (۱۳۸۸) : ۱۶۷-۱۵۳.
- محمدی، محمدحسین. دایره هم حروفی ( نظریه ای نو در سبک شناسی بکارگیری صامتها و مصوتها). *فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)* ۳، ۴ (۱۳۸۹) : ۹-۲۲.
- محمدی، محمدحسین. ویژگی های جمله های تجاری. *فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)* ۱۳، ۳ (۱۳۹۰) : ۸۳-۹۵.
- محمدی، محمدحسین و میثم حاجی پور. تکامل ترصیع و موازنہ عنصری مهم در سبک شعری سده های سوم تا پنجم هجری . *فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)* ۱۵، ۱ (۱۳۹۱) : ۱۲۹-۱۴۶.
- محمدی، محمدحسین و تأثیر فضل عیسی رکابی . بررسی تطبیقی رئالیسم اجتماعی در رمان احمد محمود و غائب طعمه فرمان با تکیه بر رمان همسایه ها و رمان النخله. *محله آداب ذی قار* ۲، ۵ (۱۳۹۱) : ۲۸۲-۲۷۱.
- محمدی، محمدحسین و مرضیه صالحی. بررسی اندیشه های پایلو کوپیلو و مقایسه

ان با اندیشه های سعدی. سفینه ۹، ۶-۳۲: (۱۳۹۱).

محمدی، محمد حسین و طاهره کریمی. پیش نمون و انواع ان در داستان های مندنی پور. فصلنامه تخصصی مطالعات داستانی اول، ۱، ۹۶-۱۰۹: (۱۳۹۱).

محمدی، محمد حسین، سعید قاسمی نیا و علی حیات بخش. سورئالیسم در داستان چهار شنبه هفت پیکر نظامی. فصلنامه تخصصی مطالعات داستانی، ۱، ۳-۷۵: (۱۳۹۲).

محمدی، محمد حسین و عباس یوسف عباس. بررسی تطبیقی رئالیسم در رمان سیمین دانشور و فواد التکرلی. مجله آداب ذی قار، ۳، ۲۶۲-۲۵۱: (۱۳۹۲).

محمدی، محمد حسین و میثم حاجی پور. مبالغه، تصویری فراتر از خیال. پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت، ۲، ۹۵-۱۱۴: (۱۳۹۲).

محمدی، غلامرضا و محمد حسین محمدی. مروری بر ادبیات داستانی ایران. سخن فارسی ۱، ۱ (۱۳۹۳): ۱۹۰-۱۷۳.

محمدی، غلامرضا و محمد حسین محمدی. مروری بر ادبیات داستانی ایران. سخن فارسی ۱، ۱ (۱۳۹۳): ۱۹۱-۱۷۳.

خویشتن دار، پریسا و محمد حسین محمدی. بررسی کنایه در شعر احمد شاملو. زیبایی‌شناسی ادبی، ۵، ۲۱ (۱۳۹۴): ۴۸-۲۱۲۷.

محمدی، محمد حسین. پژوهش در سبک شخصی سعدی. فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثرفارسی (بهار ادب)، ۸، ۳ (۱۳۹۴): ۳۲۳-۳۳۶.

همچنین چندین کتاب و مقاله نیز در دست چاپ داشته اند که پس از مرگ ایشان به چاپ خواهد رسید.

## مأخذ:

rtis2.ut.ac.ir//:https (1)

@dr\_mh\_mohammadi (2)

dr\_mh\_mohammadi/telegram.me

(3) در عبور صمیمانه صدای تو. علی شفابی درسته (آبان)

(4) روزنامه جام جم ۴ شنبه ۲۲ اردبهشت ۵۹۳۱

## تذکره زبان و ادب فارسی در شعر معاصر پاکستان

دکتر مسّرت واحد

استاد یار، گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه اسلامیہ، بہاولپور

چکیده:

زبان و ادب فارسی، در دنیای زبان و ادب یک مقام مهمی و عالی دارد. فردوسی، مولوی، حافظ، سعدی، علی هجویری، امیر خسرو، بیدل، اقبال وغیره آنها، پُر مايه ترین ادب دنیا است. این مقاله مشتمل بر آن اشعار هست که سخنوران، در آنها، درباره زبان و ادب فارسی سخن رانده اند. شعرای شبه قاره بالعلوم و شعرای پاکستان بالخصوص برهمه موضوعات زندگی سخن رانی کرده اند. ما باید میراث جاویدان خودمان را، محافظت کنیم تا نسل های بعد ما و آئنده استفاده کنند.

واژه های کلیدی:

زبان و ادب فارسی، فردوسی، سعدی، شبه قاره، شعراء.

زبان و ادب فارسی، در دنیای زبان و ادب، یک مقام مهمی و عالی دارد. وقتی ما نگاه به، زبان فارسی کنیم، می بینیم که زبان فارسی، به لطفت گفتار، خیلی شیرین به نظر می رسد. و ادب فارسی؛ در ایران، از وجود رود کی، فردوسی، مولوی، سعدی، حافظ، نظامی گنجوی، عطار، عمر خیام، ابوسعید ابوالخیر، خاقانی، عنصری، سنائی وغیره آنها در شبه قاره، از همت علی هجویری، عراقی، مسعود سعد، امیر حسرو، جامی، نظیری، عرفی، صائب، بیدل، غالب و اقبال لاهوری وغیر آنها؛ پرمایه ترین ادب دنیا است.

در واقع، شبه قاره پاک و هند، تا هزار سال مسکن و مقام فارسی بوده است. ولی به موقعیت وارد شدن انگلیس ها، در شبه قاره، باعث شد، که فارسی، رو به کاهش گردید. و به گذشت زمان، رو به زوال شد - ولی دوستداران فارسی، آن را، از دست ندادند. و تا کنون فارسی را دوست دارند. و نشو نظم فارسی را خلق می کنند، یعنی نویسندها و سرایندگان هستند. و آنها تقریباً به هر موضوع و مبحث زندگانی قلم برداشته اند.

این مقاله مشتمل بر آن اشعار هست که سخنواران، در آنها درباره زبان و ادب فارسی سخن رانده اند.

یعنی آن اشعار فارسی که سراییده سرایندگان پاکستان هستند. و موضوع آنها زبان و ادب و فارسی است، یا درباره زبان و ادب و ادبیان فارسی، سخن گفته اند. و برای راقم ممکن نبود که همه اشعار، به این ویژگی، شامل مضمون شوند، برای این به مصدق "مشتی نمونه به خرواری"، تذکر فقط چند شعر و اشعار آنها کرده می شود که زیر است:

رعدی، شاعر معروف هندوستان، زبان فارسی را در "مشتی خموش خاتون" (سروده،

قرن ۱۱-ق ۱۷۱ میلادی) به این ویژه توصیف نموده است:

فارسی جوهریست پاکیزه  
که جهان را ازوست درویزه  
فارسی دهر را چو جانان است  
فارسی حسرو زبانان است

فارسی بس که مشتهر گردد

روز بـ روز تـازه تـر گـردد

رعدی، ۱۳۷۵: ۱۰

مرزا اسدالله خان غالب (۱۷۹۷-۱۸۶۹ء) شاعر معروف شیه قاره پاک و هند، که

زیادی از تعداد مردمان، او را شاعر بزرگ اردو زبان می‌شناسند - او در فارسی دیوان شعر هم

دارد، شعر فارسی خودش را به شعر اردو اولیت می‌دهد و می‌گوید:

فارسی بین تابیینی نقش‌های رنگ رنگ

بـگـزـرـ، اـزـ مـجـمـوعـهـ اـرـدوـ کـهـ بـیرـنـگـ منـ اـسـتـ

فارسی بین، تابدانی کاندر اقلیم خیال

مانی و اـرـزـنـگـمـ وـ آـنـ، نـسـخـهـ اـرـتـنـگـ منـ اـسـتـ

غالب، ۱۹۶۱-۱۶۲

اقبال (۱۸۷۷-۱۹۳۸ء)، شاعر ملی ما، که چند مجموعه‌های اردو هم دارد و در شعر

اردو شهرت زیادی دارند، ولی شعر فارسی خودش را خیلی دوست می‌دارند، و در مجموعه‌ای اول

شعر فارسی، "اسرار خودی" (چاپ اول ۱۹۱۵م) می‌فرمایند:

گـرـچـهـ هـنـدـیـ درـ عـذـوبـتـ شـگـرـ اـسـتـ

طـرـزـ گـفـتـارـیـ درـ شـیـرـینـ تـرـ اـسـتـ

فـکـرـِـ منـ اـزـ جـلـوـهـ اـشـ مـسـحـورـ گـشـتـ

خـامـمـهـِـ منـ شـاخـنـخـلـ طـورـ گـشـتـ

پـارـسـیـ اـزـ رـفـعـتـ اـنـدـیـشـهـ اـمـ

درـخـورـدـ بـاـفـ طـرـتـ اـنـدـیـشـهـ اـمـ

اقبال، ۱۹۷۲-۱۱

نبی بخش دانش، سراینده ساکن، تری واہ، خیرپور میرس، اسیر زلف و کمند زبان

فارسی، به نظر می‌رسند - و به وضعیت و حالت حاضر فارسی، خیلی دل تنگ شده، در اشعار

خودش به عنوان "زبان پارسی" اظهار آرزو، می کنند که:

یا الله از تو خواهم بار بار  
از زبان پارسی دورم مدار  
پارسی در میهنم یابد حیات  
همچون ماضی باز گردد آن بهار  
آن شکوه و آن جلالت بی حساب  
آن ابهر است، آن رواج بـاوقـار  
در مدارس بـارـدـیـگـرـگـلـ کـنـد  
در دفاتر این زبان آید بـکـار  
ای خـدـایـ!ـ بـهـ رـبـنـیـ وـ آلـ اوـ  
فارسی را، تـاـهـمـیـشـهـ پـایـدار  
دانشـاـ!ـ تـاـزـنـدـهـ اـیـ درـ اـیـنـ جـهـانـ  
بـاشـ دـایـمـ پـارـسـیـ رـاـ،ـ پـایـدـارـ

۲۰۴:۱۰۲۵، شماره دانش، فصلنامه

دکتر سید محمد اکرم شاه، هم دعا گو هستند که آن آتش که در خودش حس می کنند

روزی در جان فارسی بیفتند تا فارسی هم زنده بشود:

آتشی در خرم من جانم فکند  
دبیر شیریس زبان فارسی  
از خدا خواهم که روزی همچو من  
آتشی افتاد به جان فارسی  
تاب سوزد واژه های اجنبی  
روشن است از من نشان فارسی

۲۱۳-۲۱۱:۱۹۹۲، سید، اکرم، محمد، اکرم

حافظ محمد ظهور الحق، ظهور(۱۹۴۳م)، در قصیده‌ای، که دارای سیزده ۱۳ اشعار است، فارسی گویان و فارسی سرایان را، خراج تحسین، عرضه می‌کند. چرا که، آنها، خلق کنندگان ادب فارسی می‌باشند. چند شعر برای نمونه، نشان داده می‌شوند. می‌گوید:

مرجای ببلان گلستان فارسی  
 مرجبای طوطیان خوش بیان فارسی  
 مرجبای محترم دانشوران فارسی  
 مرجبای سروران و رهبران فارسی  
 چشم ما روشن ز دیدار شمادل شادمان  
 مرجبای اوستادان زبان فارسی  
 از وجود پاکتان، هر شهر پاکستان، گشت  
 گلشن فرهنگ و دانش، بوستان فارسی  
 چشم و دل پیوسته دارد انتظار رویتان  
 ای که در دست شما آمد عنان فارسی

ظهور، ظهور الحق، ۱۹۹۹: ۳۴۰

آقای دکتر اکرم شاه (ولادت: ۶ دسمبر ۱۹۳۲ء)، استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پنجاب، لاہور، قصیده‌ای به عنوان "زبان فارسی" مشتمل بر پنچاه شعر، سرایید و به ویژه خوب، زبان فارسی را توصیف نموده است. اینجا چند شعر، از آن آورده می‌شوند:

ای خوشال طب بیان فارسی  
 حرف دل گوید زبان فارسی  
 هر که خواهد بر سر خود تاج علم  
 سرنهید بر آستان فارسی  
 گوید از آغاز فرهنگ بشیر  
 نقش‌های باستان فارسی

فلسفه، هیئت، ریاضی، طب، نجوم  
این همه باشد ازان فارسی  
گربجويی یوسف عرفان و عشق  
رو! بین ادر کاروان فارسی  
گاه حرفش کوه معنی را، کشید  
مرحاتاب و توان فارسی  
بزم شرق و غرب را، یکسر بین!  
مسـت از رطل گران فارسی

آکرام، محمد اکرم، سید، ۱۹۹۲: ۲۱۰-۲۱۳

او دیگر می فرماید:

اسلام را اگر کنی از فارسی بروند  
آن فارسی است شیرکه بی یال و دست و پاست

فصلنامه دانش، شماره ۶۵: ۱۹۵

پروفسور مقصود جعفری، درباره فکر حافظ شیرازی، رومی، خیام، صایب و نظیری می گوید:  
من چو خوانده ام کتاب حافظ شیرین بیان  
عطربیزان عطر ریزان شد دیار مهوشان  
رومی و خیام و صایب هم نظیری را، بین!  
جلوه گر هستند اینجا صورت فکر متین

ارمنان فارسی، ۲۰۰: ۲۷

ادیب فیروز شاهی سندھی (۱۸۹۷-۱۹۷۳م)، درباره فارسی می گوید:

بهترز کان سیم و زرو گوهرای "ادیب"  
از پیر رومی سخنی چند پارسی

همان: ۷۰

پرسنور محمد جان عالم، به این طور توصیف می کند:

جلوۀ طور است بیان فارسی  
 چه ره حور است زبان فارسی  
 راحت دل راحت جان فارسی  
 نغمۀ شیرین لبان فارسی  
 علم و دانش رانشان فارسی  
 زنده باد ای جسم و جان فارسی

۵۰-۴۹:۲۰۰۲

انجم خلیق، به چه ویژه فارسی را، توصیف می کند؟ ببینید!

خوش گل و نازک خرام و شسته و شیرین مقال  
 دلبرانه می نماید خوش ادای فارسی

همان: ۶۹

دکتر فائزه زهراء میرزا، می گوید:

هر کجا فارسی بود، آنجا بود، شعر و هنر  
 تاج محل تعمیر شد با عشق جان فارسی

همان: ۲۰-۱۹

دکتر اسلم انصاری ((تولد: ۳۰ آوریل ۱۹۴۰)) شاعر معروف ملتان، و درباره فارسی

می گوید:

ادب در فارسی گنج معانی است  
 به عالم سگه اش را، بس روانی است  
 دری و فارسی، نام نگار است  
 کزو در باغ معنی صد بهار است

ز شعر و حکمت و اخلاق و سیرت  
 دری راهست صد گونه عبارت  
 ادیان گهربار و گهر سنج  
 متاع دانش خود داده بی رنج  
 شکر گفتن رواباشد دری را  
 کزو گشتند طوطیها شکر خا  
 دری راسعندی و رومی و عطّار  
 ز شعر خویش کرده رشک گلزار  
 نبودی گربه استان جامی  
 سرود خسرو و گنج نظامی  
 کجا روح بلاغت رو گشادی؟  
 بکی گنج سعادت بازدادی؟  
 نگارِ خاطرِ نگین بیانان  
 بهارِ عاطرِ مشکین نگاران  
 چه نکته ها که در دامن ندارد  
 چه مضمونها که کلکش می نگارد؟  
 بلند آن دیش می داند که چون است  
 بلندیهای حرفش پس فزوون است  
 دراین جامه قدم مضمون بیالد  
 خیال از تنگی پیکر ننالد  
 هنوز اندر تن خاور چو جان است  
 زبان فارسی خود یک جهان است

ضیاء محمد ضیاء(۱۹۲۸م)، زبان و ادب فارسی را، به عنوان "حدیث فارسی" به ۲۴ اشعار، به ویژه زیر، توصیف نموده است، مانند:

شد جهان پر از طنین فارسی  
 هست عالم خوشی چین فارسی  
 تشنگان را، سلسیل و کوثر است  
 چشممه ماءِ میمین فارسی  
 از در و لعل و گهر پنهان بود  
 گنج هاد آستین فارسی  
 هست روشمن تر ز روی آفتاب  
 چهره ماءِ میمین فارسی  
 مغز جانها را معطر می کند  
 بسوی جعلِ عنبرین فارسی  
 شعله هاد سینه افزود همی  
 نغممه های آتشین فارسی  
 بوستان علم و حکمت خرم است  
 از گلاب و یاسمین فارسی  
 بر زبانم هست هر دم دوستان  
 ذکر لذت آفرین فارسی  
 هر زمان دارم به دل چون عنده لیب  
 شوق سی سر زمیں فارسی  
 بسته ام عهدِ محبت از ازل  
 بانگار نازنیم فارسی

رشتہ عشق قم بود بس استوار  
 با عروسِ میه جی بن فارسی  
 به سرمستی پیاپی می کشم  
 چراغ ها از ساتگین فارسی  
 می سرایم گرچه در اردو سخن  
 هست فکرِ من رهیں فارسی  
 خاطرِ یتاب را، تسکین دهم  
 با حدیث دلنشیں فارسی  
 شد لب و کام و دهن شیرین مرا  
 تا چشیدم انگبیں فارسی  
 هست در آئینه گفتارِ من  
 عکسِ رخسارِ حسین فارسی  
 نکته های پُربهاء، در یافتم  
 از زبانِ گوهر بین فارسی  
 اهل عالم را، سخن آموختند  
 نغز گوبانِ فطیم فارسی  
 چه ره افکار را آراسته  
 اوستادانِ مهین فارسی  
 کجروان را، می نماید راه راست  
 گفتنه های راستیں فارسی  
 محروم سرِ حقیقت بوده اند  
 شاعرانِ پاک بین فارسی

هست هر نغمه طراز بزم شعر  
پی رو طرزِ متین فارسی  
خاتم اردو که اندر دستِ ماست  
شُد مازین از نگین فارسی  
سرخوش و سرمست و سرشام ضیا  
از شرابِ احمد ریس فارسی

ضیا، محمد ضیا، ۱۹۷۷: م ۶۶-۶۷

فضل الرحمن عظیمی، می گوید:

جلوه گاهِ علم و حکمت است بزم فارسی  
مردمان خوش نظر جمله سخن سنجان فارسی  
سبز بادا فارسی در کشور ایران زمین  
تازه بادا اردو در گلزارِ پاکستانِ ما

فصلنامه‌دانش، شماره ۹۹۹: ۲۴۶

جاوید آفاقی، سخنور معاصر، راولپنڈی، اهمیت و ارزش فارسی را، به ویژه زیر بیان نموده است:

هر آینه کمتر ز گوهر نیم  
مرا معدن و گنج شعرِ عجم  
چو کردم می فارسی در سبو  
دگر آب رفتے بیامد بچو  
زبان دری را، بجان پرورم  
حیالات و اندیشه را، محروم

فصلنامه دانش، شماره ۷۱۵-۷۰: ۲۳۸

عظمی زرین نازیه، مربی گروه فارسی، دانشگاه بنویان لاهور، در بارہ پیغام محبت‌شعر

فارسی می سراید:

شعر حافظ، مولوی، سعدی و جامی خوانده ام  
هر یکی گوید محبت ساقی و پیمانه است

فصلنامه دانش، شماره ۱۱، ۹۵:۲۳

اردو از فارسی تأثیرگرفته است:

اردو را، دختر فارسی می نامند - و این هم معروف است که زبان اردو، شصت درصد  
واژگان از فارسی گرفته است - به این موضوع هم اشعار دیده می شوند، چند مثالها به این ویژه  
نوشته می شوند، مانند:

انجم خلیق، می گوید:

در نگاهِ اهلِ دانش، شان او گردد فزون  
پیکرِ اردو اگر پوشد قبای فارسی

ارمغان فارسی، ۲۰۰۲: ۶۹

فائزه زهرا میرزا، درباره نسبت اردو، به فارسی می گوید:

مادر اردو شده شیرین زبان فارسی  
دخت زیبا می نماید رخ به اهلِ گل زمین

فصلنامه دانش، شماره ۴، ۹۲: ۲۳۲

نصرت زیدی لاله زاری، درباره فارسی می گوید:

این دست زبان زبان فارسی  
هم کند تحقیق در اردو زبان

ارمغان فارسی: ۵۴

ادیب فیروز شاهی سندھی، می گوید:

اردو زبان که هست جدید و لذیذ هم  
در تارو پود او شده پیوند پارسی

ارمغان فارسی: ۷۰

شعرای فارسی پاکستان، اشعاری سرائیده اند که در آنها، نام‌های نویسنده‌گان، سرایندگان، کتاب‌ها، شهرهای و دیگر چیز‌های معروف وابسته به ادب فارسی را، بخوبی آورده است که شنودگان حظ می‌برند و خوشحال می‌شوند. اینجا شعرها به این قسمت از دکتر محمد اکرم شاه، نوشه می‌شوند:

از کلام رودکی آیده‌منی  
بوی جوی مولیان فارسی  
کیست فردوسی؟ مسیحای سخن  
زنده از او گشته جان فارسی  
نغمه پرداز طبیعت فرخی است  
بلبل باغ جنان فارسی  
عنصری باشدشہ اقلیم شعر  
شاعر صاحب قران فارسی  
شاهباز علم خیام آن فکور  
بر فلک بست آشیان فارسی  
نخل عرفان را سنایی کاشته است  
آن حکیم حق نشان فارسی  
انوری شمع ادب را بر فروخت  
شاعر روشن روان فارسی  
مرد میدان سخن خاقانی است  
شعر او بشد سنان فارسی  
نظم را باشد نظامی مایه یی  
گنج اسرار نهان فارسی

از دم ع ط ار آن روح ل طیف  
 شدم ع ط بر بوستان فارسی  
 مشن نوی مولوی معن نوی  
 هست قرآن در زبان فارسی  
 چون عراقی گفت از اسرار عشق  
 مولستان شد اصفهان فارسی  
 سعیدی آمد گلستان شعر نغز  
 بروستان ارمغان فارسی  
 هست شعر حافظ شیرین سخن  
 شاه کار جاودان فارسی  
 جام جامی ازمی عرفان پر است  
 تاب ریزد در دهان فارسی  
 فکر صایب می کند پرواز نیک  
 در فضای بی کران فارسی  
 یوسف مصر سخن مسعود سعد  
 روشنی بخشش جهان فارسی  
 طوطی شکرشکن خسرو بود  
 نغمہ خوان گلستان فارسی  
 طبع سرشار گهر ریز حسن  
 هست گنج شایگان فارسی  
 برد عرفی بازی شعر حزیل  
 در ادب شدقه رمان فارسی

بزم مارا کرد بسکر فیض یاب  
 فیضی آن پیر مغان فارسی  
 در خیال آمد نظیری بی نظیر  
 گوهر یکتای کان فارسی  
 طالب و قدسی، ظهوری و کلیم  
 اختیان کهکشان فارسی  
 شعر راشید او منیز رو آرزو  
 هست نقش دلستان فارسی  
 بیدل آن صیداد مرغان خیال  
 هست تیری در کمان فارسی  
 نعره یی در بیشه اندیشه زد  
 غالب آن شیرزیان فارسی  
 شاعر اسلام آن اقبال شرق  
 هست مهرآسمان فارسی  
 شمع شعر اکرام بر افروختم  
 روشن است از من نشان فارسی

اکرام، محمد اکرم، سید، ۱۹۹۲: ۱۱۱-۲۱۳

دیگر شعرها، به این قسمت از ضیا محمدضیا، آورده شوند که به عنوان "صهباي سخن" که مثنوی است، مشتمل بر ۴ اشعار. (می خواستم که چند شعر از آن، اینجا بیارم، ولی نمی توانستم کی شعری حذف کنم- مثنوی را کاملاً بخوانید:

ز صهبای سخن سرشوار هستم  
 ز جام رومی و عطمار مستم  
 مرا ساز است از فریاد لبریز  
 سرایم نغمه ها از روم و تبریز

نوای من که هست آتش بدامان  
 بود از پرده ساز خراسان  
 چو آهنگ عراقی می کنم ساز  
 شوم با اهلی عرفان نغمه پرداز  
 چو در طرز حجتازی باز گویم  
 سخن ها از مقام راز گویم  
 حدیث من که چون قندو نبات است  
 گهی از غزنی و گهی از هرات است  
 گهی گویم زیش بابور و شروان  
 گهی از مشهد و قزوین و کاشان  
 گهی از طوس خوانم گاه از جام  
 گهی از قونیه گاهی ز سطام  
 من از روی صفا در دیده جان  
 کشیدم سرم از خاکِ صفاهان  
 بدہ جام از می دیگر به دستم  
 که من از باده شیراز مستم  
 دلی دارم فدای نیام حافظ  
 چشیدم جُرعه ها از جام حافظ  
 نشستم سالهه ابر خوان سعدی  
 بسی گل چیدم از بستان سعدی  
 ورق خوان از گلستان بوده ام من  
 به براندر دستان بوده ام من

زرومی ذوقِ روحانی گرفتم  
 شرابِ تند عرفانی گرفتم  
 چو رفتم بـا ارادت پـیش عـطـار  
 شدم از روحیاتـش مـست و سـرشـار  
 خـرد اـنـدوـختـم اـزـ منـطقـ الطـیـر  
 صـفـاـ آـمـوـختـم زـاقـوالـ بـوالـخـیر  
 شـدـم روـ تـازـاهـ اـزـ فـیـضـ نـظـامـی  
 مـراـ جـامـ اـزـ مـحـبـتـ دـادـ جـامـی  
 سـخـنـدانـ اـزـ نـگـارـستانـ شـدـمـ منـ  
 جـهـانـ بـینـ اـزـ بـهـارـستانـ شـدـمـ منـ  
 بـهـارـستانـ جـامـیـ چـیـستـ اـیـ دـوـسـتـ  
 سـرـاسـرـ مـغـزـ دـانـشـ هـستـ بـیـ پـوـسـتـ  
 زـسـیرـ گـلـشـنـ شـعـرـ سـنـایـیـ  
 نـصـیـبـ منـ شـدـهـ رـنـگـیـنـ نـوـایـیـ  
 حـدـیـقـهـ،ـ چـیـستـ؟ـ گـلـزارـیـ زـ حـکـمـتـ  
 گـلـسـتـانـیـ زـ عـرـفـانـ وـ حـقـیـقـتـ  
 سـیـاسـتـ نـامـهـ طـوـسـیـ چـوـ خـوـانـدـمـ  
 کـمـنـدـ فـکـرـ بـرـ گـرـدونـ رـسـانـدـمـ  
 مـراـ گـرـ فـکـرـ روـشـنـ طـبـعـ عـالـیـ سـتـ  
 زـ تـعـلـیـمـاتـ اـخـلاقـ جـالـلـیـ سـتـ  
 غـزالـیـ هـرـچـهـ مـیـ جـسـتـمـ مـراـ دـادـ  
 بـهـ دـسـتـمـ اـزـ سـعـادـتـ کـیـمـیـاـ دـادـ

چو بودم از شراب شعر مخمور  
 مرازانوری شد دیده پُرنور  
 شدم چون همنشین این یمین را  
 به چشم من گشاده اسرارِ دین را  
 مرا شعر عراقی جسم و جان سوخت  
 فنانی در دلم صد شعله افروخت  
 ز خاقانی و فردوسی و خیام  
 مرا در گوش جان آید صد الهمام  
 کلام فرخی سیستانی  
 بود بی گهرهای معانی  
 ز قآنی سخن آموختم من  
 ز گرمی های فکرش سوختم من  
 کلام زیر کمداده تب و تاب  
 غنیمت در بود از دیده ام خواب  
 دلم کز ناله هاهمچون ریاب است  
 ز فیضانِ قلندر بهره یاب است  
 گرامی را چو کردم رهنما، من  
 به فکر تازه گشتم آشنامن  
 مرا این مستی و کیفیت و حال  
 بود از شعرِ سورانگیزِ اقبال  
 دلم بشگفت از اشعارِ سرمهد  
 سرورم می دهد گفتارِ سرمهد

ٿنـا خـوان بـهـار و دـهـخـدـایـم  
 بـهـ طـرـزـ اـیـرـجـ و پـرـوـینـ فـدـایـم  
 نـظـیـرـیـ، هـاتـفـیـ، بـیـدـلـ، رـضـایـیـ  
 اـبـوـالـفـضـلـ و ظـهـورـیـ و عـلـایـیـ  
 حـزـینـ و صـائـبـ و فـیـضـیـ و قـدـسـیـ  
 شـهـیدـیـ آـصـفـیـ، اـهـلـیـ، فـروـغـیـ  
 ظـهـیـرـ و عـاـرـفـ و عـشـقـیـ و مـخـفـیـ  
 قـتـیـلـ و سـالـمـ و جـوـیـاـ و صـرـفـیـ  
 غـنـیـ و شـبـلـیـ و اـقـبـالـ و غـالـبـ  
 کـلـیـمـ و خـسـرـوـ و عـرـفـیـ و طـالـبـ  
 عـلـیـ و مـحـسـنـ و مـسـعـودـ و آـزادـ  
 عـمـیـدـ و وـاقـفـ و عـالـیـ و دـلـشـادـ  
 هـمـهـ اـیـنـهـاـ بـرـایـمـ اوـسـتـادـندـ  
 کـهـ بـرـ روـبـمـ درـمـعـنـیـ گـشـادـندـ  
 زـسـوـزـایـنـ هـمـهـ آـتـیـشـ بـهـ جـانـمـ  
 سـخـنـ شـانـ هـسـتـ هـرـ دـمـ بـرـزـیـانـمـ  
 خـداـ بـرـ خـاـکـ شـانـ رـحـمـتـ بـیـارـادـ!  
 بـهـ گـیـتـیـ نـامـ شـانـ روـشـنـ بـنـمـانـادـ!

شعرای پاکستان در شعر خودشان، نه فقط شعراء، کتاب‌ها، شهرها و دگر چیزها،  
وابسته به ادب، آورده بلکه تذکر اداره‌ها، هم کرده که وابسته به زبان و ادب فارسی اند، مانند:  
مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، سازمان اسلامی، مقتدره قومی زبان، انجمان‌های فارسی، خانه  
های فرهنگ‌ها، دانشگاه‌ها، کتابخانه گنج بخش، و دیگر کتابخانه‌ها،  
استادان فارسی وغیرآنها:

گاهی به اظهار فکر خودشان به، "صنعت توسمیم" می‌آورند یعنی اسم ممدوح خود را،  
بطور ردیف می‌آورند، مثالی از پروفیسر سید صفی حیدر دانش (۱۹۱۳-۱۹۹۲)، درباره  
"سازمان فارسی" مانند:

کار ساز و چاره فرما سازمان فارسی  
مردگان را، شدمیحا سازمان فارسی  
خوب بشنو ای برادر! حرف رازی گوییمت  
فارسی خواهی بیاتا سازمان فارسی

تسیبیحی، محمد حسین، ۱۹۷۴، جلد ۱: ۳۳۲-۳۳۳

مثال دیگر از توسمیم، از دکتر سرفراز ظفر، استاد زبان فارسی، دانشگاه ملی زبانهای  
نوین، اسلام آباد است - درباره مرکز تحقیقات می‌گویند:

گهواره علم و عرفان مرکز تحقیقات  
مهد دانش و دانشوران مرکز تحقیقات  
به رکشت خشك و شادابی با غ  
ابر گوهر هر فشان مرکز تحقیقات

هر که غوچه ورشده در یافته  
 بحر حکمت بی کران مرکز تحقیقات  
 قافلۀ تشنه‌گان عالم را  
 راهنمای ساربان مرکز تحقیقات

ارمغان فارسی، ۲۰۰:۱۲۵

و گاهی ویژگی های ممدوح خود را، تذکر می کنند، مثلاً دکتر آفتاب اصغر (۱۹۴۰-۱۹۱۵ م)، استاد بخش فارسی، دانشکده حاورشناسی، دانشگاه پنجاب، در باره دکتر سجاد باقر رضوی (۱۹۲۸-۱۹۹۳ م) می گویند:

رفت از عالم جهان فارسی  
 چون بشد پیر معان فارسی  
 آن امیر کاروان فارسی  
 سرپرست دودمان فارسی  
 آن محقق، نکته دان فارسی  
 پیر پیران جهان فارسی

فصلنامه دانش، شماره ۳۳: ۱۵۰

گاهی شعرای فارسی، فارسی را، مخاطب می کنند و همه ویژگی های آن را روشن می کنند. مثلاً اشعار به زیر، به عنوان "ای زبان فارسی" دکتر سیداکرم شاه، اکرام، می فرمایند:

ای زبان فارسی ای گوهر گفتار ما  
 ای ز حرف جاودانست جاودان آثار ما

سکه بس قیمتی هستی به بازار ادب  
 ای مطاع زندگی ای دولت بیدار ما  
 شمع علمت عاشقان را، زنده تر سازد مگر  
 سوی تو هر دم پرد پروانه پندار ما  
 با تو هر کس همسخن گردید سرفراز شد  
 سعدی و فردوسی و خیام و هم عطار ما  
 شعر مولانا و حافظ می سراید دم به دم  
 بلبل سرمست از خود رفتہ گلزار ما  
 فلسفه، هیت، ریاضی، طب، نجوم، اخلاق، فقه  
 از تو باشد این همه سرمایه افکار ما  
 چون کند، اکرام، او صاف کمالت را، رقم  
 پُرشد از یک وصف تو صد دفتر اشعار ما

فصلنامه دانش، شماره ۵۵: ۲۳۲

المختصر، پاکستانیان، فارسی را، دوست دارند - و باید زبان و ادبیات فارسی را،  
 دوست دارند - چرا که فارسی قرن ها در شبے قاره بوده است - و یک گنج علم و فن قابل استفاده،  
 در فارسی داریم - و شعرای شبے قاره بالعموم و شعرای پاکستان بالخصوص بر همه موضوعات  
 زندگانی سخن رانی کرده اند - ما باید میراث جاویدان خودمان را، محافظت کنیم تا نسل های  
 بعد ما و آئندۀ استفاده کنند - و این تسلیل دائم و قایم بماند - آمین!

## مأخذ و منابع:

- ۱- ادیب فیروز شاهی سندھی، ارمغان فارسی، گردآورده، تسبیحی، مرکز تحقیقات فارسی، ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۲۰۰۲ م
- ۲- اسلم انصاری، محمد، دکتر، مثنوی نگار خاطر، چاپخانه خاوران، لاہور، اسلام آباد، ۱۳۸۴-ش ۵۱۰۵
- ۳- اقبال، محمد، کلیات اقبال، شیخ غلام علی اینڈسنز، لاہور، ۱۹۷۲ م
- ۴- اکرام، محمد اکرم، سید، سفینہ سخن، ۱۹۹۲ م، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اسلام آباد
- ۵- اکرام، محمد اکرم، سید، دانش، شماره ۶، ۴، فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۹۶ء
- ۶- همو همان شماره ۹۵۰، همان ۲۰۰۹ م
- ۷- انجم خلیق، ارمغان فارسی، گردآورده، تسبیحی، مرکز تحقیقات فارسی، ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۲۰۰۲ م
- ۸- جاوید آفاقی، دانش، شماره ۷۰-۷۱، فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۲۰۰۳
- ۹- تسبیحی، محمد حسین، فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان شناسی، جلد ۱، ۱۹۷۴ م، راولپنڈی، پاکستان
- ۱۰- دانش، بنی بخش، ش ۱۳۸۹-۵۱۰۱، م، فصلنامه دانش، شماره ۲۰۱۰، مرکز تحقیقات فارسی، ایران و پاکستان، اسلام آباد
- ۱۱- ضیاء محمد ضیاء، مجموعه شعر، نوای شوق، گردآورنده، تسبیحی، دکتر، مرکز

- تحقیقات فارسی، ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۹۷۷ م
- ۱۲ - ظهور، ظهور الحق، محمد، حافظ، ارمغان فارسی، گردآورده، تسبیحی، مرکز تحقیقات فارسی، ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۲۰۰۲ م
- ۱۳ - فائزه زهراء میرزا، همان
- ۱۴ - فضل الرحمن عظیمی، دانش، شماره ۸۴-۸۵، فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۲۰۰۶
- ۱۵ - فائزه زهراء میرزا، دکتر، دانش، شماره ۹۴، فصلنامه، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۲۰۰۸
- ۱۶ - غالب، دھلوی، مرزا، کلیات غالب، جلد اول، طبع اول، ۱۹۶۷ء، مرتبہ، سید مرتضی حسین فاضلی لکھنؤی، مجلس ترقی ادب، کلب روڈ، لاہور
- ۱۷ - محمد جان عالم، پرسور، ارمغان فارسی، گردآورده، تسبیحی، مرکز تحقیقات فارسی، ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۲۰۰۲ م
- ۱۸ - مقصود جعفری، پرسور، همان
- ۱۹ - نصرت زیدی لالہ زاری، همان

## ماخذ و مصادرِ مضامین حمد

دکتر رياض احمد شاهد

بخش زبان و ادبیات فارسی

دانشکده دولتی اسلامیہ، سول لائز لاهور

### چکیده:

در ذات و صفات خدا چیزی دیگر شریک نیست ربویت او از سرتا پا رحم و تلطف است. حمد و سیلهٔ معرفت خدا است. با این طریق ربط میان معبد و عبد قائم می‌شود. این وسیلهٔ تفهیم ربط میان خدا، حیات و کائنات است. با این وسیله فرد مربوط با نظام عبدیت و اطاعت می‌شود. از لحاظ موضوعات و مضامین سورهٔ فاتحهٔ خیلی جامع است. این ثابت می‌کند که حمد نگاری، حمد گوئی، و حمد سرائی محرک مذهبی و دینی ماست.

**واژه‌های کلیدی:** ذات و صفات، حمد، معبد، حیات و کائنات.

ادراک و عرفانِ صفاتِ ذات خدا به هیچ وسیله ممکن نیست. عقل و کیاستی، فهم و فراتستی و ذخیرهٔ علم و آگهی ما تصور احاطهٔ یکی از نعمتهای خدا نمی‌توان کرد. آن ذات که خالق و بی حد است در دائرهٔ احساس و تعقل مخلوق محدود چه طور می‌توان گنجد؟ ذات او از ازل است و تا ابد می‌ماند و هیچ نقطهٔ آغاز وجودش نیست. هیچ پیمانهٔ ابدیت و همیشگی

او در حیطه امکانِ ما نیست - تنوع خلاقیت و وسعت اذهان ما را بگرداند - چه قدر عوالم و زمان و دنیا ها اند که مظاهر لامتناهی حرف "گُن" اند - مخلوقاتِ او بی حساب اند - جمادات ، نباتات ، حیوانات ، انسان ، جن و ملک ، ارض و فلك ، تحت الشَّرَى ، ما فوقِ ثریا فرش و عرش از سمک تا سماء با انواع مخلوقش لبریز اند - بحر و بر ، کوه و صحراء ، خشک و تر اندازه مقدار و تعداد چه سان می توان کرد ؟ وجود بادها ، نمود ابر و باران ، ظهورِ هوایا و اثرات هوایا بر حیاتِ همه گونه - الغرض یک جهان حیرت و طلس است که صاحبان عقل را حیران می سازد - حیات و ممات ، افکار و اعمال و همه حوادث و وقایع به گرد تقدیراتِ الهیه می گرددند - انسان خود عالم اصغر است که نظر بر عجایباتِ او متغير و مبهوت می کرد - فهرس لامتناهی است از احسانات و انعامات که پروردگار بر آدم کرده است - با هزاران عمرهای خضر مردم سری از نعمتهای او نمی توان یافت - سلسله نعمت هایش جاری است - ماغذا می خوردیم ، غذا هم نعمت است - برای لذت کام و دهن ما ، نعمتهای فراوان اند که شمار آنها ممکن نیست -

صورتِ دیگر از احساناتِ الهی این است که ما را به عقل سرفراز کرده ، جامه شرفِ نیابت و خلافت پوشانده است - بعد ازین برای هدایت و رهنمای ما ، هادی انسانیت ، معلم کائنات ، فخر موجودات ، سید الانبیاء ، رحمت اللعالمین حضرت محمد ﷺ را مبعوث فرمود - حمد اظهار نامه احسان شناسی همین است ، الحمد لله رب العالمین -

بعد از احسانات و اکرامات این خدا از ما می خواهد که پیوسته به رشتہ عبادت و عبودیت شویم و به مطابق هدایتِ رسول خدا ﷺ بر امر بالمعروف و نهى عن المنکر عمل کنیم - مولانا ولی محمد رازی می نویسد !

"حمد برای خدا است - حمد گوی ذکرِ منظوم خدا است - تعریف منعم و خالق حقیقی تحت آن تقاضاهاست که انسان به طور اضطراری انجام می دهد - حمد گوی فقط صنفِ نازک نیست بلکه خیلی مشکل هماست - این احسان عظیم خدا است که او طریقه های توصیف به انسان عطاء کرده است "(۱)

شبیم رومانی می‌گوید:

”همه پیغمبران برای این مبوعوث کرده است و همه مذاهب برای این سازیده است تا مردمان خالق خود را بشناسند - فقط او را اطاعت و ثنایه کنند“ - (۲)  
ممتدار حسن در دیباچه ”خبر البشر کے حضور میں“ احسانات خدا را اینطور ذکر کرده است:

”بزرگترین احسان خدا بر آدم این است که ظهر ذاتِ محمد ﷺ کرده است - این احسان فقط بر اولادِ آدم نیست بلکه بر همهٔ کائنات است - لولاك لما خلقت“ (۳)  
مصادر حمد از القرآن الحکیم:

قرآن حکیم از مشرکین تقاضا می‌کند که فقط خدای متعال را که سزاوار همه صفات است، حاکم و مالک خود بگردانند - آن ذات حق ثابت است و جزو چیزی ثبات ندارد - فقط او را به پرستید و از او حاجت می‌خواهید - و لله الاسماء الحسنی فادعوهُ بها و ذرو الّذين يلحدونَ فِي اسْمَائِهِ سِيِّحَزُونَ مَا كَانُو يعْمَلُونَ (ترجمه) و خداراست نام‌های نیک پس بخوانید او را بآن نام‌ها و بگذارید آنانرا که کجروی می‌کنند در نام‌های خدا داده خواهد شد مر ایشانرا جزای آنجه میکردن (الاعراف ۱۸۰)

سورهٔ فاتحه همهٔ حمد خدا است - تفسیر این سورهٔ مقدسه به قرار زیر است:

”بسم الله الرحمن الرحيم (آغاز می‌کنم بنام خدائیکه بی اندازه مهربان ، نهایت با رحم است) -

تفسیر: رحمن و رحیم هر دو صیغهٔ مبالغه است اما در رحمن نسبت به رحیم مبالغه بیشتر است، در این ترجمه تمام این دقایق رعایت شده -  
الحمد لله (همهٔ ستایش‌ها مر خدای راست) -

تفسیر: نیکو ترین ستایش‌ها و بهترین محامدی که از ازل تا ابد شده و خواهد شد خاص بحضرت الهی سزاوار است ، زیرا آفرینندهٔ اشیا و انعامات و بخشندۀ عطا یا حضرت اوست ، و عطای او عالم است که بلاواسطه بخشد یا بواسطهٔ دیگر بخشايش کند مثلاً کسی از فروع

خورشید متمتع می شود، یا از حرارت او بخوردار می گردد، این انتفاع و بخورداری از فیض خورشید است نه از روشنی و گرمی:

حمد را باتو نسبتیست درست  
بر در هر که رفت بر در تست

ترجمه "الحمد" تنها به این جمله که (هر نوع ستایش خدای راست) موجزو نار ساخت علماء به تقصیر آن معتبر است. رب العالمین (آن خدای که پروردگار عالمان است) تفسیر: مجموعه آفریدگان را عالم گویند ازین جهت است که به صیغه جمع ذکر نمی شود - اما جمعیت آن در اینجا برای توضیع از هر جنس عالم است چون عالم جن، عالم فرشته، عالم انس وغیره تانیک روشن گردد که همه افراد عالم آفریده حضرت الهی است.

الرحمن الرحيم ه ملک يوم الدين (بی اندازه مهربان، نهایت با رحم، خداوند روز جزا است) -

تفسیر: تخصیص روز جزا بدان جهت است که در آن روز حواسی مدهش و عظیم رو دهد و چنان باشد که بدان هیبت و عظمت نه روزی گذشته باشد و نه باز بیاید، روزی که جز ذات اقدس کبریایی دیگری را هیچ گونه سلطنت و اقتداری نباشد "لمن الملك الیوم لله الواحد القهار" -

ایاک نعبد و ایاک نستعين ه (خاص ترا می پرستیم و خاص از تو یاری می خواهیم)

تفسیر: از این آیه کریمه بر می آید که استمداد جز از حضرت احضرت از دیگری جایز نیست اما کسی که یکی از بندگان مقرب الهی را غیر مستقل دانده محض واسطه رحمت الهی پندارد، خاص به صورت ظاهری (غیر حقیقی) از وی استعانت کند، با کسی نسبت زیرا این گونه استمداد نیز در حقیقت همان استعانیت که از بارگاه احادیث می شود -

اهد ناالصراط المستقیم ه (بنما ما را راه راست)

صراط الدین انعمت عليهم ه (راه کسانی که انعام کرده بر ایشان)

تفسیر: کسانی که به نعمت پروردگار نایل شده اند چار طبقه می باشد - پیغمبران صدیقین،

شهدا، صالحین - این اقسام در قرآن دیگر جا نصیرح شده مراد از مغضوب علیهم یهود، و مطلب از ضالین نصاری است که آیات و روایات متعدد به تائید این مطلب شاهد است - باز ماندگان صراط مستقیم دو نوع اند، آنانی که به جهالت و ندانی از راه باز مانده اند و آنانی که عالمًا و عامدًا نمرد ورزیده اند - گمراهن امم ماضی و آینده ازین دو نوع خارج نیستند ملل نصاری در نوع اول و یهود در نوع دوم مشمول است.

**غير المغضوب عليهم ولا الضالين ه** (نه آنانی که غضب کرده شده برایشان و نه

گمراهن )

تفسیر: خداوند این سوره عظیم را به زبان بندگان خود فرمود تا بندگان ما چون به بارگاه ما شرف و حضور حاصل کنند از حضرت ما بدین سوال نیاز کنند، از این است که این سوره را تعلیم المسئنه نیز نامند و بدین مناسبت در خاتمه فاتحه گفتن آمین سنت قرار داده شده کلمه آمین از قرآن مجید خارج و معنی آن چنین است (اللهی احابت کن دعای ما را) یعنی ما را به بندگانی که مقبول بارگاه تو اند پیرو ساز و از کسانی که فرمان تو نمی برند دور گردان - پس نیمه اول سوره فاتحه خداوند راثنا و ستایش و نیمه دوم بندگان او را نیاز و دعا است فایده، غیر المغضوب بدل "الذی" می باشد با صفت او این ترجمه مناسب آن است اما در بعضی تراجم دهلویه این آیت را نوعی ترجمه کرده اند که با ترکیب نحوی مخالف و با مقصد منافیست“-(۴)

حمد و مناجاتِ خدا بالعموم از اسمای صفاتی می کنیم - در شرح "اسماء الحسنی"

فهرس اسماء الحسنی این طور است !

"الرحمن، بخششندۀ بزرگ - الرحيم، نهايٰت مهربان - الملك، بادشاه - القدوس، پاك - السلام، سلامتی دهنده ، المؤمن، امن دهنده - المهيمن، نگهبان - العزيز، غالب - الجبار، زبردست - المتکبر، باتکبر - الخالق، آفریدگار - الباری، آفریننده جهان - المصوّر، آفریننده صورت - الغفار، بخشايش کننده - القهار، زبردست - الوهاب ، خیلی بخشش کننده - الرزاق ، روزی رسان - الفتاح، باز کننده - العلیم ، داننده - القابض ، در بست

كتنده\_ الباسط ، در باز كتنده\_ الخافض ، در پستي اندازنه\_ الرافع ، ارفع كتنده\_ المعز ،  
 تكريم دهنده\_ المذل ، ذليل كتنده\_ السميع ، شنونده\_ البصير ، بينته\_ الحكم ، حاكم\_  
 العدل ، انصاف كتنده\_ اللطيف ، باريكيبيـنـ الخـبـيرـ ، باـخـبرـ الـحـلـيمـ ، بـرـدـبارـ العـظـيمـ ، بـزـرـگـ  
 الغـفـورـ ، بـخـشـشـ كـتـنـدـهـ الشـكـورـ ، شـكـرـ پـسـنـدـ كـتـنـدـهـ الـعـلـىـ ، خـيـلـىـ بـلـنـدـ وـبـالـاـ الـكـبـيرـ ، بـزـرـگـ  
 الـحـفـيـطـ ، نـگـهـبـانـ الـمـقـيـتـ ، قـوـتـ بـخـشـنـدـهـ الـحـسـيـبـ ، كـافـيـ الـجـلـيلـ ، بـزـرـگـ الـكـرـيمـ ، سـخـيـ  
 الـرـقـيـبـ ، نـگـهـبـانـ الـمـجـيـبـ ، مـسـتـجـابـ كـتـنـدـ الـوـاسـعـ ، فـرـاحـيـ دـهـنـدـهـ الـحـكـيمـ ، صـاحـبـ  
 حـكـمـتـ الـوـدـودـ ، دـوـسـتـ بـزـرـگـ الـمـجـيدـ ، خـيـلـىـ بـزـرـگـ الـبـاعـثـ ، سـبـبـ الـشـهـيـدـ ، گـواـهـ الـحـقـ ،  
 رـاسـتـيـنـ الـوـكـيلـ ، كـارـسـازـ الـقـوىـ ، صـاحـبـ قـوـتـ الـمـتـيـنـ ، مـحـكـمـ الـوـلـىـ ، دـوـسـتـ الـحـمـيدـ ،  
 لـايـقـ تـوـصـيـفـ الـمـحـصـىـ ، الـمـبـدـىـ ، آـفـرـيـنـدـگـارـ الـمـعـيـدـ ، باـزـ آـفـرـيـنـدـهـ الـمـحـىـ ، زـنـدـگـىـ دـهـنـدـهـ  
 الـمـمـيـتـ ، فـوـتـ كـتـنـدـهـ الـحـىـ ، زـنـدـهـ الـقـيـوـمـ ، جـاـوـدـانـ الـوـاحـدـ ، يـاـبـنـدـهـ الـمـاجـدـ ، صـاحـبـ  
 بـزـرـگـىـ الـوـاحـدـ ، يـكـتاـ الـاـحـدـ ، تـنـهـاـ الـصـمـدـ ، بـيـ نـيـازـ الـقـادـرـ ، قـادـرـ الـمـقـتـدـرـ ، صـاحـبـ قـدـرـتـ  
 الـمـقـدـمـ ، نـخـسـتـيـنـ الـمـؤـخـرـ ، آـخـرـينـ الـاـوـلـ ، اوـلـ الـآـخـرـ ، آـخـرـ الـظـاهـرـ ، آـشـكـارـ الـبـاطـنـ ،  
 مـخـفـىـ الـوـالـىـ ، كـارـسـازـ الـمـتـعـالـ ، بـرـتـ الـبـرـ ، اـحـسـانـ كـتـنـدـهـ التـوـابـ ، ايـحـابـ كـتـنـدـهـ توـبـهـ  
 الـمـتـتـمـ ، اـنـتـقـامـ بـرـنـدـهـ الـغـفـورـ ، مـعـافـ كـتـنـدـهـ الرـؤـفـ ، خـيـلـىـ مـهـرـيـانـ مـالـكـ الـمـلـكـ ، مـالـكـ مـلـكـ  
 ذـوـالـجـالـلـ وـالـاـكـرـامـ ، صـاحـبـ بـزـرـگـىـ وـبـخـشـشـ الـمـقـسـطـ ، عـدـلـ كـتـنـدـهـ الجـامـعـ ، جـمـعـ كـتـنـدـهـ  
 الـغـنـىـ ، بـيـ پـرـواـ الـمـغـنىـ ، زـرـ دـهـنـدـهـ الـمـانـعـ ، منـعـ كـتـنـدـهـ الضـارـ ، ضـرـرـ رـسـانـ الـنـافـعـ ، نـفعـ  
 دـهـنـدـهـ الـنـورـ ، صـاحـبـ تـابـنـدـگـىـ الـهـادـىـ ، رـهـنـمـاـ الـبـدـيـعـ ، نـوـ بـالـيـدـ كـتـنـدـهـ الـبـاقـىـ ، جـاـوـيدـ  
 الـوـارـثـ ، مـالـكـ الـرـشـيدـ ، رـاهـنـمـاـ الصـبـورـ ، خـيـلـىـ صـاحـبـ تـحـمـلـ وـبـرـداـشتـ

چند تا اسمای الـهـیـةـ مرـکـبـ بهـ قـرـارـ زـیرـ اـنـدـ:

ربـ الـعـالـمـيـنـ ، ربـ الـعـزـهـ ، ربـ الـعـرـشـ ، وـاسـعـ الـمـلـقـرـةـ ، اـهـلـ التـقـوـىـ ، اـهـلـ الـمـغـفـرـةـ ، خـيـرـ  
 الـفـاقـرـيـنـ ، اـحـكـمـ الـحـاكـمـيـنـ ، خـيـرـ الـحـاكـمـيـنـ ، مـالـكـ الـمـلـكـ ، ذـوـالـجـالـلـ وـالـاـكـرـامـ ، خـيـرـ الـراـزـقـيـنـ ،  
 خـيـرـ الـنـاصـرـيـنـ ، خـيـرـ الـحـافـظـيـنـ ، قـابـلـ التـوـابـ ، غـاثـرـ الـقـلـبـ ، ذـوـالـطـولـ ، ذـوـالـمـعـارـجـ ، ذـوـالـقـوـةـ ، نـعـمـ  
 الـمـوـلـىـ ، نـعـمـ الـنـصـيرـ ، خـيـرـ الـوـارـثـيـنـ ، فـائـقـ الـاـصـبـاحـ ،“<sup>(5)</sup>

در ذات و صفاتِ خدا چیزی دیگر شریک نیست، ربویت او از سرتا پا رحم و تلطف است. او مالکِ حقیقی است که در شهنشاهی او کسی دیگر دخل ندارد، دساتیر و قوانین او بر همه چیزهای جهان نافذ آند و از احاطهٔ سلطانی او هیچ بیرون نیست - او قدوس و منزه از جمله نقائص است - قدوسیت او برتر از احاطهٔ عقل و از دائرةٔ تصور و خیال است. او این قدر سلام است که در سلامتی بسیار کامل از همه کامل است و دیگران را سلامتی می دهد - مؤمن در دو صورت است یکی از لحاظِ ایمان که به مردمان دهد و دومین که بخشائش گار امن است - این طور عزیز است که صفاتِ قوت و شوکت و غلبه و بزرگی در ذات او به درجهٔ انتهای موجود آند - ما احاطهٔ صفات او نه توانیم کرد.

حمد و سیلهٔ معرفتِ خدا است - با این طریق ربط میان معبد و عبد قائم می شود - این و سیلهٔ تفہیم ربط میان خدا، حیات و کائنات است - با این و سیلهٔ فرد مربوط با نظام عبیدیت و اطاعت می شود - در آیات سورهٔ فاتحه مطالب و مفاهیم این نهاده است - تجزیه اش اینطور پیش می شود!

(ا) حمدِ عظمت و فضیلتِ خدا - الحمد لله رب العالمين ، الرحمن الرحيم ، ملک يوم الدين (ذکرِ رب العالمین) او - شان رحمانیت و رحیمیت او ، در قدرت و اختیارات و حاکمیت فقط برای اوست -

(ب) اطاعت و ابديتِ خدا و طلبِ اعانت در امورِ حیات - ایاک نعبد و ایاک نستعين - تلازمِ عبیدیت و استعانت و اقرارِ الہی -

(ج) دعای طلب را و هدایت و صراطِ مستقیم - اهد نالصراط المستقیم - طلب رهنماه او در همه کارهای حیات - صراطُ الذین انعمت عليهم - طلب استقامت و ثابت قدمی که طرہ انعام یافتگان است -

(د) اجتناب از مغضوبین و اهل ضلالت و گمراہی - غیر المغضوب عليهم و لا الضالین - همان هدایت که عبد خدارا از نفس ، شیطان ، گم گشتگان و از مردمان زیر غضب آند، رها سازد -

از لحاظ موضوعات و مضمون سورة فاتحه خیلی جامع است - این ثابت می کند که حمد نگاری، حمد گوی و حمد سرای محركِ مذهبی و دینی ماست - ما مسلمان نه توانیم شد تا وقتی که اقرار توحید خدا نکنیم - ما فقط خدا را مختار و مالک بخشن و مغفرت گردانیم و فقط از او یاری می طلبیم.

قرآن از اول تا آخر خزینه حمد الهی است - ذکر ذات ، صفات ، اکرامات ، انعامات و احسانات ، همه حمد است - اینجا آیات مبینات قرآنی پیش میشود:

(۱) **الْمَ تَعْلُمُ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلَىٰ وَلَا نَصِيرٍ** (آیا ندانسته ای که خدا راست پادشاهی آسمانها و زمین و نیست شما را بجزوی هیچ دوست و نه یاری دهنده ) (البقره ۱۰۷)

(۲) **لَلَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدِّلُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفِهُ يُحَا سِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** ( خدا راست آنچه در آسمان هاست و آنچه در زمین است و اگر آشکار کنید آنچه در دل شما است یا پنهان دارید آنرا البته حساب آن بگیرد از شما خدا پس بیا مرزد کسیرا که خواهد و عذاب کند کسی را که خواهد و خدا بر همه چیز تووانست ) (البقره ۲۸۴)

(۳) **إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** ( هر آئینه خدا بر همه چیز تووانست ) (البقره ۲۰)

(۴) **وَلِلَّهِ الْمَشْرُقُ وَالْمَغْرِبُ فَإِنَّمَا تَوْلُوْ فَشَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ** ( و خدا راست مشرق و مغرب هر سو که رو آرید همانجا است روی خدا هر آئینه خدا فراخ نعمت داناست ) (البقره ۱۱۵)

(۵) **وَاللَّهُ يَخْتَصُ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** ( و خدا مخصوص می کند به بخشائش خود هر کرا خواهد و خدا خداوند فضل بزرگ است ) (البقره ۱۰۵)

(۶) **وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُ الْأَمْوَالُ** ( و خدا راست آنچه در آسمان هاست و آنچه در زمین است و بسوی خدا باز گردانیده میشود همه کارها ) (آل عمران ۱۰۹)

- (۷) ان اللّه علیم بذاتِ الصدور (هر آئینه خدا داناست با آنچه در سینه هاست) (آل عمران ۱۱۹)
- (۸) ان اللّه کان سمیعاً بصیراً (هر آئینه خدا هست شنوای بینا) (النساء ۵۸)
- (۹) ان اللّه غفور الرحيم (هر آئینه خدا آمرزندهٔ مهربان است) (التوبه ۵)
- (۱۰) ومن اعرض عن ذکری فیاً لَهُ معيشةٌ ضنكًا وَ نحشرهُ يوْم القيمةِ اعمى (و هر که روگردان شود از یاد کردن من پس او را بود زندگانی تنگ و نایبنا برانگیزیم او را روز قیامت) (طه ۱۲۴)
- (۱۱) وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَكُلوْ مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرُجُ جَوَامِنْهُ حِلْيَةً تَلْبِسُونَهَا وَ تَرَى الْفَلَكَ مَوَارِخَ فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لِعَلَّكُمْ تَشَكَّرُونَ (و او است آن که مسخر ساخت دریا را تا بخورید از آن گوشت تازه (یعنی ماهی) و تا بیرون آرید از آن پیرایه که به پوشید آن را و می بینی کشته ها را رونده در دریا و مسخر کرد در راتا طلب معیشت کنید از فضل او و تا بود که شکر کنید) (النحل ۱۴)
- (۱۲) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ أَسْتَحْبُّو الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكُفَّارُونَ (این خشم به سبب آنست که ایشان دوست داشتند زندگانی دنیا را بر آخرت و سبب آنست که خدا راه نمی نماید گروه کافران را) (النحل ۱۰۷)
- (۱۳) وَ اذْ تاذِنُ رَبَّكُمْ لَعْنَ شَكْرِتِمْ لَازِيدَ نَكْمَ وَ لَعْنَ كَفْرِتِمْ اَنْ عَذَابِي لَشَدِيدٍ (و آن وقت که خبردار ساخت پروردگار شما را که اگر شکر کنید بیشتر دهم شمارا و اگر نا سپاسی کنید هر آئینه عذاب من سخت است) (ابراهیم ۷)
- (۱۴) وَ اتَّكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَالَتْمُوهُ وَ انْ تَعْدُوا نَعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُو هَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلَّمٌ كَفَّارُ (و داد شما را از هر چه خواستید و اگر بشمارید نعمت خدارا احاطه نتوانید کرد آن را هر آئینه انسان ستمگار نا سپاس است) (ابراهیم ۳۴)
- خدا تعالیٰ ما را از نعمت حیات سرفراز کرده است - با حکمت خاص ، برای حصول مقصد خاص ما را به جهان فرستاد - در این جهان که متنوع و بی حد و حساب است،

ما را آراسته با جوهرِ شرف انسان و متمكن بر نیابت و خلافت خود کرد تا ما ادراکِ رحمانیت و خالقیت و حاکمیت او کنیم - خدای تعالی در قرآن مجید می فرمود که ! ضرب اللہ مثلا رجلا  
فیه فیه شرکاء مُتّشاكموئ و رجلا سلما لرجل هل یسترینَ مثلا الحمد لله بل اکثرهم لا  
یعلمون (ترجمه) بیان کرد خدا مثال بنده ای که در وی شریکان مختلف اند و بنده خالص  
برای مردی آیا برابر اند در صفت ستائش خدای راست بلکه بیشتر ایشان نمیدانند - (الزمر ۲۹)

دعاهای انبیاء علیهم السلام !

دعای حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل علیهم السلام !

و اذ يرفع ابراهيم القواعد من البيت و اسماعيل ربنا تقبل منا إنك أنت السميع العليم  
(ترجمه) آنگاه که بلند می کردند ابراهیم و اسماعیل بنیادهای خانه را گفتند ای پروردگار ما  
قبول کن از ما هر آئینه توئ شنوای دانا (البقره ۱۲۷)

دعای مادر حضرت مریم علیه السلام !

إذ قالَتْ امْرَأَتُ عُمَرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرّرًا فَتَقْبِلْ مِنِّي إِنَّكَ  
أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

(ترجمه) آنگاه که گفت زن عمران ای پروردگار من هر آئینه من نیاز تو کردم آنچه در  
شکم من است آزاد کرده پس قبول کن از من هر آئینه توئ شنوای دانا (آل عمران ۳۵)

دعای حضرت زکریا علیه السلام !

هُنَالِكَ دُعَاء زَكَرِيَّةَ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لِدْنِكَ ذُرْرَيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ  
(ترجمه) آن وقت طلب کرد زکریا از پروردگار خود گفت ای پروردگار من عطا کن مرا از نزد  
خود نسل پاک هر آئینه تو شنوای دعای (آل عمران ۳۸)

دعای حضرت عیسی علیه السلام !

قَالَ عَيسَى ابْنُ مَرِيمَ اللَّهُمَّ رَبِّنَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لَّاَوْلَانَا وَآخْرَنَا  
وَآيَةً مِنْكَ وَأَرْزُقْنَا وَإِنَّتَ خَيْرَ الرَّازِقِينَ (ترجمه) گفت عیسی پسر مریم بار خدایا ای پروردگار ما  
فروود آر بر ما دستر خوانی پر از طعام از آسمان تا باشد عیدی برای ما و معجزه از جانب تو و

روزی ده ما را و تو بهترین روزی دهنده‌گانی (المائدہ ۱۱۴)

دعاهای قرآنیه !

آنی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً وَمَا انا من المشرقین

(ترجمه) هر آئینه متوجه ساختم روی خود را بسوی کسیکه بیافرید آسمانها و زمین را

در حالتیکه حنیفم و نیستم از مشرکان (الانعام ۷۹)

ان ينصركم الله فلا غالب لكم و ان يخذلكم فمن ذا الذي ينصركم من بعده و على

اللّٰهِ فليتوكل المؤمنون (ترجمه) اگر نصرت دهد شما را خدا هیچکس غالب نیست بر شما

و اگر بغیر نصرت و اگلدار شما را پس کیست که نصرت دهد شما را بعد از روی و بر خدا باید

که توکل کنند مسلمانان (آل عمران ۱۶۰)

وَمَا تَيْقَمْ مِنَا إِلَّا أَنْ امْنَأْ بَأْيَتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا أَفْرَغَ عَلَيْنَا صَبْرًا وَّتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ

(ترجمه) و انکار نمی کنی بر ما مگر آنانکه ایمان آور دیم به نشانه های پروردگار خویش

چون بیامد بما ای پروردگار ما بریز بر ما شکیبای و قبض ارواح ما کن در حالیکه مسلمان باشیم

(الاعراف ۱۲۶)

وَذَالِّسُونَ اذْهَبَ مُغَاضِبَا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلْمِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اَنْتَ

سبخت آنی کنت من الظالمنین(ترجمه) و یاد کن ذو النون را چون رفت خشم خورده پس گمان

کرد که تنگ نگیریم بروی پس ندا کرد در تاریکی ها با آن که هیچ معبد بحق نیست غیر تو

پاکی ترا است هر آئینه من بودم از ستمگاران - (الانیاء ۸۷)

فَإِنْ تَوَلَّوْ افْقُلْ حسَنِي اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكِّلْ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

(ترجمه) پس اگر باز گردند بگو بس است مرا خدا ، هیچ معبد بر حقی نیست بجزوی ،

بروی توکل کردم و او خداوند عرش بزرگ است - (التوبه ۱۱۹ )

قل أَنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايِ وَ مَمَاتِي اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ [ ] لَا شَرِيكَ لَهُ وَ

بِذَالِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (ترجمه) بگو هر آئینه نماز من و حج و قربانی من و

زندگانی من و موت من همه برای خداست پروردگار عالمها هیچ شریک نیست مراورا و  
باين توحید فرمود شد مر او من نخستین مسلمانم - (الانعام ۱۶۲ - ۱۶۳)

و منها مَن يَقُولَ رَبِّنَا إِنَّا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ وَ قَاتَ عَذَابَ النَّارِ

(ترجمه) و از مردمان کسی هست که می گوید ای پروردگار ما بده ما را در دنیا  
نعمت و در آخرت نعمت و محفوظ دار ما را از عذاب دوزخ (البقره ۲۰۱)

امن الرسول بما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلُّ أَمْنٍ بِاللَّهِ وَ مَلَكِتُهُ وَ كُنْتُبُهُ وَ رُسُلُهُ لَا  
تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ اطْعَنْنَا فَغَرَّنَّاكَ رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمُصِيرُ

بسوی او از پروردگار او و مومنان نیز همه ایمان آورند بخدا و فرشتگان او و کتاب  
های او و پیغمبران او و گفتند فرق نمی گذاریم میان هیچ کسی از پیغمبران او و گفتند شنیدیم  
و فرمانبرداری کردیم میخواهیم آمرزش توابی پروردگار ما و بسوی تو است بازگشت (البقره  
(۲۸۵)

وَ لَا تَحْسِنَ الَّذِينَ قُتَّلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ امْوَاتًا بَلْ أَحِيَاُءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

و مرده گمان ممکن کسانی را که کشته شدند در را خدا بلکه زنده اند نزد پروردگار

خوبیش روزی داده می شوند (آل عمران ۱۶۹)

مصادر حمد از احادیث نبویه ﷺ:

خدای تعالی در قرآن حکیم فرموده است و این حدیث قدسی هم است که !

(۱) لَقَدْ مِنَ اللَّهِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَذْبَعَتْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ أَيْهُ وَ  
يَزْكُّهُمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ الْحَكْمَةَ وَ أَنَّ كَانُوا مِنْ قَبْلِ لَفْتِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

(ترجمه) هر آئینه نعمت فراوان داد خدا بر مومنان آنگاه که فرستاد درمیان ایشان پیغمبری  
از قوم ایشان می خواند بر ایشان آیات خدا و پاک سازد ایشان را و می آزمود ایشان را کتاب و  
علم و هر آئینه بودند پیش ازین در گمراهی آشکارا - (آل عمران ۱۶۴)

(۲) (ترجمه) شخصی که با خلاص می گوید لا اله الا الله ، او وارد جنت شد -

(۳) (ترجمه) خدای تعالی حضرت آدم علیه السلام را بر صورت خود آفریده است -

(۴) (ترجمه) غور و فکر در مخلوقاتِ خدا کنید ، در ذاتِ خدا نکنید.

#### دعاهای نبویه ﷺ:

- (۱) ای خدا فقط از تو می طلبم ، هدایت ، پرهیزگاری ، پاکدامنی و بی پروای
- (۲) ای خدا دل من از نفاق ، عمل من از ریا کاری ، زبان من از دروغ گوی و چشمان من از خیانت پاک دار - یقینا تو خیانتِ چشمان و راز های مخفی دلان خوب میشناسد -
- (۳) ای خدا من از تو میخواهم تذرستی و عفت و امانت ، بر حسن حلق و تقدیر راضی باش -
- (۴) ای خدا مغفرت من کن و توجه با من بده - یقیناً صاحب توجه و بخشائش گار هستی -
- (۵) ای خدا بوسیله تو پناه میخواهم از اخلاق بد ، اعمال بد و از خواهشات بد - ”(۶)

#### اقتباس از ”سیرة النبی ﷺ“:

”دعاهای حضرت محمد ﷺ از سخن و شمائیل و با موقع همه کار با کثرت موجود اند- مثلا در وقت غذا خوری ، پوشیدن جامه نو ، وقت خفتن ، وقت بیدار شدن ، خوردن میوه های نو ، در وقت رفتن مسجد ، بیرون آمدن از توالت و غیرهم - منشاء همه از این نعمت های فراوان خدا از زبان است - ولی این شکر از زبان ترجمان و بیان کیفیت قلبی می باشد“ (۷)

نماز وقت موزون ترین برای حاجت خواهی خود است - انسان در این وقت با طهارت طاهری و باطنی و با خلوص نیت و صدق قلب و با همه عبدیت و خود سپردگی قطع کردن از همه خلاائق دنیوی ، با خدای متعال رشته استوار می کند - این وقت قبولیت و حاجت خواهی از خدا است - شبی نعمانی !

”دعای خاص نماز که آغاز قرآن از این می شود و آنحضرت ﷺ تاکید خواندن این در نماز کرده است - آنحضرت ﷺ این دعا در هر رکعت نماز خود خوانده است و از تا آنزمان همه مسلمانان همی خوانند ، این سوره فاتحه است - این محیط بر هر پهلوی مقاصد نماز است - برای این در اسلام این دعای حقیقی نماز است - این دعای است که خدای تعالی به زبان مردم از دهن خود داده است“ (۸)

پی نوشه ها:

- ۱- طاهر سلطانی، خزینه حمد، (تعارف از ولی محمد رازی) اداره چمنستان حمد و نعت کراچی، ۱۹۹۶م، ص ۱۳.
- ۲- طاهر سلطانی، خزینه حمد، (تقریذ از شنیم رومانی) اداره چمنستان حمد و نعت کراچی، ۱۹۹۶م، ص ۱۶.
- ۳- ممتاز حسن، خیر البشر ﷺ کے حضور، (مرتبہ) ادارہ فروغ اردو لاہور، ۱۹۷۵، ص ۲۰.
- ۴- دیوبندی، شیخ الہند مولانا شبیر احمد، ترجمہ و تفسیر قرآن مجید، مطبوعہ عمومی کابل ۱۳۲۳ق، ص ۳، ۴.
- ۵- منصور پوری، قاضی محمد سلیمان، شرح اسماء الحسنی، مکتبہ نذیر لاہور، اخذ ص ۲۸ تا ۴۳۸.
- ۶- ۷، ۸- ندوی، سید سلیمان، سیرت النبی ﷺ جلد پنجم، دارالاشاعت اردو بازار کراچی، ۱۹۸۵، ص ۲۴۹، ۲۵۶.

## فارسی ادب میں خدمات عزیز

ڈاکٹر منیر احمد

اسسٹنٹ پروفیسر، شعبہ فارسی

اسلامیہ یونیورسٹی آف بھاول پور

### خلاصہ:

علامہ عزیز الرحمن عزیز بھاول پور کے ایک ادبی خاندان سے تعلق رکھتے تھے۔ انہوں نے بھاولپور میں مختلف حبیتوں میں کام کیا۔ بطور استاد، بطور لائبریرین اور عدليہ میں بھی خدمات انجام دیں۔ انہوں نے متعدد کتابیں لکھیں اور ایک ماہانہ ادبی رسالہ ”عزیز“ کے نام سے جاری کیا، وہ ایک مشہور ادیب، لائق مؤرخ، سیاستدان اور شاعر تھے۔ ان کی اردو اور فارسی شاعری نے انہیں دوامی شهرت بخشی۔ اس مضمون میں ان کی ادبی سرگرمیوں جس میں فارسی شاعری بھی شامل ہے۔ ان کا احاطہ کیا گیا ہے۔

### کلیدی الفاظ:

عزیز الرحمن عزیزی، بھاولپور، لائبریرین، شاعری۔

بھاولپور کے علمی، قومی اور ملی افق پر آفتاب بن کر چمکنے والی شخصیت دیباںشلیک حضرت علامہ محمد عزیز الرحمن عزیز کا نام اس خطہ ارض کی تاریخ میں تا دیر ثبت رہے گا۔ بلا تردید وہ اس پسمندہ قوم کے ہیرو تھے۔ ان کی یہ عدیل شخصیت کے

کمالات آنے والی نسلوں کے لئے چراغ راہ کا کام دین گے تقریباً دو سو سال قبل ان کے خاندان کے مورث اعلیٰ میاں جان محمد ۱۷۴۸/۱۶۲۱ میں بھاولپور کی بنیاد گزاری کے وقت بستی دشتمی بلوج سے تشریف لائے یہ بستی ”رانجھا کی جھوک“ تھی جس کا نام بھاولپور رکھا گیا تھا۔ (عبدالرشید نسیم طالوت، ص: ۱۰)

میاں جان محمد کے اخلاف یہاں پہلے پہولے اور مختلف پیشوں سے منسلک ہو گئے ان میں سے اکثر نے تجارت کو اپنا ذریعہ معاش بنایا۔ اس خاندان کے افراد شروع سے ہی مذہبی لگاؤ رکھتے تھے اور شریعتِ محمديہ کی پابندی شدومد سے کرتے تھے۔ تیرھوین صدی میں اس خانوادہ میں مولوی غلام رسول کی ولادت ہوئی۔ جاذب نظر ہونے کے سبب لوگ انہیں ”راجہ“ کے لقب سے پکارتے تھے۔ ایک روز محلہ کے قاضی سے علم کے فضائل پر تقریر سنی تو حصولِ علم کا شوق بیدار ہوا۔ اس شوق کی تکمیل کے لیے کھروڑ پکا ضلع لوڈھر ان تشریف لے گئے۔ وہاں کے ایک عالم مولانا محمد شریف جبلہ سے درس نظامی کی تکمیل کی اور اس کے ساتھ ساتھ دیگر ظاہری و باطنی علوم کا اکتساب کیا۔ نارمل سکول امرتسر کا سرٹیفیکیٹ حاصل کرنے کے بعد بھاولپور کے مدرسہ چرچ مشن میں فارسی کے مدرس ہو گئے۔ (ریحانہ الطاف، ص: ۹)

خاندان عباسی کی معروف شخصیات نے آپ کے سامنے زانوئے تلمذتے کیا۔ اور اس وقت کے دیگر نامور علماء آپ کے حلقوں مصاحبہ میں شامل تھے۔ آخری عمر میں درد سر اور درد گرددہ کے امراض میں مبتلا ہو گئے مثانہ میں پتھری کے عارضہ سے ۲۶ شوال ۱۲۹۷/۱۸۷۹ کو داعی احل کو لبیک کہا۔

سیل الموت غایت کل حی  
فادعیہ لا هل الارض داعی

اگرچہ والد کی وفات کے وقت آپ بہت چھوٹے تھے مگر بعد میں ان کی تاریخ وفات کا قطعہ تحریر فرمایا:

والد ماجدم ز دار فنا  
رفت رحلت به بست دار اسفا

از قضائیست چاره جز صبر  
 یفعل اللہ ما یشا گفتا  
 او بہ نیکان و سیلہ می جست  
 بـطـفـیـل رـسـوـل بـخـش او را  
خـانـه خـالـی شـدـاـز بـزـرـگ جـوـان  
 ۱۲۵۹۷

رفت شیریں سخن ادیب از ما  
 ۱۲۵۹۷

(عبدالرشید نسیم طالوت، ص: ۶۵)

اپنی وفات کے بعد جہا وہ نادر مذہبی کتب کا ذخیرہ چھوڑ گئے وہاں اپنے پیچھے چار بیٹے ایک بیٹی اور دو بیوائیں بھی چھوڑ گئے۔ مولوی غلام رسول مرحوم کے بڑے بیٹے منشی کریم بخش فارسی اور انگریزی کا علم رکھتے تھے انہوں نے آدم واہن میں دریا پر زیر تعمیر پل پر ملازمت اختیار کر لی۔ پھر ریلوے انسٹی ٹیوٹ سکھر میں ملازم ہوئے جہاں جوانی اور کنواریں کی حالت میں ۱۸۹۲ء میں ۳۱ کو فوت ہو گئے۔ بذریعہ سفر دریا ان کی لاش بھاول پور میں لائی گئی اور مسیتان والے قبرستان میں سپرد حاک ہوئے۔ (عزیز الرحمن عزیز،

۱۹۸۸ء، دیباچہ)

غلام رسول کی وفات کے وقت ان کے باقی تین بیٹوں کی عمر کے لحاظ سے ترتیب

یوں تھی:

- ۱- محمد عبدالرحمن دس سال
- ۲- محمد عزیز الرحمن سات سال
- ۳- محمد خلیل الرحمن چار سال

مرحوم کے دیرینہ دوست حکیم رحیم بخش نے بجا طور پر حقِ دوستی نبھایا اور مرحوم کے پسماندگان کی کماحقةٰ مالی امداد کرتے رہے۔ مرحوم کے بڑے بیٹے محمد عبدالرحمن مدرسہ صنعت ہری میں داخل ہوئے اور کچھ عرصہ درزیوں کا کام سیکھا۔ مولانا عزیز الرحمن حضرت مرزا مصاحب بیگ کے حلقو درس میں کچھ عرصہ تک شامل رہے گلستان

بوستان پڑھی اور مدرسہ عربی بھاول پور میں داخل ہو گئے۔ عربی علوم سیکھے پھر ملازمت ترک کر کے سہارنپور تشریف لے گئے جہاں مدرسہ مظاہرالعلوم کی سرپرستی فرمائی پھر عربی زبان و ادب میں مولوی فاضل کا امتحان لاہور سے پاس کیا اور تمام پنجاب میں ساتویں درجہ پر رہے۔ سب سے آخری بیٹے مولوی خلیل الرحمن صادق ایجرٹن سکول بھاول پور میں داخل ہو گئے۔ انٹرننس پاس کیا۔ مدرسہ کی ملازمت اختیار کی اور ضلع رحیم یار خان میں بطور ہیڈماسٹر تعینات رہے۔ مولانا محمد عزیز الرحمن، مولوی غلام رسول کے تیسرا بیٹہ تھے۔ آپ کی ولادت ۶ اور ۷ اپریل ۱۸۷۳ء ہے بروز سوموار کی رات کوہوئی۔ آپ نے اپنی عالمانہ صلاحیتوں کے ساتھ اپنی انتظامی صلاحیتوں کا بھی لواہمنوایا۔ بہ خداداد صلاحیتیں تھیں جو انھیں بطور منظم اور سیاست شناس عطا ہوئیں۔ آپ کی ڈسٹرکٹ ججی اور دوسرے عہدے اس امر کا بین ثبوت ہیں۔

چھے سال کے تھے کہ والد کا سایہ سر سے اٹھ گیا۔ اور چھے ماہ بعد والدہ کی مامتا سے بھی محروم ہو گئے۔ آپ کی ابتدائی تعلیم مدرسہ دینیات میں مولانا خلیل احمد سہارنپوری کے زیر سایہ ہوئی، ۱۸۹۲ء میں پنجاب یونیورسٹی سے مولوی فاضل کا امتحان پاس کیا ۲۰ فروری ۱۸۹۳ء ہے کو ایک ماہ کے لئے صادق ایجرٹن کالج میں ریاضی اور دینیات کے مدرس مقرر ہوئے۔ ملازمت کے بعد درس نظامی کی تکمیل کی۔ (ماجد قریشی، ص: ۱۱۰) ۲۰ دسمبر ۱۸۹۴ء ۱۲۱۲ء ہے کو لائبریریں سرکار عالی مقرر ہوئے۔ یکم نومبر ۱۸۹۹ء ۱۳۱۷ء ہے کو صادق ڈین ہائی سکول بھاولپور میں مدرس ہوئے۔ (ماجد قریشی، ص: ۱۱۰) ۲۰ دسمبر ۱۸۹۴ء ۱۲۱۲ء ہے کو لائبریریں سرکار عالی مقرر ہوئے۔ یکم نومبر ۱۸۹۹ء ۱۳۱۷ء ہے کو نائب مشیر مال محاکمه مشیر مال میں کام کرنا شروع کیا۔ ۱۹ دسمبر ۱۹۰۲ء ۱۳۲۰ء ہے کو نائب مشیر مال کی اسامی حاصل کرلی۔ اس طرح مختلف اوقات میں مختلف محکمہ جات میں اپنے فرائض منصبی ادا کرنے کے بعد ۱۹ جنوری ۱۹۱۵ء ۱۳۳۴ء ہے کو، احمد پور لمہ بطور منصف تعینات ہوئے۔ یکم جون ۱۹۳۱ء کو ضلع بھاول نگر کے ڈسٹرکٹ جج مقرر ہوئے۔ (عزیز الرحمن عزیز، ۱۹۳۹ء، ص: ۲۷۳) اس طرح ۲ مارچ ۱۹۳۸ء کو قبل از دوپھر ڈسٹرکٹ ججی کا چارج دے کر ملازمت سے سبکدوش ہوئے۔ (ماجد قریشی، ص: ۱۱۱)

اس کے علاوہ آپ نے دیگر بے شمار اضافی خدمات سر انجام دیں ان خدمات کے سلسلے میں اکثر آپ کو مختلف مقامات پر بھی جانا پڑا۔ اس کے علاوہ مختلف کمیٹیوں اور انجمنوں میں آپ نے بھر پور نمائیندگی کی۔ اور تعمیری و اصلاحی کردار ادا کیا۔ مذہب سے آپ کو فطری لگاؤ تھا اس لئے تبلیغ کا فریضہ بھی سر انجام دیتے رہے۔ کچھ عرصہ تک آپ نے باقاعدہ جمععہ نماز کی امامت بھی کی۔ اور مختلف موقع پروغز و تبلیغ بھی کی لیکن یہ سلسلہ عدم الفرستی کے سبب زیادہ عرصہ تک جاری نہ رہ سکا۔ یہ آپ کی سرکاری اور عوامی خدمات کا صله تھا کہ آپ کی شخصیت زبردست مقناطیسی قوت رکھتی تھی۔ عوام میں آپ کی قدر و منزلت اور محبوبیت زیادہ تھی۔ یہاں تک کہ سرکار بھاولپور نے بارہا آپ کو اپنی میزبانی کا شرف بخشنا۔

مختلف خدمات کے صلہ میں آپ کو سرکار کی جانب سے تمغون، خلعتوں اور انعامات سے بھی نوازا گیا۔ ۶ جنوری ۱۸۹۷ء کو آپ کو خلعت فاخرہ اور کرسی کے علاوہ جیسی گھری عطا ہوئی۔ جبکہ اگست ۱۸۲۷ء کو نفریتی تمغہ دیا گیا جبکہ اسی سال ۲۶ اکتوبر کو واپسی ہند نے آپ کو بڑے دربار میں طلائی گھری عنایت فرمائی۔ ۳۰ ستمبر ۱۹۳۶ء کو سرکار بھاولپور نے بدستِ خود تمغہ امتیاز ستلج سے نوازا اور ساتھ دیباںگل کا اعلان کیا گیا۔ (عزیز الرحمن عزیز، ۱۹۳۹ء، ص: ۲۷۵)

یہ آپ کی روز شبانہ مساعی تھی جن کے سبب آپ نہ صرف سرکار بلکہ عوام کے دلوں میں گھر کر چکے تھے۔ اور اعزازات و افتخارات کی آپ پر بوجہاڑھوتی رہتی تھی ان تمام منصبی اور دنیاوی فرائض کی انجام دھی کے ساتھ ساتھ آپ نے احکام شرعیہ کی پابندی کو بھی اپنا وظیفہ بنائی رکھا۔ چونکہ وہ خود عالم دین تھے اس لئے عمل سے کبھی یہ اعتنا نہیں ہوئے شریعت کے علاوہ طریقت کے اسرار و رموز سے بھی اچھی طرح سے آشنا تھے اس سلسلے میں حضرت خواجہ غلام فرید کی ذات سے خاص عقیدت و ارادت رکھتے تھے۔ ان کی خدمات میں حاضری دیتے تھے۔ علاوہ ازیں مختلف علاقوں سے تعلق رکھنے والے بزرگوں سے بھی ملاقات کا شرف حاصل کرتے تھے۔ یہ انھیں کی صحبت کا اثر تھا کہ عمر کے آخری

حصے میں آپ دیوانِ فرید کی طرف توجہ دی اور اس کی تصحیح و ترجمہ کا کام شروع کیا (نصراللہ خان ناصر، ص: ۷۴۲) اور ۷ مئی ۱۹۱۲ء ۵۱۳۳۱ کو اپنے استاد حافظ حاجی مولوی خلیل احمد مدرس اعلیٰ مدرسہ مظاہر العلوم سہارن پور کے دستِ مبارک پر بیعت ہوئے۔ آپ نے زندگی میں دو حج کیے ایک اپنے طور پر اور دوسرا سرکارِ والا کے ہمراہ کیا تھا۔ اس سفر کے حسابات و حالات حج قلم بند کئے جو متعدد تصاویر کے ساتھ حج صادق کے نام سے ۱۹۳۵ء ۵۱۳۵ میں طبع ہو چکے ہیں۔ (عزیزالرحمٰن عزیز، ص: ۲۷۴)

آپ ایک متحرک اور باعمل زندگی کے قائل تھے اس لئے ملازمت ریاست سے سبکدوش ہونے کے باوجود گوشہ نشین نہیں ہوئے بلکہ قومی خدمت کو اپنی زندگی کا مقصد قرار دیا۔ چنانچہ ستمبر ۱۹۳۹ء ۵۱۳۵ میں آپ نے ”عزیزالطبع“ کے نام سے ایک پریس کا اجرا فرمایا۔ یکم اپریل ۱۹۴۰ء ۵۱۳۶ سے ایک بلند پایہ رسالہ ”العزیز“ کا آغاز کیا۔ (ریحانہ الطاف، ص: ۲۷) اسی سال ۸ اگست کو العزیز نامی ایک ہفتہ وار اخبار بھی جاری کیا آپ کی وفات کے بعد آپ کے بیٹے مولانا حفیظ الرحمن حفیظ کھنی سال تک رسالہ العزیز کے ادارتی فرائض انجام دیتے رہے۔ (حیات میرٹھی، ص: ۶۲)

آپ ہمہ پہلو شخصیت کے مالک تھے۔ آپ شاعر بھی تھے اور منظم و مدبر بھی مقنن بھی تھے اور مصنف و مؤلف بھی۔ مؤرخ بھی تھے اور بلند پایہ ادیب بھی۔ لیکن ان تمام اوصاف حمیدہ کے باوجود غرور و تکبر سے آپ کا دل پاک اور دامن صاف رہا کیا مجال جو بڑائی کا احساس ان کے قریب سے بھی گزرا ہو۔ وہ دنیا سے رخصت ہوئے علم و ادب و تاریخ کی گران بھا میراث دے کر گئے ایک طرف ادب میں مترجم و مشرح کی حیثیت سے ”دیوان فرید“ جیسا عظیم شاہکار عطا کیا تو دوسری طرف تاریخ کے موضوع پر صبح صادق، حج صادق حیات بہاول خاں، تاریخ ڈیرواں، تاریخ وزرا اور ذکر خیر بوستان عزیز، ان کے علاوہ گلستان عزیز، مشنوی نور و نار جیسے جواہر پارے اپنی یادگار چھوڑ گئے۔ (منیر احمد، ص: ۱۲۹) بہاولپور کے ادبی افق پر چالیس برس تک چمکنے والا یہ آفتاب ۷۲ برس کی عمر میں ۵ محرم الحرام ۱۹۴۴ء ۵۱۳۶ کو غروب ہوا۔ (مسعود حسن شہاب، ص: ۱۰۶)

افلت شموس الاولین و شمسنا  
 ابدا علی افق العلا لا تغرب  
 مولانا عبدالرشید نسیم طالوت نے حسب ذیل قطعہ تاریخ کھا:  
عزیز دوست عباسی شد  
 دریغ احسرت اعراض آشیانی  
 بظاهر بود او قاضی و شاعر  
 بمعنی بد خداوند معانی  
 مشیل سعیدی و دولت باردو  
 بملتانی مقام امش چون فغانی  
 حفیظ غم زده پرسید تاریخ  
 که گویم از سر شیوا بیانی  
بگفتہ بی سر حلم ارتجاجاً  
دیرالملک رفتہ از دار فرانی  
۱۳۶۳ء

(عبدالرشید نسیم طالوت، ص: ۱۱)

دیرالملک محمد عزیز ہمہ جہت شخصیت کے مالک تھے۔ ان کی شخصیت کے کسی پہلو کی شرح یہ حد مشکل امر ہے۔ آپ فقیر الطبع اور صوفی مشرب انسان تھے۔ ان کی فکری و عملی صلاحیتوں کا ایک عالم معترف ہے۔ وہ جہاں ایک سرکاری افسر اور بہترین منتظم تھے وہاں ایک بلند مقام مقنن بھی تھے ایک صاحب بصیرت سیاستدان اور اپنے علاقہ و عوام کے بھی خیرخواہ تھے تو دوسری طرف صاحب طرز ادیب اور باشمور اور مستند مؤرخ بھی تھے۔ جہاں وہ اردو میں ممتاز شاعر تھے وہاں فارسی شاعری کے بھی پختہ استاد تھے۔ ان کی طبیعت شاعری کے ہر موضوع پر کھلتی تھی۔ گویا مختلف موضوعات کی دھنک ان کی شاعری میں لہراتی ہوئی نظر آتی ہے۔ چونکہ آپ کی تربیت علمی و ادبی خانوادے میں ہوئی تھی اس لیے آپ بچپن ہی سے اسلام پرست اور مذہب پسند واقع ہوئے تھے۔ فارسی اور اردو

زبانوں پر کامل دسترس کے سبب انہوں نے دونوں زبانوں کی شاعری کے میدان میں اپنے اشہب قلم کی جولانیاں دکھائی ہیں اور جدّ تخيیل کے شاہکار پیش کیے ہیں۔ خاص طور پر ان کی فارسی شاعری دامن دل کو اپنی طرف کھینچتی نظر آتی ہے۔ آپ نے چودہ سال کی عمر میں شعر گوئی کا آغاز کیا مولانا سلیم بانی بتی اور اس کے بعد اپنے بڑے بھائی محمد عبدالرحمن کی شاگردی اختیار کی۔ (عبدالرشید خواجہ، ص: ۲۴۴) عزیز الرحمن کی فارسی شاعری کا مجموعہ ”بوستانِ عزیز“ ہمارے اس دعویٰ کا بیّن اور منه بولتا ثبوت ہے جو ۱۹۵۰ء میں بہاول پور سے شائع ہوا۔ ۶۲۰ صفحات پر مشتمل اس مجموعہ کلام کو آپ کے فرزند ارجمند حضرت حفیظ الرحمن حفیظ نے مرتب کیا ہے۔ جس کا ناقدانہ اور فکرانگیز پیش لفظ حضرت طالوت کا نتیجہ فکر ہے۔

قدیم روایتی تسلسل کو برقرار رکھتے ہوئے ”بوستانِ عزیز“ کی ابتداء خداوند قدوس کی حمد سے کیا گیا ہے۔ خدائے لم یزل کی عظمت و ربویت کا اعتراف اور اپنی معصیت کا اقرار بھرپور الفاظ میں ملتا ہے۔ اور اس کے بعد اپنی مغفرت کے لیے خدا کے حضور نہایت عاجزانہ دعائیہ انداز میں اشعار ملتے ہیں۔ ایک سچے مسلمان کی حیثیت سے ان کا دل ہب رسول سے لبریز دکھائی دیتا ہے۔ اس لیے جہاں کھیں حضور ﷺ کا ذکر آیا ہے ان کے لهجے میں عاجزی احترام اور رقت اپنی انتہا تک پہنچتے ہوئے نظر آتے ہیں آپ کے کلام کا بیش تر حصہ مذہبی رنگ میں رنگا ہوا ہے۔

ذرًا حمدیہ اشعار ملاحظہ ہوں:

اے خدائے پاک بے ابزار یا راب الوری  
سخت عاجز ماندہ درکنہ تو عقل انیا  
نفس و شیطان کرده عاجزمی برند از ره مرا  
ثابت م فرماز فضل محض بر راه هُدا  
در گزر فرماز جرم بنده اے رب رحیم  
از طفیل نیکوان و انیا و اولیاً

ای خداوند از طفیل حضرت ختم الرسّل  
سرخرو اندر دو عالم کن عزیز خسته را

(عزیزالرحمٰن عزیز، ۱۹۵۰ء، ص: ۳۷)

آپ نے نبی کریم ﷺ کے جمال بے مثال کی عکاسی میں کمال حسن کا مظاہرہ کیا  
ہے۔ نادر استعارات منفرد تشبیهات اور بے عدیل تلمیحات کی مدد سے سرپائی رسول ﷺ کا  
نقشہ کھینچا ہے:

از دِم عیسیٰ بود جان بخش تر گفتار تو  
گرم تر آمد زیوسف روز بازار شما  
گل رویت مشک چیں از تارِ گیسویت خجل  
کبک را دل خوں زرشک طرزِ رفتار شما

(ایضاً، ص: ۴۰)

آپ نے سرورِ کونین کی ذاتِ مبارکہ سے جس عقیدت کا اظہار اور جابجا اشعار میں  
کیا ہے اسی طرح اہل بیت اور صحابہ کرام رضوان اللہ علیہم اجمعینؐ سے بھی اپنی موافقت  
کو بیان کیا ہے:

صدیق یار غار و عمر معدلت شعار  
عثمان ذی الحیا و علی بادشاہ ما است  
گشتم ز جان غلام در هر چهار یار  
این هر چهار بدرقه از بهر راه ما است

(ایضاً، ص: ۴۵)

دامادِ رسول، فاتحِ خیر اور خلیفہ راشد رابع حضرت علی المرتضی کی شانِ امتیاز ان  
اعمار سے واضح کی ہے:

فتاح حصنِ خیرو شیرِ خدا علی  
داماد مصطفیٰ ﷺ و امام هدا علی  
(ایضاً، ص: ۵۹۰)

سید و شیر خدا حضرت علی المرتضی  
بابِ علم و رہنمای حضرت علی المرتضی

(ایضاً، ص: ۷۶)

گو کہ آپ کے کلام میں حمد، نعت اور منقبت پر مشتمل قابل ذکر حصہ موجود ہے تاہم تخیل اور تغزل آپ کے کلام میں کوٹ کوٹ بھرا ہوا ہے۔ لطیف جذبات کا اظہار جس لطیف ترپیرائی میں آپ نے کیا ہے اُس نے آپ کی غزلوں کو منفرد تاثر عطا کیا ہے۔ یہ وہ اشعار ہیں کہ دل سے نکل کر سننے اور پڑھنے والے کے دل میں اترے محسوس ہوتے ہیں۔ اور یہی تغزل کی معراج ہے:

جانم بلب رسید زشوق جمال دوست  
عمرم بسر رسید بفکر وصال دوست  
در هرنگگاہ جلوه حسن دیگرد ہد  
زلف و رخ و دهان و قد و خدو خمال دوست

(ایضاً، ص: ۱۵۶)

اہل شوق کے لیے جدائی نہایت جانگسل ہوتی ہے۔ محبوب سے فرقت کا المحمد صدیقوں کی طرح بوجھل اور ناقابل برداشت محسوس ہوتا ہے۔ زندگی ایک بوجھ لگتی ہے اور سانس لینا بھی دشوار ہو جاتا ہے اس کیفیت کا احساس اور ادراک وہی لوک کرسکتے ہیں جو عشق کی وادی پُر خار سے پا برہنہ گزرے ہوں:

تا چند در فراقِ تو جانان کشم فغان  
افتاده در بلائے غمت زار و نیم جان

(ایضاً، ص: ۵۴۲)

هر دم دل از فراقِ جمال تو خنو شود  
همراه اشک از رہ چشم بروں شود

(ایضاً، ص: ۳۴۱)

تخم عشقش به سینه افگندم  
 شجر غم ازو بزداد افسوس  
 (ایضاً، ص ۴۳۴)

دریغاعمر من در تلخ کامی شد ازین سودا  
 که با هم بوسئه روزی ازان لعل شکر بارش  
 (ایضاً، ص ۴۳۶)

غم عشقست بر که گویم باز  
 که کسے نیست یارِ محرم راز  
 (ایضاً، ص ۴۲۴)

غم والم مستقل اور دائمی نہیں ہوتا۔ یہ ابر روان کی مانند سر سے گزر جاتا ہے۔  
 دکھوں کا سورج ڈھلتا ہے تو خوشی کی چھایا کا سائبان تن جاتا ہے۔ غم خوشیوں کا روپ  
 دھارلیتے ہیں۔ درد سکون اور خوشی کی ردا اوڑھ لیتے ہیں۔ خزانیں بھاروں میں ڈھل جاتی  
 ہیں۔ جدائیاں اور فرقتوں وصال کا رنگ اختیار کر لیتی ہیں۔ ساری فضا مسروتوں کے رنگ میں  
 نہما جاتی ہے۔ اور محبوب کا روح افزا چہرہ دھنک بن کر نگاہوں میں کچھ اس طرح سما  
 جاتا ہے:

مدتِ العمر من و کوچھِ دلدار حسین  
 قیس را گوشہ و پرانہ مبارک باشد  
 دلبُر مهرِ رحم آمده در خانہ من  
 خلوتِ شمع به پروانہ مبارک باشد  
 (ایضاً، صص: ۳۸۶ - ۳۸۵)

ذکر محبوبہ ہو یا جلوہ محبوب اہل دل کے لیے مرغوب ترین شغل ہے۔ ذکر محبوب  
 سے چاہنے والے کی روح کو سکون و طمانت حاصل ہوتی ہے۔ اُسے غم دنیا و مافیہا سے  
 بیگانہ بنادیتی ہے۔ اس لیے ہر شاعر نے اسے اپنا حرز جان بنائے رکھا۔ اس طرح جلوہ محبوب ہر

عاشق کے شوق کی معراج ہوتا ہے۔ ساری زندگی شاعر اپنے محبوب کے جلوے کو ایک نظر دیکھنے کے لئے بیتاب رہتا ہے۔ محبوب کی ایک جھلک اس کے نزدیک زندگی کا حاصل ہوتی ہے۔ صرف یہی نہیں کہ محبوب کے حسنِ برق پاش سے شاعر ہی متاثر ہوتا ہے بلکہ جو شخص بھی دیدار یار سے مشرف ہوتا ہے وہ ہمیشہ کے لئے محبوب کا ہی ہو جاتا ہے۔ ذیل کی رباعیات ملاحظہ کیجیے:

گرتن جدا کنی ز سرِ من حبیب من  
شادم هر آنچه بر سرم آید نصیب من  
افسوس هر کراکه فرستاده ام بدلوست  
از بهر خویش گشت در آخر رقیب من

(ایضاً، ص: ۵۳۴)

اندر نگهش شمس و قمر تیرہ نماید  
آں چشم کے خو کرده رخسار تو باشد  
من خلد نمی خواهم و نے سائیه طوبی  
باید بسرم سایه دیوار تو باشد

(ایضاً، ص: ۳۶۱)

حشر بر پا شود از بهر تماشائے رخش  
بر سر بام چون آں ماہ تماشا یند  
گردد از کیفیت بادۂ او مست ابد  
هر کے او غمزۂ آں نرگس شهلا یند

(ایضاً، ص: ۳۶۲)

مولانا عزیز کے ہاں محبوب کا سراپا بڑے بھرپور انداز میں ملتا ہے جو ان کی قوتِ متخیلہ اور قوتِ بیان کا مظہر ہے۔ مثلاً یہ اشعار دیکھیں:

عکسِ دندان تو تا در قدح و جام افتاد  
شعله برق برنداں من آشام افتاد

دانۂ خالی بزیر خم زلف تو چو دیده  
مرغ دل رفت زدست من و در دام افتاد

(ایضاً، ص ۳۹۷)

دل صد چاک سپردم نجم گیسوئے او  
چہ کنم ازپئے او سخت تقاضا فرمود

(ایضاً، ص ۳۸۵)

در خیال زلف اویک جانمی گیرم قرار  
الفت گیسوئے مشکین خانه بردوشم کند

(ایضاً، ص ۳۸۷)

غالب نے کھا تھا:

بنتی نہیں ہے بادہ و ساغر کھے بغیر

اسی طرح ہر شاعر نے اپنے اشعار میں شرابخانہ اور اس کے متعلقات کا ذکر کیا ہے وہ خواہ اشارةً ہو یا وضاحتہ، تلمیح کے انداز میں ہو یا استعارہ کے روپ میں یہ ذکر میکدہ اپنے اندر ایک وسیع اور گھری معنویت کا حاصل ہے یہ کیفیت حقیقی بھی ہو سکتی ہے اور مجازی بھی:

سامید صبوحی بر در میخانہ خواہم شد

شکستِ عهد و پیمانہ بر سر پیمانہ خواہم شد

(ایضاً، ص ۳۶۴)

Zahed و کعبہ و هر سورؤے سیر جہاں

پئے ما گوشۂ می خانہ مبارک باشد

توبہ را گشتہ شکستہ زکفِ ما پیمانہ

بر کفم ساغر و پیمانہ مبارک باشد

(ایضاً، ص ۳۸۶)

کبھی کبھی محبوب ستم کیش عاشق پر مهربان ہوتا ہے تو ایسے لمحات عاشق کے لئے حاصل زیست کا درجہ رکھتے ہیں۔ محبوب کا معمولی التفات بھی شاعر کے تمام آلام کا

مداوا بن جاتا ہے:

شکر خدا کہ دلبر خون ریزو خلق گُش  
مارازل طف وعدہ بوس و کنارداد

(ایضاً، ص: ۴۰۰)

دست در گردن محبوب حمائیل سازم  
لب من بر لب شیریں شکر خاباشد

(ایضاً، ص: ۳۹۹)

اور کھیں کلام میں واعظانہ و ناصحانہ رنگ بھی ملتا ہے:

موئے سپید است طباشیر صبح مرگ  
بیدار شو چہ خفتہ غافل پگاہ شد

(ایضاً، ص: ۴۰۶)

مولانا عزیز الرحمن کے کلام میں قصائد بھی دیکھئے جاسکتے ہیں جو دربار داری اور ملازمت کے سلسلے میں مولانا کو لکھنے پڑے۔ قصائد میں لمبی لمبی تشبیہات بیان کرنے کا عام دستور تھا لیکن مولانا عزیز الرحمن اس تضییع وقت کے قائل نہیں عموماً قصائد کو ممدوح کی مدح ہی سے شروع کر دیتے ہیں۔ والی بہاول پور کی شان میں کہا گیا تصییدہ ملاحظہ ہو:

مرجباء شہ خجستہ خصال  
مرجباء حسرہ بلند اقبال  
مرجباء والئی به اول پور  
مرجباء خدیو فرخ فال  
اے جوان عـمـرـاء جـوانـ هـمـت  
اے جـوانـ بـخـتـ اے جـوانـ اقبـال

ماینے نازآل عنی نبی  
طہرہ امتی نازاہل نسوان

(عبدالرشید نسیم طالوت، ص: ۵۸)

آپ کے ہاد بے شمار ایسی غزلیں بھی ملتی ہیں جو فارسی کے مشہور استاد شعرا کی زمین میں کھی گئی ہیں۔ الغرض آپ کی شاعری خطہ بھاول پور میں فارسی شاعری کی عمدہ نظیر ہے۔ آپ کا ضخیم دیوان ”بوستان عزیز“ آپ کی فارسی دانی، جودتِ طبع اور اظہار بیان میں کمال رکھنے کا بین ثبوت ہے۔

#### كتابات:

- حیات میرٹھی، بھاول پور کا شعری ادب، بھاول پور، ۱۹۷۱ء۔
- ریحانہ الطاف، مولانا عزیز الرحمن عزیز، شخصیت و خدمات، مقالہ ایم اے اردو، اسلامیہ یونیورسٹی، ۱۹۸۲ء۔
- عبدالرشید خواجہ، تذکرہ شعرا پنجاب، اقبال اکیڈمی لاہور، ۱۹۸۱ء۔
- عبدالرشید نسیم طالوت، حیات عزیز، عزیز المطبع، ۱۹۴۴ء۔
- عزیز الرحمن عزیز، بوستان عزیز، بھاول پور، ۱۹۵۰ء۔
- عزیز الرحمن عزیز، حیات محمد بھاول خان خامس عباسی، مطبع عزیز المطبع، ۱۹۳۹ء۔
- عزیز الرحمن عزیز، صبح صادق، اردو اکیڈمی بھاول پور، بھاولپور، ۱۹۸۸ء۔
- ماجد قریشی، دبستان بھاول پور، ادارہ مطبوعات، آفتاب مشرق، بھاول پور،

۱۹۶۴ء

- مسعود حسن شہاب، مشاہیر بھاول پور، بھاول پور، ۱۹۸۷ء
- منیر احمد، سهم بھاول پور در ادبیات فارسی، مقالہ یہ ایچ ڈی فارسی، شعبہ فارسی، اسلامیہ یونیورسٹی، بھاول پور، ۲۰۰۱ء
- نصراللہ خان ناصر، ڈاکٹر، سرائیکی شاعری دارالتحفہ، ملتان، ۲۰۰۷ء

## ناصر کے ہاں اُمید و نشاط

ڈاکٹر غلام اکبر

صدر شعبۂ فارسی، جی سی یونیورسٹی فیصل آباد

ناصر احمد

ایم فل سکالر، جی سی یونیورسٹی فیصل آباد

### خلاصہ:

قیام پاکستان کے بعد پاکستانی اردو غزل کو جدید فکری اور جذباتی بنیادوں پر استوار کرنے اور اس کے مزاج کو ایک واضح شکل دینے میں ناصر کاظمی کا کردار قابل ستائش ہے۔ ڈاکٹر حسن رضوی کے مطابق ناصر کاظمی نے ایک طرح سے غزل کی اجزی ہوئی مانگ میں نئے سھاگ کا سیندور بھر دیا۔ ناصر کی شاعری کے سلسلے میں یہ بات مثل کی طرح مشہور ہو چکی ہے کہ وہ میر تقی میر سے یہ حد متاثر تھے۔ اور ان کے کلام میں میر کا رنگ نمایاں ہے۔ ناصر کے ہاں هجرت، اداسی، اور غم کے مضامین کے متوازی امید، خوشی اور نشاط کے موضوعات بھی بکثرت ملتے ہیں، برگ نے، پہلی بارش اور نشاط خواب کی شاعری رنگارنگ پہلوں کا گلداستہ ہے۔

### کلیدی الفاظ:

اردو غزل، ناصر کاظمی، شاعری، برگ نے، پہلی بارش۔

قیام پاکستان کے بعد پاکستانی اردو غزل کو جدید فکری و جذباتی بنیادوں پر استوار کرنے اور اس کے مزاج کو ایک واضح شکل دینے میں ناصر کاظمی کا کردار قابل ستائش ہے۔ ناصر کی غزل متنوع خصوصیت کی حامل ہے۔ ناصر نے انسان کی ازلی اور ابدی تنہائی کو موضوع بنانے کے ساتھ خود شناسی کی دعوت بھی دی ہے۔ تقسیم بر صغیر کی داخلی کیفیتوں کی نمائندگی جس کامیابی کے ساتھ ناصر کاظمی نے کی ہے دوسرے کسی شاعر کے ہاں ناپید ہے۔ وہ جدید دور کے ان شاعروں میں سے ہیں جو اس یقین کے ساتھ غزل گوئی پر آمادہ ہوئے کہ ان کے باطنی اضطراب، خارجی مسائل، سچے اور کھرے خیالات کی پیش کش غزل سے بہتر اور کسی هیئت سخن میں ممکن نہیں۔ انہوں نے غزل کو عشق و محبت کے روایتی موضوعات کے چنگل سے نکالا اور اسے صحیح معنوں میں واردات قلبی کے اظہار کا وسیلہ بنایا۔ ڈاکٹر سجاد باقر رضوی اسی حقیقت کی طرف اشارہ کرتے ہوئے کہتے ہیں:

”انہوں نے تاریخی اعتبار سے غزل کا پرچم اُس وقت بلند کیا جبکہ سارے بر صغیر میں اردو شاعری کا سب سے بڑا اظہار نظموں میں ہوا تھا۔ ان کی غزلوں میں اردو غزل کی عظیم شعری روایت اس طرح رج بس گئی ہے کہ انہیں باقی شاعروں کے برعکس روایت کا نقیب کہنا چاہیے۔ فیض اور ندیم کی طرح انہوں نے بھی ایک مدت تک اردو غزل کے پیش منظر پر قبضہ جمائی رکھا اور ملک کے گوشے گوشے میں ایسی غزلیں کہی جاتی رہیں جن میں ناصر کاظمی کی جھلک واضح نظر آتی تھی۔“ (۱)

ناصر کاظمی ان معنوں میں باغی شاعر ہیں کہ انہوں نے اُس عہد میں غزل کو فکر و خیال کے اظہار کا ذریعہ بنایا جب غزل پامال صنف کے درجے تک آپنہجی تھی۔ اردو ادب میں ولین، رامبو، بادلیر اور پیلو نرودا کے رنگ میں رنگا جا چکا تھا۔ تھے۔ انہوں نے غزل کونہ صرف نیا پیرہن عطا کیا بلکہ اُس غزل کو جو ”دلی“ کی طرح بار بار اُجزتی اور آباد ہوتی رہی پہلی بار استحکام عطا کیا۔ ڈاکٹر حسن رضوی کے مطابق ”ناصر کاظمی نے ایک طرح سے غزل کی اُجزی ہوئی مانگ میں نئے سہاگ کا سیندور بھر دیا“ اور اسے پھر سے معاشرے میں با وقار مقام عطا کیا۔ ناصر کاظمی کے فنی سفر کا آغاز ۱۹۳۷ء میں ہوا تو قیام پاکستان سے قبل

گیا تھا مگر قیام پاکستان کے بعد ان کی آواز مضبوط اور لہجہ تو انہوں نے چلا گیا۔ اردو غزل کی قدیم روایت کا آخری بڑا شاعر ہونے کا اعزاز بھی انہیں حاصل ہے۔ رویت میں ارتقا پیدا کرنا اور بکھرے ہوئے قدیم رنگوں کو اپنی غزل میں ایک جا کر دینا ناصر کاظمی کا ہی اعزاز ہے۔ ان کی غزلوں میں سلاست و سادگی سهل ممتنع کی حدود کو چھوٹی نظر آتی ہے۔ وہ لکیر کے فقیر نہیں تھے انہوں نے اپنی ذہنی پرواز کی لیے نئے افق تراشے۔ ان کے ایک ایک شعر میں زندگی کے نئے نئے میلانات ملتے ہیں۔ نہ صرف موضوعات میں تنوع ہے بلکہ زندگی کے حسن کے سینکڑوں پہلو اور رنگارنگی ان کی شاعری میں ہے۔ ایسے موضوعات و مضامین کی بھی فراوانی ہے جن کی طرف اس سے قبل بہت کم توجہ کی گئی۔ ناصر نے غزل کو اپنا کرزبان میں بھی انفرادیت پیدا کی ہے۔ نامانوس، دقیق، پیچیدہ اور دور از کار تشییبات واستعارات سے اپنی غزل کا دامن محفوظ رکھا۔ سادگی، بلاغت گھرائی اور سوز و گداز ان کی غزل کے ایسے روشن پہلو ہیں جن کا ناہید قاسمی نے یوں اعتراف کیا ہے:

”ناصر کاظمی کی جدت غزل کی روایت ہی سے پہلو ہے، اس لیے ناصر اور اس کے قاری کے درمیان وہ فاصلہ کبھی حائل نہ ہوا جو آج کتنے ہی جدید شعراء اور ان کے قارئین کے درمیان حائل ہے..... ناصر کاظمی کی غزل اس حقیقت کی بلیغ مثال ہے کہ فن بظاهر سادگی کے باوجود بلیغ اور مفہوم سے مملو ہو سکتا ہے۔ غزل کو اتنا سادہ رکھ کر اتنی دور کی اور اتنی گھرائی کی باتیں کہ جانا اردو کے جدید غزل گو شعراء میں سے صرف ناصر کاظمی کا کام ہے“ (۲)

ناصر کاظمی نے جہاں ڈکشن میں جدت پیدا کی اور عمومی الفاظ و تراکیب کو معانی کے نئے لباس پہنائے ہیں وہاں موضوعات بالخصوص عشقیہ مضامین میں روایت سے انحراف کرتے ہوئے نسل نو کے مزاج کو سمویا ہے۔ محبوب کی یاد میں آہیں بھرنے اور کوچہ یار سے یہ آبرو ہو کر نکلنے کے روایتی موضوعات محبت کے بجائے ہمیں ان کے ہاں محبوب کی پرستش کے ساتھ ساتھ اُس کے نام سے وحشت بھی ملتی ہے۔ روایتی شاعری میں وصل یار کی شدید آرزو ہے اور دل نا شکیبا کو قرار قربت یار سے حاصل ہوتا ہے جبکہ ناصر پہ یہ

قیامت بھی گزرتی ہے کہ:

ہوتی ہے تیرے نام سے وحشت کبھی کبھی  
برہم ہوئی ہے یوں بھی طبیعت کبھی کبھی  
تیرے قریب رہ کے بھی دل مطمئن نہ تھا  
گزری ہے مجھ پہ یہ بھی قیامت کبھی کبھی  
کچھ اپنا ہوش تھا نہ تمہارا خیال تھا  
یوں بھی گزر گئی شب فرقہ کبھی کبھی  
کیسی گردش میں اب کے سال پڑا  
جنگ سر سے ٹلی تو کال پڑا  
تجھ سے مل کر بھی دل کو چین نہیں  
درمیان پھر وہی سوال پڑا

لیکن یہ بھی حقیقت ہے کہ ناصر روایت سے انحراف کے ساتھ ساتھ ماضی کی قدروں کے  
پرستار بھی ہیں۔ سلطانہ مہر کے بقول

”اُردو شاعری میں نئی تشبیہات اور استعاروں کی کمی کی وجہ بتاتے ہوئے اُن کا  
کہنا تھا کہ ہم ابھی تلک دقیا نویسیت کا شکار ہیں۔ اُردو کو اس وقت جدید شاعری کی  
ضرورت ہے چنانچہ شمشیر، تیر و تنفس اور نشان حیدر جیسی اصطلاحات کی جگہ نئے  
استعاروں کا استعمال جب ہی عام ہو سکے گا جب ہم ماضی کی قدروں سے استفادہ کریں  
گے۔ کیونکہ ماضی کے بغیر مستقبل کا تصور ممکن نہیں۔“ (۳)

ناصر کی شاعری کے سلسلہ میں یہ بات مثل کی طرح مشہور ہو چکی ہے کہ وہ  
میر تقی میر سے یہ حد متأثر تھے اور اُن کے کلام میں میر کارنگ نمایاں ہے۔ مگر یہ حقیقت  
بھی اپنی جگہ موجود ہے کہ ناصر کاظمی نے ”انبالہ“ سے ”لاہور“ ہجرت کی تھی انتقال  
آبادی کے اس عمل میں ہونے والی قتل و غارت کے وہ عینی شاہد ہیں۔ اس لیے اُن کے ہار  
اُداسی، غم اور احساس محرومی نسبتاً زیادہ ہے۔ مگر میر کی طرح ناصر کو بھی صرف

مایوسی، غم، اداسی اور هجرت کے تناظر میں پڑھنا و سمجھنا اور ان کے کلام میں پائے جانے والے امید و نشاط، اور فرحت و انبساط کے عناصر کو نظر انداز کر دینا قرین انصاف نہیں کیونکہ ناصر اداسی میں اطمینان اور غم میں خوشی کے پہلو نکالنے میں اپنی مثال آپ ہیں۔ جہاں تک ناصر کاظمی کی غزل میں پائی جانے والی هجرت، اداسی، محرومی اور غم کا تعلق ہے تو اس حقیقت سے کسی طور انکار نہیں کہ ۱۹۴۷ اور اس کے کچھ عرصہ بعد کے شعری سرمائی میں هجرت اور فسادات مرکزی موضوع رہے ہیں۔ دیگر تمام اصناف سخن کے مقابلے میں غزل ہی هجرت کے دوران ہونے والی غارت گری و درندگی، انفرادی و اجتماعی درد و کرب کی ترجمانی و عکاسی کر سکتی تھی۔ اگرچہ کچھ شعرانے آزاد اور نشری نظموں اور ادیبوں نے کہانی، افسانوں اور ناولوں میں اُس ماحول کی کربناکیوں کو داخلی شعور کے ساتھ موضوع بنایا ہے مگر جشن آزادی کے ساتھ ساتھ تیرگیوں اور ملگچی فضا میں شکستہ و پامال آرزووں کی عکاسی غزل میں تعزز کے ساتھ ہوئی ہے نشو نظم میں اُس کی نظیر نہیں ملتی۔ ڈاکٹر انور صابر کے نزدیک:

”اس تغیر آشنا دور (۱۹۴۷-۴۸) کی غزل میں هجرت اور انسانیت کش فسادات، قدروں کی پامالی، شہروں کی ویرانی، غریب الوطی، تشدد پسندی، زیان کاری، انسانیت کی زیوں حالی، انسانی لے بسی، اور مایوسی کے تجربات و مشاهدات اور تاثرات کبھی آپ بیتی اور کبھی جاگ بیتی کے مرقعے نظر آتے ہیں“-(۴)

لہذا ڈکھ، مایوسی، اداسی، محرومی اور افسردگی ہمیں اُس عہد کے ہر شاعر کے کلام میں ضرور ملتی ہے مثلاً:

کبھی جن کے خواب دیکھئے تھے، کھاہ ہیں وہ سویرے  
وہی روشنی کی حسرت وہی تھے بہ تھے اندهیرے (ادیب سہارنپوری)  
پھر بھیا نک تیرگی میں آگئے  
ہم گھر بجنے سے دھوکا کھا گئے

کس تحلی کا دیا ہم کو فریب  
 کس دھنلکے میں ہمیں پہنچا گئے  
 (احمد ندیم قاسمی)

سازِ حیات ساز شکستہ ہے ان دنوں  
 بزمِ خیالِ جنت ویران ہے آج کل  
 ڈل کی جراحتوں کے کھلے ہیں چمن چمن  
 اور اسی کا نام فصلِ بھارا ہے آج کل (حگر مراد آبادی)

کاروانوں میں شورِ منزل تھا  
 آئی منزل تو سب نے ہاتھ ملے  
 صبحِ نو کے گجر کو کیا معلوم  
 گھٹ گھٹے کتنے زمزموں کے گلے (احسان دانش)

مندرجہ بالا امثال سے واضح ہو جاتا ہے کہ تقسیمِ ہند کے بعد انتقالِ آبادی کے دوران ہونے والی درندگی نے ہر شخص کو متاثر کیا البتہ ناصر اپنی حسا سیت کے باعث ایک مدت گزرنے کے باوجود نہ بہلا سکے۔ حیرت اس امر پر ہے کہ نہایت معتبر ناقدین نے بھی اُس عمومی رائے کو تقویت دی اور ناصر کاظمی کے کلام میں ہجرت، ڈکھ اور اُداسی کو میر کے ساتھ ہی ملا یا ہے۔ ڈاکٹر سید عبداللہ نے تو ناصر کاظمی کی شهرت و مقبولیت کا سبب ہی میر کے اندازِ سخن کی پیروی قرار دیا ہے وہ لکھتے ہیں:

”۱۹۴۷ سے پہلے کی غزل جہاں نظم کے اثرات سے مغلوب ہوتی گئی تھی، ۱۹۴۷“  
 کے بعد کی غزل اپنی اصلی روایتوں اور اپنے اصلی مزاج کی طرف لوٹتی نظر آتی ہے۔  
 کے درد انگیز حوادث نے الٰم کا جو گھرا احساس پیدا کیا اُس کے زیر اثر میر تقی میر کارنگ پھر سے مقبول ہوا۔ ناصر کاظمی، اعجاز بٹالوی، ابنِ انشا اور بعض دوسرے شاعروں نے میر کے لهجے اختیار کیے جو حالات وقت کے خاصے کے مطابق معلوم ہوتے ہیں ترقی پسند غزل گوؤں

نے بھی غزل اور غزل کی ایمائیت سے فائدہ اٹھایا۔ اقبال نے غزل کو حقائق کے اظہار کا وسیلہ بنایا۔ ۱۹۴۷ سے پہلے اور بعد فیض نے غزل میں درد دل کو دردانسانیت سے ملا�ا۔ بعد میں یہ لے عام ہو گئی اور بعض دوسرے شعرانے بھی غزل میں اجتماعی مسائل بیان کیے لیکن بعض شعرانے غزل کے مرکزی اور روایتی لہجے اور مضمون کو برقرار رکھا۔ مثلاً حقیقی نے غزل کی شیرین زبان پھر زندہ کی اور تغزل کا وہ رنگ چمکایا جو ان کی غزل کو طرزِ اساتذہ کے قریب لے جاتا ہے..... بعض لوگوں نے غالباً کا انداز بھی اپنانے کی کوشش بھی کی مثلاً فضلی اور باقی صدیقی۔ اسی طرح ناصر کاظمی نے میر تقی میر کے انداز میں کامیابی حاصل کی۔<sup>(۵)</sup>

#### فتح محمد ملک کے مطابق:

”نقیم کے فوراً بعد کے دور کے غزل گو شعرا کے ہاں بھی اپنے عہد کا اجتماعی غم و الٰم اور انتشار جھلکتا نظر آتا ہے۔ اُس دور کے ناصر کاظمی کے اشعار میں ان کے انتہائی شخصی لہجے کے باوجود اجتماعی زندگی کے درد و کرب اور رنج و الٰم کی زیرین رو جاری محسوس ہوتی ہے۔ جو میر کی شاعری کا خاصاً قرار دی جاتی ہے۔ یہ رنگ میر تقیم کے بعد اتنا مقبول ہوا کہ بقول ناصر کاظمی ”میر کے زمانے کی رات ہمارے زمانے کی رات سے آ ملی ہے“<sup>(۶)</sup>

نظیر صدیقی نے تو میر تقی میر کی پیروی کو ناصر کاظمی کا روحانی علاج قرار دیا ہے اس ضمن میں یوں کہتے ہیں:

”۱۹۴۷ اور اس کے بعد کے شعرا میر کی طرح ایک پر آشوب دور اور تھڈیبی بحران سے گزرے، اس لیے دونوں کے تجربات میں بڑی مماثلت تھی جس نے میر پرستی کی شکل اختیار کر لی۔ معلوم نہیں نفسیاتی اعتبار سے یہ توجیہ کہاں تک صحیح ہے لیکن اس میں شک نہیں کہ ۱۹۴۷ کے الیمنی میں جو لوگ جسمانی زخموں کی تاب نہ لا کر مر گئے اور جو بچ رہے انہیں اپنے روحانی زخموں کا علاج میر ہی کے بھاں نظر آتا ہے۔“<sup>(۷)</sup>

مذکورہ بالا ناقدین فن کے برعکس کچھ ایسے بھی ہیں جو ناصر کو میر سے الگ

نئے اور جوان جذبوں کا شاعر قرار دیتے ہیں۔ انہیں ناصر کی اُداسی ماحول کا اثر معلوم ہوتی ہے۔ ناصر انہیں اُداسی کے بعد پر اُمید بھی نظر آتا ہے۔ ڈاکٹر سعیل احمد خان کے مطابق:

”ناصر کی شاعری پر لکھے گئے نئے مضامین زیادہ تر ناصر کاظمی کی شاعری میں اپنی پسند کا ناصر کاظمی تلاش کرنے کی کوششیں ہیں۔ وزیر آغا، جیلانی کامران، سجاد باقر رضوی، احمد ندیم قاسمی اور دوسرے بہت سے اصحاب کی طویل اور مختصر تنقیدی تحریروں میں یہی رجحان کار فرمان نظر آتا ہے۔ جہاں ناصر کے پرانے نقادوں کے مذاخ اس حقیقت کو فراموش کرتے رہے کہ اچھا شاعر تمام عمر ایک ہی مقام پر کھڑا نہیں رہتا، وہاں نئے نقاد اس بات کو ماننے سے گریزان نظر آتے ہیں کہ ناصر کاظمی کے ذہن کی ساخت اُن کے ذہن سے علیحدہ تھی، ان مضامین میں ناصر کاظمی کو کسی طرح اپنے فکری دائیے میں لے آئے کی بے تابی یوں چھلکتی ہے جیسے کوئی چھت پر کھڑا کبوتر کو گھیر کر اپنی چھت پر بٹھانے کی کوشش میں مصروف ہو۔“ (۸)

پروفیسر ڈاکٹر ساجد امجد اپنے ڈاکٹریٹ کے مقالے ”اردو شاعری پر برصغیر کے تہذیبی اثرات“ میں لکھتے ہیں کہ ”ناصر نے میر کی پیروی ضرور کی مگر تقليد نہیں کی۔“ انہوں نے اس امر کا اعتراف کیا ہے کہ اُنکی غزل کی روشنی حال کی سڑکوں پر بکھیرتی نظر آتی ہے۔ انہوں نے غزل کے تنوع کا ثبوت دیا اور کچھ بدلنے سے بال بنانے تک کے عمل کو غزل بنا دیا۔ زندگی سے اسی محبت آمیز رویے نے اُسے قتوطی یا مردم بیزار نہیں بننے دیا۔ اُس نے زندگی اور زندگی کے عالم سے منہ نہیں مورزا۔ ناکامیوں نے اسے زندگی سے فرار پر آمادہ نہیں کیا۔ ڈاکٹر ساجد امجد کے مطابق:

”صرف ماضی میں گم ہو جانا ناصر کا مقدر نہیں اُس نے اچھے دنوں کے خواب بھی دیکھی ہیں لیکن یہ خواب لا یعنی یا انتقامی نوعیت کے نہیں۔ نهایت مثبت اور اُمید افزا ہیں جو حوصلے اُمید اور صبر کا اشارہ کرتے ہیں“ مثلاً یہ بجا کہ آج اندھیرا ہے ذرا رُت بدلنے کی دیر ہے جو خزان کے خوف سے خشک ہے وہی شاخ لائے گی بر لگ و بار

رہ نورد بیان غم صبر کر صبر کر

کاروان پھر ملیں گے بھم صبر کر صبر کر (۹)

ناصر کے کلام میں ہمیں اُداسی، دکھ اور هجرت کے موضوعات ملتے ہیں مگر  
ناصر ان لوگوں میں سے نہیں جن کا عقیدہ ہے کہ آنکھیں رونے کے لیے ہی بنی ہیں - ماضی  
کی یادوں، دوستوں کی جدائی، اپنوں کی دُوری اور دیکھ گئے مناظرِ درندگی کا اثر جوں  
ہی کچھ کم ہوتا ہے وہ محبت کے حسین نغمے الپنے لگتا ہے اور کہتا ہے:

کیا دن مجھے عشق نے دکھائی

إِكْ بَارْ جُو آئَيْ، بِهِرْ نَهْ آئَيْ

أُسْ پِيَكِرِ نَازْ كَا فَسَانَهْ

دل هوش میں آئے، تو سنائے

وَهْ رُوحْ خِيَالْ وَ جَانِ مَضْمُونَ

دل اُس کو کھاں سے ڈھونڈ لائے

آنکھیں تھیں کہ دو چھلکتے ساغر

عارض کہ شراب تھر تھرائے

مہکی ہوئی سانس، نرم گفتار

ہر إِكْ روْشْ پَهْ گَلْ كَھَلَائِ

راہوں پہ ادا ادا سے رقصان

آنجل میں حیا سے منہ چھپائی

ڈاکٹر حسن رضوی، ناصر کے کلام میں موجود ایسے ہی اُمید اور نشاط کے عناصر

کی طرف اشارہ کرتے ہوئے کہتے ہیں کہ:

”اور پھر یہ یادیں بلکہ دم خوشی کی ایک لہر سے دوسرا رُخ اختیار کر جاتی ہیں یہی

ناصر کاظمی کی اداسی، تنهائی کا وصف ہے کہ وہ دیر پا نہیں ہوتی۔ اُسے روتے روتے اگر

کوئی ہنسا دے تو وہ ہنس بھی پڑتا ہے جیسے بادلوں میں اچانک سورج چمک اُٹھے۔“ (۱۰)

ناصر کے کلام میں ہمیں حالات کے بدلنے کا مژدہ بھی ملتا ہے اور وہ نئے موسموں کا عنديہ دیتے بھی نظر آتے ہیں۔ وہ اُداسی و محرومی کے برعکس خوش گوار مستقبل کے پیامی کی صورت میں بھی ملتے ہیں مثلاً

ما یوس نہ ہو اُداس راهی  
پھر آئے گا دورِ صبح گاہی  
پھر خاک نشین اُٹھائیں گے سر  
مٹنے کو ہے ناز کج کلاہی  
انصاف کا دن فریب تر ہے  
پھر داد طلب ہے بے گناہی  
پھر اہلِ وفا کا دور ہو گا  
ٹوٹے گا طلسِ کم نگاہی

ڈاکٹر سہیل احمد خان تفہیم کلامِ ناصر کاظمی کے ضمن میں یوں رقم طراز ہیں:  
”ناصر کاظمی کے ذہن کو اُس کے اپنے تجربوں اور دلچسپیوں کے حوالے سے سمجھا جائے تو اُس کی شاعری کی ساخت کو بھی ایک نئے طریقے سے دیکھا جا سکتا ہے۔ ناصر کاظمی کا داستانوں اور حکایات سے ربط، مصور، شابسال اور شاعر لور کا سے اُس کی وابستگی محسوس کرنا، هندی شاعری اور دوہے کی روایت سے گھرا واسطہ، سور داس، میرا بائی اور کبیر کے سنگت رس سے دلچسپی، میر اور فراق سے اُس کی شیفتگی، یہ تمام وہ عناصر ہیں جو اُس کے ذاتی تجربوں میں حل ہو کرنی ٹھیک شکلیں اختیار کرتے ہیں“ (۱۱)

ناصر کاظمی کی غزلوں میں پیغامِ حیات ہے مگر عوام کی اکثریت انہیں میر کے سانچوں میں پرکھنے کی سعی لاحاصل کرتی ہے جب کہ یہ لاگ ذہن میر تقی میر اور ناصر کاظمی کے درمیان ایک واضح حدِ فاصل دیکھتے ہیں۔ اگرچہ اُداسی، درد اور ہجرت میر تقی میر اور ناصر کاظمی کے مشترکہ عناصر ہیں مگر ناصر حالات کے بدلنے سے ما یوس ہرگز نہیں ہوتا پھر یہ کہ دونوں کی ہجرت بھی متضاد حالات کے تحت ہے۔ میر حالات کے ستم رسیدہ

تھے اور هجرت پر بذاتِ خود آمادہ ہوئے تھے مگر وہ عمر بھر هجرت کو ذہنی سطح پر قبول نہ کر سکے جب کہ ناصر کی هجرت بھی ذاتی ہونے کے باوجود استحصالی قوتوں کے حور و ستم کا نتیجہ تھی۔ میر کے عہد میں مسلمانوں کی سلطنت چھن گئی تھی اور مغلیہ حکومت کا سورج گھنایا تھا جب کہ ناصر کے عہد میں نئی ملت نے نئی سلطنت کی بنادر کھبڑی تھی۔ میر کا عہد کو اگر رات کا نام دیا جائے تو ناصر کا زمانہ صبحِ روشن تھی۔ یوں ناصر کا غم میر سے مختلف ہے۔ بھی وجہ ہے کہ ان کی اُداسی دیر پا نہیں۔ اُس تھوڑی سی اُمید بھی نظر آتی ہے تو وہ یہ ساختہ کہتا ہے:

ختم ہوا تاروں کا راگ  
جاگ مسافر اب تو جاگ  
دن کا سنہرا نغمہ سن  
ابلقِ شب نے موڑی باگ

لہذا ہم دیکھتے ہیں کہ ناصر کے ہاں هجرت، اُداسی اور غم کے مضامین کے متوازی اُمید، خوشی اور نشاط کے موضوعات بھی بکثرت ملتے ہیں اور زندگی نئی معنویت کے ساتھ جلوہ گرنظر آتی ہے اس لیے یہ کہنے میں باک نہیں کہ اُمنگ، اُمید، آرزو اور جستجو ان کی غزل میں مستقل عنصر کی صورت ملتے ہیں:

دل میں اک لہر سی اُٹھی ہے ابھی  
کوئی تازہ ہو اچلی ہے ابھی  
یاد کے بے نشان جزیروں میں  
تیری آوز آ رہی ہے ابھی  
تم تو یارو ابھی سے اُٹھ بیٹھے  
شہر میں رات جاگنی ہے ابھی  
وقت اچھا بھی آئے گا ناصر  
غم نہ کر زندگی پڑی ہے ابھی

شمس الرحمن فاروقی نے بھی ”ہجر کی رات کا ستارہ“ میں ناصر کے مضامین اور خیالات کو اُس کے ذاتی خیالات قرار دیا ہے وہ لکھتے ہیں:

”میں نے کہا ہے کہ یہ خیال کہ ناصر کاظمی میر کے پیرو ہیں، اُن کے ساتھ انصاف نہیں کرتا۔ یہ بات کچھ اور نقادوں نے بھی کہی ہے لیکن وہ کائونٹر پوائنٹ کے طور پر ان کو غالب اور اقبال کے شعور حیات و کائنات کے خوشہ چیز یا کم سے کم اُن کی طرح کاشعور حیات و کائنات رکھنے والا بتاتے ہیں۔ میں نہیں جانتا کہ غالب میں شعور حیات کا وجود کیا معنی رکھتا ہے۔ اگر اس کا یہ مفہوم ہے کہ غالب اور اقبال کے کلام میں خارج کے مظاہر اور اجتماعی زندگی کا پرتو ملتا ہے تو بات صحیح ہے لیکن میرے خیال میں ناصر کاظمی کے بیان خارج کے مظاہر اور اجتماعی زندگی شاید سب سے کم اہم مرتبہ رکھتی ہو۔ ان کے کلام میں موسموں کا ذکر ضرور ملتا ہے لیکن وہ سارے موسم روح اور دل کے موسم ہیں جن کو شاعری نے وقتاً فوقتاً خارج میں کار فرما دیکھ لیا تھا۔ انہوں نے رنگ، پانی اور آواز کا ذکر کیا ہے لیکن منیر نیازی کی طرح نہیں۔ منیر نیازی پہلے خارج میں موسم کی تبدیلی محسوس کرتے ہیں پھر اُن کی داخلی واردات اُس کے لیے اندر ہی اندر تقابلی تلازمی خلق کرتی ہے“ (۱۲)

ناصر کاظمی کا اپنا ایک نظریہ ہے فن ہے جسے انہوں نے انتظار حسین سے مکالمہ کے دوران بیان کیا تھا اُن کا کہنا ہے کہ ”اچھا لکھنے کا مطلب ہے کہ اپنا لکھئے۔ ایک شاعر کے شعر کو سن کے کچھ دیر آپ کو کسی اور کا شعر یاد نہ آئے، بس بھی اچھا لکھنا ہے۔ اگر میرا شعر سن کر تمہیں غالب کا شعر یاد آجائے تو جیسے ہاتھی کے پانوں کے نیچے چیونٹی کا ہوتا ہے، وہی حال میرا ہو گا۔“ (۱۳)

مختصر یہ کہ ناصر نے اُمید اور اچھے دنوں سے اپنا ناتاجوڑا، انصاف اور خوشی کا یقین دلا یا، آئین جہاں کے بدلنے، خاک نشینوں کے جاگنے اور نازِ کج کلاہی کے منٹے کی نوید دی ہے۔ کیفیتِ ملال کے ساتھ رoshn مستقبل کے امکانات اُس کی شاعری میں ہیں۔ اُس کے ہادیم اور غم، حالات اور هجرت کے اثرات ہیں کیوں کہ کوئی بھی تخلیق کار اپنے معاشرے

سے الگ نہیں رہ سکتا۔ ناصر نے هجرت اور اس عمل کے دوران ہونے والی درندگی بھی دیکھی تھی آٹک اور خون کا دریا عبور کیا تھا سقوطِ مشرقی پاکستان کاالمیہ بھی ان کے سامنے تھا۔ اس تمام کے باوجود ناصر کے اندر کا خوب صورت انسان زندہ رہا جو نہی خارج کی گرفت ڈھیلی پڑتی ہے باطن میں زندگی پھوٹنے لگتی ہے۔ وہ محبت کے سریلے گیت اور امیدِ نشاط کے دل فریب نغمے اپنے لگتا ہے۔ ضرورت اس امر کی ہے کہ ناصر کو ناصر کی سطح پر آ کر پڑھا اور سمجھا جائے۔ چونکہ هجرت اور تقسیم کے عوامل سے اُس عہد کا کوئی بھی شاعر اپنا دامن بچا نہیں سکا لہذا ناصر کو صرف هجرت اور اُداسی تک محدود کر دینا اور اُس کی شاعری رنگ میر قرار دینا قرینِ انصاف نہیں۔ امید اور نشاط کے بہت سے حوالے ناصر کے کلام میں موجود ہیں۔ برگ نے، دیوان، پہلی بارش، اور نشاطِ خواب کی شاعری رنگا رنگ پہلوں کا گلدوستہ ہے جس میں ہر نوع رنگ اور قسم پہلوں ہیں اور ہر پہلو اپنی رنگت، ممہک اور جاذبیت میں یہ مثال ہے اس لیے ناصر کا یہ اعتراف بجا ہے کہ:

ڈھونڈیں گے لوگ مجھے کو ہر محفلِ سُخن میں  
ہر دور کی غزل میں میرا نشان ملے گا

### ماخذ و ذرائع:

- ۱: سجاد باقر رضوی ڈاکٹر، ”معروضات“ پولیمر پبلی کیشنز، لاہور ۱۹۹۰، ص ۱۶۸
- ۲: ناهید قاسمی، ”ہر دور کی غزل میں میرا نشان ملے گا“ مشمولہ مضمون ”فنون“ شمارہ ۲۵، نومبر دسمبر ۱۹۸۶، ص ۱۷۶
- ۳: سلطانہ مہر، ”سخنور“ ادارہ تحریر کراچی، ۱۹۸۹، ص ۳۹۱
- ۴: انور صابر ڈاکٹر، ”پاکستان میں اردو غزل کا ارتقا“ مغربی پاکستان اردو اکیڈمی ۱۷۹۳ ایپونچھ رود سمن آباد لاہور ص ۱۷۷
- ۵: سید عبدالله ڈاکٹر، ”اردو ادب“ (۱۸۵۷ تا ۱۹۶۶) مکتبہ خیابان ادب لاہور، ۱۹۶۷، ص ۲۱۶، ۲۱۷

- ۶: ملک فتح محمد، ”تعصبات“ سنگ میل پبلی کیشنر لاهور، ۱۹۹۱، ص ۱۵۸
- ۷: نظیر صدیقی، ”جديد اردو غزل ایک مطالعہ“ گلوب پبلشرز لاهور، ۱۹۸۴ ص ۲۱۵
- ۸: سهیل احمد خان ، مشمولہ مضمون ”ہجر کی رات کا ستارہ“ (مرتبہ) احمد مشتاق، ص ۱۶۹
- ۹: ڈاکٹر ساجد امجد پروفیسر، ”اردو شاعری یہ برصغیر کے تھہذیبی اثرات“ الوقار پبلی کیشنر لاهور، ۲۰۰۳، ص ۵۱۱
- ۱۰: حسن رضوی ڈاکٹر، سنگ میل پبلی کیشنر لاهور، ۱۹۹۶، ص ۲۱۲
- ۱۱: سهیل احمد خان ، مشمولہ مضمون ”ہجر کی رات کا ستارہ“ (مرتبہ) احمد مشتاق، ص ۸۸۱، ۱۸۷
- ۱۲: شمس الرحمن فاروقی، مشمولہ مضمون ”ہجر کی رات کا ستارہ“ (مرتبہ) احمد مشتاق، ص ۱۵۲
- ۱۳: ناصر کاظمی، ”حشک چشمی کے کنارے“، انٹرو یو انتظار حسین، ص ۷۹۳

## راشد کی شاعری میں مغایرت کا تصور

ڈاکٹر نوپیر حسین

ایسو سی ایٹ پروفیسر

اسلامیہ کالج ریلوے روڈ لاہور

### خلاصہ:

راشد کی شاعری کے مطالعہ سے معلوم ہوتا ہے اس کے ہان زندگی سے فرار، ہستی رائیگاں، مغایرت اور اجنبیت کا تصور ابھرتا دکھائی دیتا ہے۔ وہ دنیا تو دنیا آخرت کے حساب سے بھی فرار کا متمنی ہے۔ ان کے ہان اتنی اجنبیت ہے۔ کہ انہوں نے اپنے ایک مجموعے کا نام ہی ”ایران میں اجنبی“ پسند فرمایا ہے۔ ”دریچے کے قریب“ اور ”خودکشی“ ارض مشرق کے حوالے سے پیدا ہونے والی یاسیت کا اظہار ہے۔ راشد کی شاعری میں مغایرت کا جو تصور ابھرتا ہے، وہ مغایرت اور اجنبیت ہمارے معاشرے میں مختلف صورتوں میں سرایت کر چکی ہے۔

### کلیدی الفاظ:

راشد، مغایرت، ایران میں اجنبی، دریچے کے قریب۔

ہمارے نقادوں نے مختلف شاعروں کی تفہیم کے لئے مختلف انداز اپنائے ہیں۔ بعض نقاد کسی شاعر پر لکھتے ہوئے اس کی ذاتی زندگی، اس کے ماحول اور اس عہد کا کہوج لگاتے ہیں۔ ہمارے ہان کسی شاعر یا ادیب پر لکھے جانے والے بھی۔ ایچ۔ڈی کے مقالات بھی

اسی نوعیت کے ہوتے ہیں۔ پہلا حصہ شاعر ادیب کی شخصیت اور سوانح کا احاطہ کرتا ہے اور بقیہ حصہ اس کے فن کا۔ ایک لحاظ سے یہ طریقہ درست بھی ہے۔ مسئلہ اس وقت بتتا ہے، جب ہر شاعر یا ادیب کی تفہیم کے لیے اس کو فارمولہ بنالیا جائے۔ بابا جی اشفاق احمد (مشہور افسانہ نگار اور ڈرامانگار) اکثر فرمایا کرتے تھے کہ اللہ تعالیٰ ہمیں آسانیاں عطا فرمائی اور آسانیاں تقسیم کرنے کی توفیق دے۔ ہمارے بعض نقاد بُقراط اور سُقراط ہیں اور وہ صرف بُقراطوں اور سُقراطوں کے لیے لکھتے ہیں۔ ہمارے ہاں ایک اور چیز بڑی شد و مد سے وقوع پذیر ہو رہی ہے کہ کسی شاعر پر لکھا جائے تو توصیف و تعریف کے علاوہ اور کچھ نہ لکھا جائے۔ تقریباتی تنقید کا چلن عام ہو گیا ہے۔ اسے سطحی یا وقتی تنقید کھا جاتا ہے۔ اسے گزارے یا ڈنگ ٹپاؤ قسم کی تنقید کے نام سے بھی موسوم کیا جا سکتا ہے۔ اچھی تنقید تو وہی ہوتی ہے، جب نقاد کا ہر جملہ قاری کے علم میں اضافہ کرے، اسے تخلیق جیسی مسرت سے ہم کنار کرے۔ یہ تنقید اسی وقت ہی معرض وجود میں آسکتی ہے جب نقاد شاعر کے متن کا عمیق مطالعہ کرے۔

میں نے جب بھی راشد کی شاعری کا مطالعہ کیا ہے، اس کے ہاں مجھے زندگی سے فرار، ہستی رائیگان، مغائرت اور اجنبیت کا تصور ابھرتا دکھائی دیتا ہے۔ سب سے پہلے تو اس کی شاعری میں مذهبی حوالے سے فرار موجود ہے، جس کی بہت سے لوگوں نے کم یا زیادہ نشان دھی کی ہے۔ نذر محمد سے ن.م بننے میں بذاتِ خود فرار کی کیفیت پنهان ہے۔ راشد کی میّت سوزی کے واقعے سے بھی ان کی سائیکی کا یہ راز افشا ہوتا ہے کہ وہ تو دنیا تو دنیا، آخرت کے حساب سے بھی فرار کا متمنی ہے۔ جہاں تک اجنبیت کا تعلق ہے تو ان کے ہاں اتنی اجنبیت ہے کہ انہوں نے اپنے ایک مجموعے کا نام ہی ”ایران میں اجنبی“ پسند فرمایا۔

وزیر آغا اپنے مضمون ”ن.م راشد کی یاد میں“ میں میراجی کی اجنبیت کے حوالے سے

رقم طراز ہیں:

”اپنے معاشرے میں راشد ایک اجنبی ہے بلکہ اسے اردو نظم کے پہلے آٹھ سائیڈر کا نام ہی اس بات کا ثبوت ہے۔ یہ اجنبی جب وطن سے باہر جاتا ہے تو وہاں بھی خود کو اجنبی

محسوس کرتا ہے۔ راشد کا شعری مجموعہ ”ایران میں اجنبی“ کا نام ہی اس بات کا ثبوت ہے۔ اس نے زندگی کا ایک طویل عرصہ امریکا میں بسر کیا لیکن اس خطہ ارض کو بھی اپنا نہ سکا۔ جب راشد کا سلسلہ ملازمت ختم ہو گیا تو اس کے لیے یہ فیصلہ کرنا انتہائی مشکل ہو گیا کہ وہ کس ملک میں سکونت اختیار کرے۔ پاکستان یا ترا کے ایک موقع پر راشد صاحب سے ملاقات ہوئی تو وہ ایک عجیب سے تذبذب میں تھے، کہنے لگے: ”جی چاہتا ہے اسلام آباد میں سکونت کرلو۔ بیوی اٹلی میں رہنا چاہتی ہے، انگلستان بھی کوئی بُری جگہ نہیں۔ بہر حال کہیں بھی رہ پڑیں، اس سے کیا فرق پڑتا ہے۔“ (۱)

ان باتوں سے یہ بات عیاں ہوتی ہے کہ راشد پرندوں کی طرح آزاد تھے۔ ان کا اپنے معاشرے اور وطن سے دور ہونا اور مختلف ممالک میں قیام کرنا انھیں ایک آزاد روح کے درجے پر فائز کرتا ہے۔ ورنہ دلی کی گلیاں چھوڑنا کون سا آسان کام ہے! راشد کی نظم میں جو کشادگی نظر آتی ہے، وہ انسان کے وجود پر غور و فکر کرنے سے پیدا ہوتی ہے اور یہ تدبر و تفکر راشد کے حصے میں صرف دربداری، مسافرت اور اجنبی خطوط میں گھومنے پھرنے سے آیا ہے۔

ہماری بِرِ صغیر کی مٹی میں غزل کا پودا بہت جلد پروان چڑھتا ہے۔ ذرائم کی ضرورت ہوتی ہے۔ ہم لوگوں پر میر و غالب اور دیگر غزل گو شاعروں کا ایک جادو سا غالب ہے۔ اس جادو سے نکلنا کوئی آسان کام نہیں۔ جب راشد جیسا شاعر اجنبی دیسون کی خبر اجنبی صنف میں لائے گا، اپنا Content نیا لائے گا، زبان نئی تخلیق کرے گا، پہلے والے Tabos اور ٹوٹم تورے گا تو اس کے ذہن اور اس کے خیال کا ہم سفر بننے میں دو چار نہیں، زیادہ مقاماتِ آہ و فغان سے دو چار ہونا پڑے گا۔ یہ عام تجربے کی بات ہے کہ کسی خاندان کا کوئی فرد بسلاسلہ تعلیم و ملازمت شہر میں آکر اکٹھا بس جاتا ہے۔ اس کے بال بچے بھی اس کے ساتھ رہتے ہیں لیکن اس فرد کے والدین اس کے پاس شہر میں نہیں آتے۔ وہ گاؤں کی کھُلی فضا اور کشادہ اور سادہ ماحول کو چھوڑنا پسند نہیں کرتے۔ اگر انھیں بہ امرِ مجبوری دو چار دن کے لیے شہر میں آنا پڑے تو وہ گھہن محسوس کرتے ہیں۔

جهاں تک راشد کا زندگی سے فرار اور اس سے دور بھاگنے کا تعلق ہے تو ان کی نظم

”رقص“ اس کی بہترین مثال ہے۔ یہ سطور دیکھئے:

اے مری ہم رقص مجھے کو تھام لے  
زندگی سے بھاگ کر آیا ہوں میں  
ڈر سے لرزاد ہوں کھیس ایسا نہ ہو  
رقص گہ کے چور دروازے سے آکر زندگی  
ڈھونڈ لے مجھے کو، نشان پالے مرا  
اور جرم عیش کرتے دیکھ لے  
اسی نظم میں آگے چل کر راشد کہتے ہیں:

زندگی میرے لیے  
ایک خونیں بھیڑے سے کم نہیں

رقص یوں تو انبساط و مسرت کی عملی شکل ہے، لیکن راشد مسرت کے ان لمحات میں بھی زندگی کی ان گُلفتوں اور مشکلوں کے بارے میں سوچ رہا ہے، جو زندگی کی کو کھ سے جنم لیتی ہیں۔ راشد زندگی کی خوب صورتیوں اور رعنائیوں کی تھے میں چھپی پریشانیاں عیاں دیکھ رہا ہے، لیکن انسانی نفسیات کے تحت وہ کچھ اچھا چاہتا ہے اور اپنے آپ کو فریب دیتے ہوئے بظاہر آنکھیں موند کر اس خواہش کا اظہار کرتا ہے کہ ہر دکھ اور تکلیف اس سے دور ہو جائے۔ مراد یہ کہ شاعر حقیقت سے آنکھیں نہیں چراتا۔

نظم ”خودکشی“ میں راشد فراریت کی انتہا تک پہنچ جاتے ہیں:

میرا عزم آخری یہ ہے کہ میں  
کُود جاؤں ساتویں منزل سے آج  
آج میں نے پالیا ہے زندگی کو بے نقاب

ناقدین نے راشد کی اس فراریت کو منفی رویہ قرار دیا ہے اور راشد کی ایسی نظموں کو ان کو سوانح حیات سے جوڑ کر دیکھا ہے۔ کسی معاشرے میں روزانہ خودکشی کے نہ جانے کتنے واقعات ہوتے ہیں۔ اگر کسی واقعے کو شاعر ”میں“ الباس پہنا دے تو اس کا مطلب

یہ نہیں کہ شاعر اپنی زندگی سے تنگ آچکا ہے اور خودکشی پر مائل ہے۔ راشد اس ضمن میں جواب دیتے ہیں:

”جہاں تک فرار اور شکست خورده ذہن کا تعلق ہے۔ اس کی مثال میں دو چار نظموں سے زیادہ پیش نہیں کی گئیں۔ حالانکہ صحیح بات یہ ہے کہ ان نظموں میں بھی فرار اور شکست خورده ذہنیت کی پرده دری کی گئی ہے۔ پرده پوشی نہیں۔ کسی گناہ کا ذکر کرنا اور اس میں شریک ہونا متراوٹ نہیں۔“ (۲)

یہ بھی کہا جاتا ہے کہ خودکشی کے بارے میں اظہارِ خیال کرنے والا اور دھمکی دینے والا حقیقی طور پر زندگی سے پیار کرنے والا ہوتا ہے۔ شاعر پر مختلف اوقات میں مختلف خیالات طاری ہوتے ہیں۔ راشد کے ہاں زندگی سے فراریت نظر آتی ہے لیکن یہ زندگی کی بدھیتیوں کے حلاف احتجاج کی بھی ایک شکل ہو سکتی ہے۔

نظم ”خودکشی“ میں معاشی مغایرت کا تصور بھی موجود ہے۔ میرا جی اس نظم کے استعاروں پر غور کرتے ہوئے لکھتے ہیں:

”دیوار تو ظاہر ہو چکا کہ فائلوں کا انبار ہے۔“ کوڈ جاؤں ساتویں منزل سے بھی۔ ساتویں منزل سے کیا مراد ہے؟ کیا یہ دفتر کی عمارت ہے جس کی ساتویں منزل میں کلرک کام کرتا ہے۔ ایک شک گرتا ہے کہ یہ منزليں عمارت کی نہیں۔ اس کلرک کے دورانِ ملازمت کی منزليں ہیں۔ میرا عزم آخری یہ ہے کہ میں، کوڈ جاؤں ساتویں منزل سے بھی۔ بھاں لفظ ”بھی“ سے اس شک کا سراغ ملتا ہے۔ یعنی بھاں پہنچ کر شاعر یا وہ کلرک یہ دیکھتے ہوئے بھی عزم آخری کر لیتا ہے کہ سات سال کی محنت اور دنیوی ترقی کو چھوڑ دے۔ اس صورت میں خودکشی محض ملازمت سے استعفا بن جاتی لیکن پھر ”خودکشی“ عنوان کیوں، ملازمت سے استعفا بھی تو ایک طرح کی ”خودکشی“ ہی ہے۔ اقتصادی خودکشی۔“ (۳)

شاعر حساس ہوتا ہے۔ اسے نہ جانے کتنے غم دیمک کی طرح چاٹتے رہتے ہیں۔ مجید امجد نے مزدور دوشیزہ کو اینٹیں ڈھوتے دیکھا ہے:

چمکتی دھوپ میں مزدور دوشیزہ کو رستوں پر  
کڑکتے کوڑوں کی چھاؤں میں اینٹیں ڈھوتے دیکھا ہے

مجید امجد کشمکشِ روزگار میں دم گھٹنے کا تذکرہ یوں کرتے ہیں:

دن گٹ رہے ہیں کش مکشِ روزگار میں

دم گھٹ رہا ہے سایہ ابر بہار میں

طلوع فرض کا یہ بند دیکھئے:

وہ اک اندھی بھکارن لڑکہ رائی

کے چوراہے کے کھمبے کو پکڑلے

صادے راہگیروں کو جکڑلے

یہ پھیلا پھیلا، میلا میلا دامن

یہ کاسے، یہ گلوئے سورانگیز

میرا دفتر، میری میسیس، میرا میز

نظم ”خودکشی“ کے حوالے سے میرا جی نے جو تجزیہ کیا ہے، وہ ایک کلرک کی معاشی حالت کے حوالے سے کیا ہے۔ مجید امجد کی مندرجہ بالا نظموں کا ایسا تجزیہ کیا جائے تو بات سمجھی میں آ جاتی ہے۔ کہ مجید امجد نے نظم میں مزدور، دوشیزہ اندھی بھکارن اور شاعر کی دفتری زندگی کی جو تصویریں دکھائی ہیں، وہ عام نظر آتی ہیں۔ راشد کی نظم علامتی نظم ہے۔ میرا جی کے تجزیے سے بہت سے سوالات ذہن میں ابھرتے ہیں۔ سب سے پہلا سوال جو ذہن میں آتا ہے کہ یہ کلرک کس ملک میں ملازمت کرتا ہے؟ پاکستان میں کلرک کی مالی حالت قابل رحم ہے۔ وہ گزاروں کرنے کے لیے رشوت لینے پر مجبور ہو جاتا ہے۔ ہمارے ہاں کلرک طبقے کے علاوہ کارخانوں اور ملووں کے مزدوروں اور بڑی مارکیٹوں میں دکانوں میں کام کرنے والے یہ شمار لوگ ایسے ہیں جن کی تباہیں اتنی قلیل ہیں کہ اہل و عیال کے اخراجات پورے کرنا تو درکنار، اکیلے آدمی کے اخراجات پورے نہیں ہوتے۔ گذشتہ پندرہ یوں سال میں ہمارے ملک میں معاشی حالات سے تنگ آکر خودکشیان کرنے والوں کی تعداد میں بے حد اضافہ ہوا ہے۔ پاکستان بننے کے بعد جس شخص کو کلرکی یا کسی اور محکمے میں ملازمت مل جاتی تھی، اس کی اچھی خاصی گزاروں کے اخراجات ہو جاتی تھی۔ اگر کوئی

شخص بیرونِ ملک چلا جاتا اور اسے کلرکی یا کوئی اور چھوٹی موٹی ملازمت مل جاتی تو وہ خوش حال ہو جاتا۔ راشد کی نظم ”خودکشی“ سے کسی کلرک کی ایسی کھانی سامنے نہیں آتی، جیسی غلام عباس نے اپنے افسانہ ”کتبہ“ میں پیش کی تھی۔ ن۔ م راشد اس بھری دنیا میں رہتے ہوئے اس دنیا میں مس فٹ ہے۔ وہ اس دنیا میں اجنبی ہے اور یہی مغایرت اسے اس دنیا کو چھوڑنے پر اکساتی ہے۔

راشد کی شاعری میں یاسیت، مغایرت اور احسانِ کمتری جنگ عظیم کے بعد کے حالات سے پیدا ہوتا ہے۔ راشد کو مشرق کا تنزلِ دکھائی دیتا ہے۔ بل کہ اسے ارضِ مشرق کی موت نظر آتی ہے۔ کرشن چندر اس حوالے سے لکھتے ہیں:

”راشد کی شاعری میں اس اعصابی تکان، ذہنی جمود، شکستہ ایمان اور حد سے بڑھے ہوئے احسانِ کمتری کا پتا ملتا ہے، جو صدیوں سے ارضِ مشرق پر طاری ہے۔ راشد سمجھتا ہے کہ اب اس بیمار کے اچھا ہونے کی کوئی امید نہیں۔ اسے اب مر ہی جانا چاہیے۔ مرنے کی یہ خواہش جو مشرقی روح کی مٹتی ہوئی زندگی کا عکسِ لطیف ہے، راشد کی شاعری میں بار بار آتی ہے۔ راشد کو مشرق کی موت ناگزیر نظر آتی ہے لیکن اسے اس کا سیک سیک کر مarna بہت ناگوار ہے۔ یہ احسانِ شدید جو مشرق کے تنزلِ حیات میں ہو یادا ہے، اس کی قوتِ متخیلہ پر پوری طرح چھا گیا ہے اور بار بار کوندے کی طرح یاسیت کے کھرے میں لپکتا ہے۔“ (۱)

”دریجے کے قریب“ اور ”خودکشی“ ارضِ مشرق کے حوالے سے پیدا ہونے والی یاسیت کا اظہار ہیں۔ نظم ”خرابی“ کی یہ سطور دیکھئے:

اک تمبا نہی کہ میں  
اک نیا گھر، نئی منزل کھیں آباد کروں،  
کہ میرا پہلا مکان

جس کی تعمیر میں گزرے تھے مرے سات برس  
اک کھنڈر بنتا چلا جا رہا تھا

جہاں تک لفظ ”خرابی“ کے مفہوم کا تعلق ہے تو اس سے مراد ویران مکان، کھنڈر، قیدخانہ اور وہ زمین جس میں کاشت نہ ہو، لی جاتی ہے۔ شاعر اس دنیا کو قیدخانہ، ایک ویران مکان اور کھنڈر ہی کے نام سے موسوم کرتے ہیں۔ ڈیس۔ ایلیٹ کی مشہور نظم The Waste Land کا مفہوم بھی یہی ہے۔ مذکورہ سطور کا مفہوم یہ ہے کہ شاعر اپنے پہلے مکان میں بھی اجنبیت اور وحشت محسوس کر رہا تھا۔ غالب نے کہا تھا:

کوئی ویرانی سی ویرانی ہے  
دشت کو دیکھ کے گھر یاد آیا

ن.م. راشد کو اپنا پہلا گھر کاٹ کھانے کو دوڑتا ہے۔ جب وہ نیا گھر تعمیر کرتا ہے تو نیا گھر پہلے خرابی کے مماثل دکھائی دیتا ہے۔ اس خرابی سے شب و روز نالہ وشیون کی صدا آتی ہے۔ اس نظم میں اجنبیت تنهائی اور اداسی کو ابھارتی ہے۔ مراد یہ کہ شاعر اپنے ملک میں اجنبی ہے اور جب وہ کسی غیر ملک میں جاتا ہے تو یہ مغائرت زیادہ شدت اختیار کر جاتی ہے۔ نظم ”داشته“ کا آغاز دیکھئے:

میں ترے خندہ بے باک سے پہچان گیا  
کہ تری روح کو کھاتا سا چلا جاتا ہے  
کھو کھلا کرتا چلا جاتا ہے، کوئی الٰم زہر گدار  
میں تو اس پہلی ملاقات میں یہ جان گیا!

اس نظم میں دو کرداروں کی بے گانگی سامنے آتی ہے۔ یہ بے گانگی دونوں کی روحوں کو کھاتی چلی جا رہی ہے اور انہیں اندر سے کھو کھلا کرتی چلی جا رہی ہے۔ دونوں کردار بے گانگی کے ہاتھوں مجبور ہو کر ایک دوسرے سے آشنازی پیدا کرتے ہیں۔

راشد کی نظم ”پہلی کرن“ کی یہ لائیں دیکھئے:

کوئی مجھے کو دور زمان و مکان سے نکلنے کی صورت بتا دو  
کوئی یہ سُجھا دو کہ حاصل ہے کیا ہستی رائیگان سے؟  
کہ غیروں کی تہذیب کی استواری کی خاطر  
عبد بن رہا ہے ہمارا الہو مو میائی!

میں اس قوم کا فرد ہوں کہ جس کے حصے میں محنت ہی محنت ہے

نان شبینہ نہیں ہے،

مارکس نے کھاتھا کہ ملکیت کے تصور نے مغائرت پیدا کی ہے۔ ملکیت کا تصور ختم ہونے پر مغائرت ختم ہو جائے گی۔ اس نظم میں سرمایہ دارانہ نظام کی بھیانک شکل نظر آتی ہے۔ جس میں مزدور کو انسان ہی نہیں سمجھا جاتا ہے۔ غریب اور مجبور اقوام کے افراد سرمایہ داروں کے کارخانوں کا ایندھن بنتے ہیں اور ان کے حصے میں صرف محنت ہی محنت آتی ہے۔ انہیں زندہ رہنے کے لیے دو وقت کی روٹی بھی نصیب نہیں ہوتی۔ آج ہم اپنے دائیں دیکھیں کہ مزدوروں کے ساتھ کیسا سلوک کیا جاتا ہے۔ مزدوروں کی مجبوریوں سے فائدہ اٹھایا جاتا ہے۔ سرمایہ دار مزدور کی محنت سے اپنی تجربیات بہرتا جاتا ہے اور مزدور کے جسم سے گوشت اڑتا جاتا ہے اور اس کے چھرے کی رنگت زرد ہوتی جاتی ہے۔ غیر ممالک اور اقوام کے افراد اگر محنت مزدوری کے لیے بیرونِ ممالک چلے جائیں تو وہاں کے سرمایہ دار بھی ان کی مجبوریوں کا فائدہ اٹھاتے ہوئے ان کا استحصال کرتے ہیں۔

”اجنبی“ کے لفظ پر اگر ہم غور کریں تو راشد کی شاعری میں ایک علامت کے طور پر سامنے آتا ہے۔ وزیر آغا اپنے ایک مضمون ”بغافت کی مثال“ (ن۔ م راشد) میں اس لفظ کے حوالے سے یوں رقم طراز ہیں:

”راشد کی اس دور کی شاعری میں ’اجنبی‘ کا لفظ ایک علامت کے طور پر ابھرا ہے۔ یہ علامت دوہری معنویت کی حامل ہے۔ ایک طرف تو یہ شاعر کے ”اجنبی ستون“ کو ظاہر کرتی ہے جس نے ماضی کے بندھنوں کو توڑ لیا ہے لیکن مستقبل کے ساتھ کوئی رشته استوار نہیں کر سکا، جس کے لیے اپنے سماج میں کوئی جگہ نہیں اور جو غیر ملکی تہذیب سے بھی خود کو ہم آہنگ نہیں کر سکا۔ چنانچہ وہ اپنے ملک میں رہتے ہوئے بھی خود کو اجنبی محسوس کرتا ہے۔ دوسری طرف یہ علامت ان غیر ایشیائی قوموں کے وجود کی طرف اشارہ کرتی ہے جو ایشیا کے بدن سے خون چوسنے والی جونکوں کی طرح چمٹی ہوئی ہیں۔ اس لحاظ سے دیکھئے تو راشد کی آواز اس کے اپنے ملک کی نہیں بلکہ ایشیا کی آواز ہے اور اس

آواز میں مغرب کے استبداد کے خلاف احتجاج، سرکشی اور بغاوت سب کچھ موجود ہے۔“  
 نظم ”سومنات“ میں راشد نے اس سامراج فرنگی کی ذہنیت، حرص و ہوس، یہ  
 حسی اور ظلم و ستم کو یہ نقاب کیا ہے، جس کی نظر مفتوح علاقوں کے مادی وسائل پر ہے۔  
 یہ نظم مسلمانوں پر ہونے والی مظالم کی کھانی ہے۔ فرنگیوں کا کردار ہمیشہ سے یہ رہا ہے۔  
 ۱۶۰۰ء میں ایسٹ انڈیا کمپنی کی بنیاد کی غایت ہندوستان اور انگلستان کے درمیان تجارت  
 تھی۔ ابتدا میں پرتگالیوں کی مذاہمت نے انگریزوں کو مشکل میں ڈالے رکھا۔ بعدازں جب  
 انگریزوں نے پرتگالیوں کو شکست دی تو جہانگیر نے کمپنی کو سورت اور احمدآباد میں  
 تجارتی مراکز قائم کرنے کا پروانہ جاری کر دیا۔ دربار میں انگریزوں کا اثر و رسوخ مزید بڑھ  
 گیا۔ اس طرح ایسٹ انڈیا کمپنی کو کھل کر کھیلنے کا موقع مل گیا جو بالآخر ہندوستان  
 فرنگی حکومت پر منتج ہوا۔ ”سومنات“ فرنگیوں کے مظالم کا نوحہ ہے۔ اس میں غریب و  
 افسرده دل مسلمان خود کو اپنے آبا کی سرزمیں پر اجنبی سمجھتے ہیں:

غریب و افسرده دل مسلمان،

کہ ”اے خدا“!

آج اپنے آبا کی سرزمیں میں

ہم اجنبی ہیں،

هدف ہیں نفرت کے ناوِ تیز و جانستان کے!

یہاں راشد کی فکر اقبال کی اس فکر سے ملتی نظر آتی ہے، جو مشرق کی روح کے  
 کرب کے حوالے سے اقبال نے محسوس کی ہے۔ راشد اپنی نظم میں آفاقی فضا قائم کرنے میں  
 کامیاب ہو جاتے ہیں، اس لیے کہ اس نظم میں اگرچہ مسلمانوں کی تذلیل کا تذکرہ کیا گیا  
 لیکن آفاقی سطح پر اس میں بنی آدم کی ذلت کا پھلو بھی نکلتا ہے۔

اس نظم میں جو اجنبیت اور مغائرت پیدا ہوتی ہے، اس کے ڈانڈے اس دور سے بھی  
 مل جاتے ہیں، جب روس افغانستان پر پورے لاؤشکر سے چڑھ دوڑا تھا۔ ہمارے ملک میں  
 جمهوریت کی بساط لپیٹی جا چکی تھی اور یہاں ایک بڑی سیاسی جماعت اپنے ہی ملک میں

اجنبی ہو گئی تھی۔ پھر افغانستان میں روس کے ساتھ لڑی جانے والی جنگ کی وجہ سے کتنے لوگوں کی جانیں گئیں اور کتنے لوگوں کو اپنے گھر بار چھوڑنے پڑے۔ سامراج کا یہ کھیل عراق، افغانستان، کویت، لیبیا، مصر اور شام کو اپنی لپیٹ میں لے چکا ہے۔ دوسری جنگ عظیم کے بعد جو حالات پیدا ہوئے تھے اس سے کہیں زیادہ حالات اب پیدا ہو چکے ہیں۔ خون کی ندیاں صرف مسلمان ممالک میں بھائی جا رہی ہیں۔ ”سومنات“ کی یہ سطور دیکھئے:

ستم رسیدہ نحیف دھقار  
بھی اس تماشے کو تک رہا ہے  
اسے خبر بھی نہیں کہ آقا بدل رہے ہیں  
وہ اس تماشے کو  
عقل کمسن کی حیرتِ تابناک سے محض دیکھتا ہے!

آج مسلمان ممالک میں بھئے والی خون کی ندیاں دیکھئے کرتے تمام ستم رسیدہ نحیف مسلمان اس تماشے کا ناظرہ کر رہے ہیں۔ اس حوالے سے راشد کی شاعری آج کی شاعری لگتی ہے۔ پاکستان کے حالات ایسے ہیں کہ لوگ اپنے ملک میں رہتے ہوئے خود کو اجنبی محسوس کرتے ہیں۔

راشد کے زمانے میں ایشیائی ممالک پر غیر ملکی طاقتوں کا تسلط تھا۔ اس غیر ملکی تسلط کے خلاف رہ عمل ان کے مجموعے ”ایران میں اجنبی“ میں پورے ایشیا کا درد بن کر سامنے آتا ہے۔ ”ایران میں اجنبی“ کی نظموں سے جہاں ایران کے سیاسی حالات کی تصویر نظر آتی ہے، وہاں مختلف اقوام کے افراد کے جذبات و احساسات، جذبہ محبت، یہ وفائی، مکرو弗یب اور ان سے پیدا ہونے والی زندگی کی یہ معنویت کا سراغ ملتا ہے۔ اس پس منظر کی تفہیم کے لیے ن.م. راشد کے یہ الفاظ ہمارے لیے معاون ثابت ہو سکتے ہیں۔ ایران میں اپنے دو سالہ قیام کے دوران میں راقم الحروف کو نہ صرف ایرانیوں سے بلکہ بعض اور قوموں کے افراد سے بھی ملاقات کا اتفاق ہوا، جنہیں گذشتہ جنگ عظیم نے بلکہ جا کر دیا تھا۔ یہ تاثرات ایک ہندوستانی سپاہی کے تاثرات ہیں جو ذہنی طور پر ایک برعظیم کا باشندہ اور جسمانی طور پر

ایک اجنبی فوج کا فرد ہے۔ ایران نے راقم الحروف کے ذہن پر ایک مستقل اثر چھوڑا ہے اور اس ملک کے ساتھ ایک لازوال محبت اور شیفتگی پیدا کر دی ہے لیکن ”ایران میں اجنبی“ جذبات کی اس کش مکش کے تجزیے کی ایک کوشش ہے جو خاص سیاسی حالات نے پیدا کر دیے تھے۔ یہ بکھرے ہوئے نقوش اس زمانے کی سیاست کے پردعے پر بنائے گئے ہیں، جن میں انفرادی جذبات نے محض کشیدہ کاری کی ہے۔ اس نظم میں متعدد کردار آئے ہیں لیکن سب پر صیاد کا سایہ پڑ رہا ہے۔ کوئی اس سے خوف زدہ ہے، کوئی اس کو چھاؤں سمجھہ کر اس سے خنکی حاصل کر رہا ہے اور کسی کو اس کی ہلکی تاریکی نے راہزنی کا حوصلہ بخشن دیا ہے۔ صیاد کا دست آز سب پر دراز ہے۔ ہر شخص اپنی یہ ہمتی سے تاریخ کی مبہم یادوں کا سہارا لیتا ہے۔ حال مستقبل کی راہ میں دیوار بن کر حائل ہے اور زندگی یہ مقصد ہو کر رہ گئی ہے۔ ”ایران میں اجنبی“ کے بعض قطعی محض منظوم مختصر افسانہ ہیں، جن میں زیادہ زور کسی کردار کی تصویر کشی پر ہے یا کسی واقعے کو بیان کرنا ہے تاکہ اس سے وہ تاثر پیدا ہو سکے، جو شاعر کے دل پر ہوا تھا۔ بعض نظموں کی حیثیت اسکیچ یا انگارے کی سی ہے۔ بعض خود کلامی سے زیادہ نہیں۔ ان سب قطعوں میں ایک بنیادی فکر ضرور ہے جس سے آپ جیسے ذہین قاری کے لیے تلاش کر لینا چندان مشکل نہ ہو گا اور اگرچہ ان نظموں کا تعلق جنگ کے زمانے کے ایران سے ہے لیکن جیسا کہ آپ خود دیکھ سکیں گے، یہ واقعات کہیں بھی، دنیا کے کسی حصے میں بھی پیش آسکتے ہیں۔ جس طرح جنگ نے ایران کی معاشرتی زندگی کو تھوڑا بالا کر دیا تھا، وہ کہیں بھی کر سکتی ہے۔

نظم ”طلسمِ ازل“ کی یہ سطور دیکھیے:

یہاں زندگی ہے اک آہنگِ تازہ،

مسلسل، مگر پھر بھی تازہ

یہاں زندگی لمحہ لمحہ، نئے، دم بہ دم تیزتر

جو شس سے گامزن ہے،

یہاں وہ سکون، جس کے گھوارہ نرم و نازک

میں پلتے ہیں ہم ایشیائی،

فقط دُور ہی دُور سے خنده زن ہے،  
 مگر میں اسی شہر میں تھا پریشان و غمگین و تنہا!  
 پریشان و غمگین و تنہا  
 کہ ہم ایشائی  
 جو صدیوں سے ہیں خواب تمہیں یہ کہتے رہے ہیں  
 ہمارا ہو زخم افرنگ کی مومبائی  
 ہمارے ہی دم سے جلالِ شہی، قرہ کبریائی  
 پریشان و غمگین و تنہا  
 کہ ہم تابکے اپنے اوہام کہنے کے دلبند بن کر  
 یونہی عافیت کی پُراسرار لذت کے آغوش سے  
 زہرِ تقدیر پیٹے رہیں گے  
 ابھی اور کے سال دریوزہ گر بن کر جیتے رہیں گے!

شاعر نے جس پریشانی، غم گینی اور تنہائی کا تذکرہ کیا ہے، وہ سامراجی استحصال کا نتیجہ ہے۔ یہ استحصال ایشیائی اقوام کے زوال کا سبب ہے۔ راشد نے جس دریوزہ گری کی طرف اشارہ کیا ہے، اس دریوزہ گری سے محکوم، غلام اقوام کے افراد دکھ درد میں مبتلا ہو کر احنبیت اور مغائرت کا شکار ہوتے ہیں۔ آج بھی کمزور اقوام سامراجی طاقتوں کے ظلم و استبداد کا شکار ہیں۔ آج جو ملک آزاد ہیں، وہ بھی محکوم ہیں۔ سامراجی قوتوں نے مسلم ممالک کے گرد ایسا جال بُن رکھا ہے کہ یہ سب ممالک اسیر ہو کر تڑپتے نظر آتے ہیں۔ شاعر نے جس ملک ایران کے سیاسی حالات کا تجزیہ اپنی نظموں میں کیا ہے، اس ملک پر سامراجی طاقتوں نے اتنا دباؤ بڑھا رکھا ہے کہ اسے پنا دفاعی سامان بنانے کا بھی حق حاصل نہیں۔ سامراج نے بہت سے ممالک کو ایران کے ساتھ کاروبار کرنے سے روک رکھا ہے۔ سامراج نے غریب ممالک کے ناک میں دم کر رکھا ہے۔ غریب ممالک میں حکومتیں بنانے اور گرانے میں انهی سامراج طاقتوں کا ہاتھ ہوتا ہے۔

راشد اپنی شاعری میں جنگ، آمریت، استعمار اور بیرونی قوتوں کی لوٹ مار اور مظالم سے پیدا ہونے والے نفسیاتی اور اخلاقی زوال کی نشان دھی کرتے ہیں۔ راشد نے انسان کی ذلت اور پستی کی تصویریں دکھائی ہیں۔ انسان کی ذلت اور پستی راشد کی شاعری میں اجنبیت کا نصیر ابھارتی ہے۔ ڈاکٹر تیسم کاشمیری اس اجنبیت کے حوالے سے رقم طراز ہیں:

”پھیلی ہوئی وسیع دنیا انسانی آشوب کے ان گنت مظاہر کا شب و روز مظاہرہ کرتی ہے، انسانی آشوب کے اس مظاہرہ میں قدم پر آدمی خود کو اجنبی محسوس کرتا ہے۔ وہ خارجی دنیا کے تشدد، جبر اور استبداد سے اپنی شناخت نہیں کر سکتا اور عدم شناخت کا یہی مرحلہ آدمی کو اجنبیت کا شکار بنا دیتا ہے۔ فرد کے ہاں اجنبیت (Alienation) کے تجربہ کی جو ممکن شکلیں بن سکتی ہیں وہ یہ ہیں:

۱۔ فراریت، ۲۔ مذاہمت، ۳۔ اور ٹھووس سماجی حقائق کے شعور سے مستقبل کے خوابوں کی تلاش ماوراء گمان کا ممکن تک کے لیے سفر تجربات اپنے مختلف مراحل سے گزرتے ہیں اور آخری دور میں سماجی حقیقتوں سے پیدا ہونے والے حال و مستقبل کے خوابوں کے تانے بانے پھیلے ہوئے ہیں۔ سماجی بدھیئتی اور انسانی صورت حال کا الیہ ان میں اجنبیت پیدا کر کے انہیں خوابوں کے جزیروں کی طرف لے جاتا ہے لیکن یہ خواب ذاتی مسائل کا نتیجہ نہیں ہیں بلکہ سماجی ناہمواری کی تخلیق ہیں۔ معاشرتی زندگی میں یہ شمار مظاہر کارگر رہتے ہیں۔ مختلف موقع پر انسان کو اس عمل سے پھوٹنے والے تصادم سے آج کے دور کا اجنبیت زدہ انسان ظاہر ہوتا ہے، جس کے اجنبی چہرے پر اذیت کے زخم ملتے ہیں۔ ’اجنبیت‘ کے جدید فلسفہ کا ایک رخ یہ ہے کہ یہ سارے مصائب معاشرتی عمل میں بدقسمتی کے حادثات پیدا کیے ہیں۔ حادثات کی قوت نے بدقسمتی پیدا کر کے انسان کو اس آشوب میں مبتلا کر دیا ہے لہذا انسان اسی سبب سے معاشرے میں اجنبیت میں مبتلا ہو جاتا ہے۔ یوں انسان محض اداسی، ناسٹلچیا یا کھوکھلے احتجاجات کا مظاہرہ کرتا ہے۔ یہ نظریہ یورپ کے بورڑوا طبقے کی پیداوار ہے مگر آج ہم نے تناظر کے حوالے سے یہ سمجھتے ہیں کہ اجنبیت کو حادثات کی قوت نہیں بلکہ تاریخ کی باطنی قوتیں پیدا کرتی ہیں۔ معاشرے میں اجنبیت کی قوتوں کو

سکی عہد کے سماجی رشتے پیدا کرتے ہیں اور یہ سماجی رشتے تاریخی عمل کی پیداوار ہوتے ہیں، لہذا اجنبیت کا تصور، تاریخ کے سماجی عمل کے بغیر ناممکن ہے۔ راشد کی شاعری میں اجنبیت کا تصور کو ہم اسی حوالے سے سمجھے سکتے ہیں کہ وہ معاشرے میں اجنبیت کی قوتون کا خاتمه چاہتے ہیں کیونکہ وہ سمجھتے ہیں کہ معاشرے پر اجنبیت کی قوتون کا غالباً انسانی قوتون کے امکانات کے ظہور اور عمل کو شدت سے متاثر کرتا ہے اور ثقافتی ترقی کو زبردست ضعف پہنچا کر معاشرتی وجود کو درہم برم کرتا ہے۔ اس معاشرے میں جہاں یہ قوتیں مؤثر ہوں، فرد کی عزت و وقار اور انسانی عظمت کا نفاذ ممکن نہیں ہے۔ اجنبیت کو قوتون کی موجودگی میں معاشرہ ہمیشہ غلط فلسفیانہ تصوّرات اور اعلانات کے گمراہ کن حلقوں میں الجھا رہے گا مگر اجنبیت کی قوتون کے خلاف معاشرتی بغاوت بھی ہمیشہ وجود اختیار کرتی ہے۔ افراد اجنبیت کا شکار ہو کر فراریت کی جگہ مثبت رویہ اختیار کر کے ان کا خاتمه مزاحمتی عمل سے کرتے ہیں۔“)

ڈاکٹر تبسم کاشمیری کے ان خیالات کے حوالے سے اگر ہم اپنے معاشرے کا حائزہ لیں تو یہاں اجنبیت کی قوتیں غالب نظر آتی ہیں، جس انسانی پستی ارو گراوٹ کا مشاہدہ راشد نے ایران میں کیا، ایسی انسانی پستی اور گراوٹ ہمارے معاشرے کی جزوں کو کھو کھلا کر رہی ہے۔ کہیں ٹارگٹ کلنگ ہے، کہیں عبادت گاہوں میں دھماکے ہوتے ہیں۔ کہیں انسانوں کو زندہ جلا دیا جاتا ہے، کہیں حوا کی بیشیوں پر ظلم کیا جاتا ہے۔ جنگِ عظیم دوم کے بعد زندگی اور وجود کی جو لاحاصی اور یہ معنویت انسان کے حصے میں آئی، وہ راشد کی شاعری میں جذبی، احساس اور تفکر میں گندھی دکھائی دیتی ہے۔ راشد نے جس شکست و ریخت کا منظر ایران میں دیکھا، اسے اجنبی ملکوں کے کرداروں اور ان کی نفسیات کے ذریعے اجاگر کیا۔

راشد کی شاعری میں مغایرت کا جو تصوّر ابھرتا ہے، وہ مغایرت اور اجنبیت ہمارے معاشرے میں مختلف صورتوں میں سرایت کر چکی ہے۔ ہمارے معاشرے میں خاندانی نظام ٹوٹا ہوا نظر آتا ہے۔ اولاد والدین کو سنبھالنا بوجہ سمجھتی ہے۔ خونی رشتہوں میں دوری اور الگ

اللگ جائیداد کے تصور کے رجحان نے دور حاضر کے انسان کو اجنبیت میں مُبتلا کر دیا ہے۔ راشد اپنی ذات کو ملامت کا نشانہ بناتا ہے اور اپنی ذات کو علامت کے طور پر استعمال کرتا ہے۔ راشد کو اپنی ذات کو مطعون کرنے کی کیا ضرورت تھی؟ وہ اس لئے کہ اسے اپنی ذات کی نفی کر کے اپنے فن کو عروج پر پہنچانا تھا۔ جس انداز کی شاعری راشد نے کی ہے، اپنی ذات کے سمندر کی غواصی کرنے والے لوگ ہی ایسا کر سکتے ہیں۔

#### حوالہ جات و حواشی:

- ۱۔ وزیر آغا، ن.م راشد کی یاد میں”， مشمولہ اوراق، لاہور، سالنامہ، ۱۹۷۶ء، ص ۲۷۔
- ۲۔ ن.م راشد، ”ایک مصاحبہ“، مشمولہ=انسان، لاہور، المثال، جنوری ۱۹۶۹ء، ص۔
- ۳۔ ن.م راشد ”تجزیہ خود کشی“، مشمولہ راشد صدی، منتخب مضامین، مرتبین: ڈاکٹر محمد فخر الحق نوری و ڈاکٹر ضیاء الحسن، اسلام آباد، مقتدرہ قومی زبان، ۲۰۱۰، ص ۵۲۸۔
- ۴۔ کرشن چندر، ”تعارف-ماورا“، مشمولہ ن.م راشد صد، منتخب مضامین، مرتبین: ڈاکٹر محمد فخر الحق نوری و ڈاکٹر ضیاء الحسن، ص ۵۶۔
- ۵۔ ڈاکٹر وزیر آغا، ”بغاوت کی مثال (ن.م راشد)“، مشمولہ ن.م راشد صدی، منتخب مضامین، مرتبین: ڈاکٹر فخر الحق نوری و ڈاکٹر ضیاء الحسن، ص ۳۰۵۔
- ۶۔ ن.م راشد ”دیباچہ- ایران میں اجنبی“، مشمولہ ن.م راشد صدی، منتخب مضامین، مرتبین: ڈاکٹر محمد فخر الحق نوری و ڈاکٹر ضیاء الحسن، صص ۷۶-۷۵۔
- ۷۔ ڈاکٹر تبسم کاشمیری، راشد، لاہور: نگارشات، ۱۹۹۴ء، صص ۱۶۱-۱۶۲۔

## مسدس حالی کا علمی و ادبی تجزیہ

ڈاکٹر طاهرہ عبدالقدوس

لیکچرر شعبہ اسلامیات، لاہور کالج برائے خواتین یونیورسٹی، لاہور

ڈاکٹر محسنہ منیر

پروفیسر، شعبہ اسلامیات، لاہور کالج برائے خواتین یونیورسٹی، لاہور

### خلاصہ:

خواجہ الطاف حسین حالی برصغیر کی مشہور ادبی شخصیت ہیں۔ جن کا علمی و ادبی مرتبہ نمایاں ہے، برصغیر پاک و ہند کے عظیم شاعر جنہوں نے مسلمانان برصغیر کی اخلاقی، سیاسی اور سماجی اصلاح کے لیے نظم و نثر کی صورت میں قیمتی سرمایہ چھوڑا ہے۔ حالی کی مشہور مسدس مدو جزر اسلام اسی سرمانئے کا ایک حصہ ہے۔ گویا حالی کو اردو ادب کے عظیم ادیب، شاعر، مفکر اور فلسفی کے ساتھ ساتھ قوم کے نبض شناس طبیب کا درجہ دینا بھی بے جا نہ ہو گا۔ مسدس حالی میں جہاں ایک طرف سادگی نمایاں ہے۔ وہاں گھرے فلسفیانہ افکار کو بھی شامل کر دیا گیا ہے۔

### کلیدی الفاظ:

خواجہ الطاف حسین حالی، مسدس، برصغیر پاک و ہند، اردو ادب، شاعر۔

خواجہ الطاف حسین حالی بر صغیر پاک و هند کے عظیم شاعر جنہوں نے مسلمانان بر صغیر کی اخلاقی، سیاسی اور سماجی اصلاح کے لئے نظم و نثر کی صورت میں قیمتی سرمایہ چھوڑا ہے۔ حالی کی مشہور مسدس مدو جزر اسلام اسی سرمائی کا ایک حصہ ہے۔ یہ نظم ۱۸۷۹ء میں منظر عام پر آئی اور تب سے ہی اس کو ملک گیر شہرت اور پذیرائی ملی۔ زیر نظر مضمون حالی کی اس نظم کے ان علمی و ادبی خصائص کو اجاگر کرتا ہے جو اس نظم کو انفرادیت عطا کرتے ہیں۔ اس مضمون میں وہ نکات بھی شامل کئے گئے ہیں جو حالی کو بطور مصلح، مفکر اور فلسفی مسلمانان بر صغیر کو حرکت و عمل کی طرف بلاتے ہیں اور یاسیت سے نکل کر امید کی راہ دکھاتے ہیں۔

خواجہ الطاف حسین حالی بر صغیر کی مشہور ادبی شخصیت ہیں جن کا علمی و ادبی مرتبہ نمایاں ہے۔ آپ ۱۸۳۷ء میں پانی پت میں پیدا ہوئے۔ آپ کی والدہ سید گھرانے سے تھیں اور والد کا سلسلہ نسب حضرت ابو ایوب انصاری رضی اللہ تعالیٰ عنہ سے جا ملتا ہے۔ حالی کے بزرگ خواجہ ملک علی ہرات سے نقل مکانی کر کے ہندوستان آگئے۔ بہادر غیاث الدین بلین نے ان کے علم و فضل کو سراحتی ہوئے انہیں پانی پت میں جائیداد دی تھی۔ یہ ۱۲۷۶ء کا سال تھا۔

حالی کے والدان کی نوبت کی عمر میں وفات پا گئی جبکہ والدہ اس سے قبل ہی ذہنی عارضے میں مبتلا ہو چکی تھیں۔ اس طرح حالی والدین کی توجہ اور شفقت سے محروم رہے آپ کی پرورش آپ کے بڑے بھائی خواجہ امداد حسین نے کی۔ (۱)

#### تعلیم و تربیت:

خواجہ الطاف حسین نے حسب روایت قرآن مجید کی تعلیم سے سلسلہ تعلیم کا آغاز کیا۔ پانی پت کے جید عالم قاری حافظ ممتاز حسین سے قرآن مجید پڑھنا شروع کیا اور قرآن پاک حفظ کر لیا۔ آپ نے فارسی زبان کی تعلیم سید جعفر علی سے اور عربی زبان کی تعلیم حاجی ابراهیم حسین صاحب سے حاصل کی۔

۱۸ سال کی عمر میں شوق علم انہیں دھلی لے گیا۔ جہاں انہوں نے نہایت بے

سروسامانی کی حالت میں حصول علم کے سلسلے کو جاری رکھا۔ دہلی میں انہوں نے مولوی نوازش علی، مولوی فیض حسین، مولوی امیر احمد اور شمس العلماء میان نذیر حسین سے کسبِ فیض کیا۔

۱۸ برس کی عمر میں حالی نے پہلی کتاب تحریر کی۔ جو عربی زبان میں ایک مختصر رسالہ تھا۔ یہ رسالہ بقول خواجہ غلام الشقلین کے ایک منطقی مسئلہ پر نواب صدیق حسن خان کی رائے کی تائید میں تحریر کیا گیا تھا۔ لیکن ان کے استاد نے اس پر ناراضگی کا اظہار کرتے ہوئے اسے چاک کر دیا۔ (۲) دہلی میں قیام کے دوران ہی حالی کی ملاقات مرزا غالب سے ہوئی۔ غالب نے حالی کی شاعری کو سراحتے ہوئے کہا:

”میں کسی کو فکرِ شعر کی صلاح نہیں دیتا لیکن تمہاری نسبت میرا یہ خیال ہے کہ اگر تم شعر نہ کھو گے تو اپنی طبیعت پر سخت ظلم کرو گے۔“ (۳)

اس دور میں حالی خستہ تخلص کیا کرتے تھے۔ حالی کو مرزا غالب کا آخری شاگرد بھی تسلیم کیا جاتا ہے۔ ۱۸۵۵ء میں حالی دہلی سے واپس پانی پت آگئے۔ جبکہ ۱۹۵۷ء کی جنگ آزادی کے بعد کچھ سال پریشان رہنے کے بعد علی گڑھ میں سر سید احمد خان کی علمی تحریک سے وابستہ ہو گئے۔

۱۹۰۷ء میں آل انڈیا مسلم ایجو کیشنل کانفرنس کا سالانہ اجلاس کراچی میں منعقد ہوا جس کی صدارت کے لیے حالی کو منتخب کیا گیا۔ اس وقت ان کی عمر ۷۳ برس تھی۔ اس اعزاز کو وصول کرنے کے لیے انہوں نے طویل اور کثیر سفر طے کیا۔

#### علم دوستی:

حالی جو کہ مسلمانان بر صفت کے لیے جدید تعلیم کے حصول کو ناگزیر خیال کرتے تھے۔ سر سید احمد خان کی علمی تحریک سے یہ حد متاثر تھے۔ انہوں نے آل انڈیا مسلم ایجو کیشنل کانفرنس کے اجلاس میں اپنے خطبہ صدارت میں فرمایا:

”مسلمانوں پر قومی ترقی کے لیے محض یونیورسٹی کی موجودہ تعلیم کافی نہیں بلکہ ضروری ہے کہ تعلیم کے ہرشعی میں دست گاہ حاصل کریں۔“ (۴)

مزید یہ کہ:

”نہایت اندیشہ ہے کہ جس طرح مسلمان ابتدا میں انگریزی تعلیم سے نفرت کرنے کے سبب اپنی تمام ہم وطن قوموں سے پیچھے رہ گئے ہیں اور اب کسی طرح برابری نہیں کر سکتے اس طرح صنعت و حرفت سے بھی اس وقت ان کی غفلت کا انجام وہی نہ ہو“-(۵)  
حالی نے ۱۹۱۴ء میں پانی پت میں وفات پائی۔ آپ کو درگاہ قلندر صاحب کے صحن میں مسجد کے حوض کے کنارے دفن کیا گیا(۶)

### دین سے لگاؤ:

مولانا الطاف حسین حالی کا دین اسلام سے لگاؤ گھرا تھا۔ جدید تعلیم کے حصول کو بھی مسلمانوں کے لیے ان کا کھویا ہوا عروج واپس لانے کے لیے ناگری خیال کرتے تھے۔ دینی تعلیمات کو زندگی کا ناگری حصہ سمجھتے تھے۔ ایک مرتبہ انہوں نے مرتضیٰ غالب کو نماز کی پابندی کی تلقین کرتے ہوئے تحریر کیا:

”آپ کھڑے ہو کر یا بیٹھ کر یا اشارے سے غرض جس طرح ہو سکے نماز پنچگانہ کی پابندی اختیار کریں اگر وضو نہ ہو سکے تو یہم ہی سہی مگر نماز ترک نہ ہو“-(۷)

### علمی مقام:

خواجہ الطاف حسین حالی نے بامقصود اردو شاعری کی۔ وہ شاعری کا استعمال اصلاح معاشرہ کے لیے ناگری خیال کرتے تھے۔ لہذاں کی شاعری کو اصلاحی تحریک کی صفت میں شمار کیا جاتا ہے۔ جس میں سیاسی و سماجی اصلاح کی کوشش کی گئی ہے۔ مولوی عبدالحق نے حالی کی مسدس کی بنیاد پر انہیں میر انیس پر فوپیت دی ہے۔ ان کے مطابق حالی کا کمال یہ ہے کہ سارے مسدس میں مصروفہ تو کیا ایک لفظ بھی بھرتی کا نظر نہیں آتا۔ مولوی عبدالحق کو حالی سے اس قدر انسیت تھی کہ ان کا ذکر یوں کرتے جیسے مرید اپنے پیر کا کرتا ہے۔ ان کی تحریروں سے حالی کارنگ نمایاں ہے۔-(۸)

انیس ناگی نے اپنی کتاب ”تنقیدِ شعر“ میں حالی کی شاعری کی خصوصیات یوں بیان کی ہیں:

”حالی اور اقبال نے غزل میں ہر لہجے، ہر رنگ اور ہر زبان کے الفاظ کو استعمال کر کے غزل کی لسانی حرمتوں کو یکسر بدل دیا۔ جو لفظ غیر شاعرانہ، ثقیل اور غیر فصیح سمجھے جاتے تھے وہ فصیح، خوش آہنگ اور شاعرانہ بن گئے“-(۹)

مسدس کے اشعار میں سے اس کی مثال یوں ہے:

نہ حجت رسالت پہ لا سکتے ہیں وہ  
نہ اسلام کا حق جتا سکتے ہیں وہ  
نہ قرآن کی عظمت دکھا سکتے ہیں وہ  
نہ حق کی حقیقت بتا سکتے ہیں وہ (۱۰)

مسدس حالی:

مسدس حالی، جس کو مسدس مدو جزر اسلام کے نام سے تحریر کیا گیا تھا۔ حالی کی نواسی صالحہ عابد حسین کے مطابق ۱۸۷۹ء میں پہلی مرتبہ قوم کے ہاتھوں میں آیا تو سارے دیس میں ایک ہلچل مج گئی۔ ایک طبقہ ایسا تھا جسے مسدس میں سرتاپا عیب ہی عیب نظر آئے۔ لعن طعن، اعتراضات اور نکتہ چینیوں کا طوفان برپا ہوا، متعصب اور تنگ نظر حضرات نے ایسے اعتراضات کیے کہ معلوم ہوتا تھا اس سیلاپ میں مسدس کی ہستی خس و خاشاک کی طرح بہے جائے گی۔(۱۱)

”یادگار حالی“ کے نام سے صالحہ عابد حسین نے جو کتاب تحریر کی ہے اس کا حرف اول ابوالکلام آزاد نے تحریر کیا ہے۔ اس میں انہوں نے مسدس حالی کی تحریر کا مقصد سرسید کی علمی تحریک کی طرف امت مسلمہ کو راغب کرنا بتایا ہے۔ جس کی تائید دیگر دانش ور بھی کرتے ہیں۔ چنانچہ اردو دائرة معارف اسلامیہ کے مقالہ نگار نے سرسید احمد خان سے منسوب کرتے ہوئے لکھا ہے:

”روز قیامت) حدا جب مجھ سے پوچھے گا: تو کیا لایا تو میں کھوں گا، حالی سے مسدس لکھوا لایا ہوں اور کچھ نہیں“-(۱۲)

۱۸۸۶ء میں اس نظم کا دوسرا ایڈیشن منظر عام پر آیا اور پھر اس کو ملک کے طول

و عرض میں خوب مقبولیت حاصل ہوئی۔ اور اب تک علمی، ادبی اور عوامی حلقوں میں مقبول ہے۔

مسدس حالی کا مرکزی مضمون مسلمانوں کے عروج و زوال کے اسباب کا بیان ہے۔ لگ بھگ ۶۰ صفحات پر مشتمل ابتدائی مجموعہ میں شاعر کی طرف سے ضمیمی کے اضافے کے بعد صفحات کی تعداد ۱۰۰ ہو گئی۔

اس میں رسول پاک صلی اللہ علیہ وسلم کی تعلیمات کی رہنمائی کو یوں بیان کرتے ہیں:

نظم میں مضامین کی ترتیب اس طرح ہے:

۱۔ وجہ تحریر

ایک ماہر نبض شناس کی طرح امت کے امراض کی نشان دہی۔ جیسے کہ یہ بند ہے:

یہی حال دنیا میں اس قوم کا ہے  
بہنوں میں جہاز آئے جس کا گھرا ہے  
کنارہ ہے دور اور طوفان بھاہے  
گماں ہے بہ ہر دم کہ اب ڈوبتا ہے  
نهیں لیتے کروٹ مگر اہل کشتی  
پڑے سوتے ہیں بے خبر اہل کشتی (۱۳)

۲۔ قبل از بعثت محمدیہ عرب کی حالت۔

۳۔ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کی بعثت کے بعد انقلابی دینی، اخلاقی اور معاشرتی تبدیلی کا مؤثر تذکرہ:

جو کم و بیش ۲۸ بندوں پر مشتمل ہے۔ اس میں آپ ﷺ کو عظیم رہنماء اور کامل فائد کی حیثیت میں بیان کیا گیا ہے۔

۴۔ خلفائے راشدین کے کارہائے نمایاں کا تذکرہ

۵۔ مسلمانوں کی علمی ترقی کے اسباب کی جانب توجہ

۶۔ مسلمانوں کے زوال کے اسباب کا درد مندانہ بیان

۷۔ یاسیت و نامیدی کے بجائے عملی تدابیر اختیار کرنے کی نصیحت۔

مذکورہ ترتیب کے مطابق اس نظم کو سلیس اردو زبان میں تحریر کیا گیا ہے۔ ربط  
و تسلسل اس کی اہم خصوصیت ہے۔ بقول مولوی عبدالحق:

”زبان کی فصاحت دیکھنی ہو تو اس نظم میں دیکھنی چاہئے۔ جس میں مختلف  
قسم کے مضامین و واقعات نہایت یہ تکلفی اور روانی سے ادا کیے گئے ہیں۔ اس پر بیان کا  
تسلسل اور مضامین کی بلندی قابل دید ہے۔“ (۱۴)

مسدس کی مقبولیت کی بڑی وجہ بقول صالحہ عابد حسین اس کی حقیقت  
نگاری، صداقت، خلوص اور وہ دردوسوز ہے جو اس کے ہر ہر شعر میں جاری و ساری ہے۔  
حالی کا یہ پیغام قوم کے کسی ایک طبقے یا فرقے کے نام نہ تھا اس لیے وہ اسے کسی خاص  
اصطلاح یا مشکل زبان میں ادا نہ کر سکتے تھے۔ (۱۵)

مسدس حالی صالحہ عابد حسین کے مطابق صرف اخلاقی اور اصلاحی نقطہ نظر ہی  
سے ایک بالکل جدید طرز کی چیز نہ تھی بلکہ حقیقت میں یہ ترقی پسند ادب اور نئی ادب اور  
نئی شاعری کا سنگ بنیاد تھی۔ (۱۶)

مسدس حالی میں جہاں ایک طرف سادگی نمایاں ہے، وہاں گھرے فلسفیانہ افکار  
کو بھی شامل کر دیا گیا ہے۔

لکھتے ہیں:

یہاں ہر ترقی کی غایت یہی ہے  
سرانجام ہر قوم و ملت یہی ہے  
سداسے زمانے کی عادت یہی ہے  
طلسم جہاں کی حقیقت یہی ہے  
بہت یاں ہوئے خشک چشمے ابل کر  
بہت باغ چھانٹے گئے پہول پہل کر (۱۷)

ڈاکٹر سید عبدالله نے اپنی کتاب سخن ور کے حصہ اول میں حالی کی شاعری پر گھری ماہرانہ نظر ڈالی ہے۔ انہوں نے جن نفائص کا اس میں ذکر کیا ہے ان میں یہ جا طوالت، غیر شائستہ تراکیب کا استعمال، یہ باک ناصحانہ طرز خطاب، یہ رنگی اور پھیکا پن وغیرہ شامل ہیں۔

آخر میں تحریر کرتے ہیں کہ حالی کے قطعات ان مختصر نظموں کے پیش رو ہیں جن کی حسین تر شکل شبی، اقبال، اکبر اور ظفر علی خان کی واقعاتی اور تاریخی نظموں میں ملنتی ہے جو یقیناً حالی کے قطعات اور دوسری نظموں سے متاثر ہو کر لکھی گئی ہوں گے۔ (۱۸)

ڈاکٹر تبسم کاشمیری کی کتاب نئے شعری تجزیہ میں مسدس حالی اور اس کے دیباچوں کے حوالے سے ایک اور حقیقت سامنے لائی گئی ہے۔ وہ یہ کہ حالی، شبی، اکبر اور سر سید سے بہتر فکری سوچ رکھتے تھے۔ اس لیے کہ سر سید برطانوی استعمار کے آگے مکمل سرنگوں ہونے میں اہل هندوستان کی نجات تصور کرتے تھے۔ مگر حالی نے برطانوی استعمار کے اس رخ کی نقاب کشائی کی تھی جس سے سامراجی استحصال کہتے ہیں۔ جس کی عملی صورت بر صغیر کے وسائل کا برطانیہ منتقل ہونا تھا۔

حالی نے جس انداز سے اس صورت حال کو بیان کیا وہ ان کو تاریخ کا ایک بڑا سائنس دان Historical Scientist ثابت کرتا ہے۔ وہ کہتے ہیں کہ بر صغیر کو برطانوی سامراج نے ایسی منڈی بنالیا ہے جہاں استحصالی شرائط پر خام مال کو منتقل کیا جا رہا ہے مگر بر صغیر کے لوگوں کے لیے اس مشکل سے نکلنا فطرت سے مقابلہ کرنے کے متtradف ہو گا۔ اگر ایک صدی میں بھی هندوستان غیر ملکوں کی مصنوعات کا مقابلہ کرنے کے قابل ہو جائے تو سمجھیے اس کو بہت جلد کامیابی حاصل ہوئی۔ (۱۹)

حالی کا یہ تجزیہ کس طرح سچ ثابت ہوا اس کی شہادت آج کی عالمی صورت حال دے رہی ہے۔

گویا حالی کو اردو ادب کے عظیم ادیب، شاعر، مفکر اور فلسفی کے ساتھ ساتھ قوم

کے نبض شناس طبیب کا درجہ دینا بھی یہ جانہ ہو گا۔

مسدس حالی میں جدید افکار کو بھی متعارف کرایا گیا ہے نیز وطنیت کے تصور کو بھی اجاگر کیا گیا ہے۔ اقبال کے برعکس حالی کے ہاں امت مسلمہ کے عالمگیر مقام کو واضح طور پر پیش نہیں کیا گیا۔

**استیصالی نظام کی نشان دہی:**

اردو شاعری کے سیاسی اور سماجی پس منظر میں ڈاکٹر غلام حسین ذوالفقار نے مسدس حالی پر تفصیلی تبصرہ پیش کیا ہے۔ جس میں وہ لکھتے ہیں کہ حالی وطن کے فطری تصور کے طور پر اپنے آپ کو بر صغیر کے دیگر مذاہب کے افراد کے ہم وطن ہی کے طور پر پیش کرتے ہیں۔ نیز باہمی اتفاق و اتحاد کو ہی بقاء وطن کے لئے ضروری خیال کرتے ہیں۔ حرکت و عمل کو ناگزیر تصور کرتے ہیں۔ لیکن ان کے تجویز کردہ تمام حل میں سے کوئی بھی کارگر نہ ہوا اور دنیا استعمار کی غلامی میں جکڑتی چلی گئی۔ سامراج کی پیش قدمی کی رفتار اس قدر تیز تھی کہ اس کے مقابلہ میں لائی جانے والی تمام تدابیر اپنی سست روی کے باعث ناکام ہوتی چلی گئیں۔ (۲۰)

الغرض حالی کے افکار کا جائزہ لینے کے ساتھ یہ حقیقت عیاں ہوتی ہے کہ کسی قوم کے تنزل کی ایک علامت اس کے مفکرین کے افکار کا یہ ثمر ہونا بھی ہے۔

#### حوالہ جات:

- ۱۔ صالحہ عابد حسین، یاد گار حالی، ص: ۲۴، ۲۵، ارسلان بکس، آزاد کشمیر ایضا، ص: ۲۷
- ۲۔ ایضا، ص: ۳۳
- ۳۔ ایضا، ص: ۴۵
- ۴۔ ایضا
- ۵۔ ایضا، ص: ۵۹
- ۶۔ ایضا، ص: ۵۹

- ۷- ايضاً، ص: ۳۳
- ۸- ايضاً، ص: ۱۶۰، ۱۶۱
- ۹- انیس ناگی، تنقید شعر، ص: ۶۷، صدیق اینڈ کمپنی تاجران کتب، لاہور، ۱۹۶۵ء
- ۱۰- الطاف حسین حالی، مسدس حالی، ص: ۶۵، سفینہ ادب، شاہ عالم مارکیٹ، لاہور
- ۱۱- یادگار حالی، ص: ۱۵۶
- ۱۲- اردو دائیرہ معارف اسلامیہ، ۸۳۵/۷، دانش گاہ پنجاب، لاہور، ۱۹۷۱ء
- ۱۳- الطاف حسین حالی، مسدس حالی، ص: ۱۳، سفینہ ادب شاہ عالم مارکیٹ، لاہور
- ۱۴- یادگار حالی، ص: ۱۶۲
- ۱۵- ايضاً، ص: ۱۵۹
- ۱۶- ايضاً، ص: ۱۶۲
- ۱۷- مسدس حالی، ص: ۷۵
- ۱۸- سید عبدالله، ڈاکٹر، سخن ور (نئے اور پرانے)، ۱/۱۰۳، اردو اکیڈمی لاہور، مغربی پاکستان، ۱۹۲۴ء
- ۱۹- تبسم کاشمیری، ڈاکٹر، نئے شعری تجزیے، ص: ۳۲، ۳۳، سنگ میل پبلی کیشنز، لاہور، ۱۹۷۸ء
- ۲۰- غلام حسین ذوالفقار، اردو شاعری کا سیاسی اور سماجی پس منظر، ص: ۳۴۰، ۳۴۱، جامعہ پنجاب، لاہور، ۱۹۶۶ء

## **The Descriptive Analysis of the Poems of Spring Poets About Nauroz**

Dr. Humera Zamurdi

**Abstract:**

In this article we have researched the elements of spring poems and have described old view points about Nauroz and spring through the eyes of poets of Sabk-e-Khurasani, philosophers and Gnostics keeping in view the mythological and astronomical views about these things. In the end the descriptive vision of the contemporary poets. About spring has been stated, so that the differences between the writers of spring poems in the length and breadth of history may come to light.

**Keywords:** Nauroz, Spring, Interpretation, Philosophers, Vision, Poetic vision.

## **Literary Commentary on One Verse of Sohrab Sapehri**

Prof. Dr. Muhammad Hussain Muhammadi

**Abstract:**

Sohrab Sapehri (1307-1359) is one of the prominent modern poets and followers of Nima Youshij's poetry. He has a special style in which he has put gnostic thoughts in present day poetry. Sapehri has been greatly effected by the culture and thoughts of the east, especially old culture of Japan, China and India and he has stated these in various forms in his poetry. In this article I have tried to explain and analyze one of the unidentified verses of Sapehri. Keeping in view his way of criticizing life and understanding its part the thoughts and poetry of Sapehri. His writing about budhism is also analyzed and explained.

**Keywords:** Sohrab Sapehri, Budhism, Criticism of life sketch, contemporary poetry.

## **Dr. Muhammad Hussain Muhammadi (A Memorandum)**

Ms. Faiza Kiran

**Abstract:**

Dr. Muhammad Hussain Muhammadi was one of the writers, researchers, critics, poets and teachers of Persian language and literature. He was one of the most favourite teachers of the International Imam Khumaini University of Iran and Tehran University Iran. Dr. Muhammad was declared the best researcher and distinguished Professor for two consecutive years (1384 and 1385 A.H.) by Ministry of Culture and Higher Education. Books authored by him includes of:

”نسل و انا لیه راجون“، خواب های دریائی، فرهنگ تئیجات شعر معاصر و مداری جرجیل. He passed away in the last year. In this article his works and memories has been reviewed. Everybody was stunned to hear about his untimely death.

**Keywords:** Muhammad Hussain Muhammadi, Writer, Tehran, Khawab Haye Daryaie.

## **A Study of Persian Language & Literature in the Contemporary Poetic Works of Pakistan**

Dr. Musarrat Wajid

**Abstract:**

Persian language and literature has important and high place in the contemporary poetic works of Pakistan. The poets like Firdousi, Maulvi, Hafiz, Saadi, Ali Hujvery, Amir Khusru, Bedil and other renown Persian poets of Iran and followed by the poets of this age also. This article is based on those verses in which the poets have spoken about Persian language and literature.

**Keywords:** Persian language and literature, Firdousi, Saadi, Subcontinent, Poets.

## **Sources of Subjects of Hamd**

**Dr. Riaz Ahmed Shahid**

**Abstract:**

Nobody is a partner in the Being and attributes of God. His lordship is all kindness and mercy. Hamd is a means of knowledge about God. In this way a relation is established between God and the slave. This is a way of understanding the relation between God, life and the universe. In this way an individual gets connected to the system of slavery and obedience. So far as the subjects are concerned Sura-i-Fateha is very comprehensive. It proves that writing and singing of Hamd (praise of God) is a religious motivation for us.

**Keywords:** Being, attribute, Hamd, God, Life, Universe.

## **Contribution of Allama Aziz ur Rehman Aziz in Persian Literature**

**Dr. Munir Ahmad**

**Abstract:**

Allama Aziz ur Rehman Aziz belonged to a literary family of Bahawalpur .He served at different positions in the state of Bahawalpur including teaching, librarianship, and judiciary. He wrote a number of books and issued monthly journal Al.Aziz. He was an eminent scholar, capable historian, statesman and a poet. His Urdu and Persian poetry gave them an ever lasting fame. This article focuses his literary activities including Persian poetry.

**Keywords:** Aziz ur Rehman Aziz, Bahawalpur, Librarian, Poetry.

## **Nasir Poet of Hope and Ecstasy**

Dr. Ghulam Akbar/  
Nasir Ahmed

**Abstract:**

After Pakistan came into existence Nasser Kazmi played a commendable part in establishing Urdu ghazal on sound emotional and thoughtful lines. According to Dr. Hasan Rizvi Urdu ghazal was like a widow and Nasser Kazmi gave it the charm of a bride. About Nasser's poetry it is well known that it was under deep influence of Mir's poetry. Side by side the subjects of separation from the beloved despondence and sorrow there is hope, happiness and ecstasy in Nasser's poetry. Pehli Barish, Barg-e-Naye and Nashat-e-Khawab are bouquets of many coloured flowers.

**Keywords:** Urdu ghazal, Nasser Kazmi, Poetry, Pehli Barish, Barg-e-Naye.

## **Concept of Estrangement in Rashid's Poetry**

Dr. Tanveer Hussain

**Abstract:**

Rashed's poetry indicates a sense of frustration and escape from life. He seems to run away not only from this life but also from the life hereafter. There is so much sense of estrangement in his poetry that he named a collection of his works Iran Maen Ajnabi (a stranger in Iran). His books KhudKushi, Dreeche Ke Qareeb and Arz-e-Sharq, all speak of despair and despondence concept of estrangement found in Rashed's poetry has penetrated in our society in various forms.

**Keywords:** Rashed, Frustration, Estrangement, Escape, Despair, Despondence.

## Literary Analysis of “Musaddas-e-Hali”

Dr. Tahira Abdul Quddoos/  
Dr. Mohsina Batool

**Abstract:**

Khawaja Altaf Hussain Hali is one of the most eminent Muslim scholar of Sub-Continent. He was a great writer, poet, teacher, philosopher and thinker. He has a rich asset of his poetry and prose left for Muslims of Sub-Continent. One of his unique and epic poems is Musaddas named Musaddas e Madd o Jazr e Islam. This poem consists of about hundred pages. First, the poem was published in 1879. The basic theme of this elegiac poem is encouragement of Muslims after the decline of Khilafah. The poem is written in modern style of Urdu poetry. It reflects that Hali's poetry is free from unnecessary length, phrases and unethical words. Hali in this poem has highlighted the great strength in Muslim Ummah if they are united. He has provoked Muslims to strive for a bright future and sustainable religious based rise. This poem remains master piece in Urdu literature.

**Keywords:** Khawaja Altaf Hussain Hali, Poet, Philosopher, Sub-continent, Musaddas e Haali.

# Contents

Persian Articles:	(Right to Left)
• The Descriptive Analysis of the Poems of Spring Poets About Nauroz / Dr. Humera Zamurdi .....	5-30
• Literary Commentary on One Verse of Sohrab Sapehri / Prof. Dr. Muhammad Hussain Muhammadi .....	31-48
• Dr. Muhammad Hussain Muhammadi (A Memorandum) / Ms. Faiza Kiran .....	49-54
• A Study of Persian Language & Literature in the Contemporary Poetic Works of Pakistan / Dr. Musarrat Wajid .....	55-78
• Sources of Subjects of Hamd / Dr. Riaz Ahmed Shahid .....	79-92
Urdu Articles:	
• Contribution of Allama Aziz ur Rehman Aziz in Persian Literature / Dr. Munir Ahmad .....	93-108
• Nasir Poet of Hope and Ecstasy / Dr. Ghulam Akbar, Nasir Ahmed .....	109-122
• Concept of Estrangement in Rashid's Poetry / Dr. Tanveer Hussain .....	123-138
• Literary Analysis of "Musaddas-e-Hali" / Dr. Tahira Abdul Quddoos, Dr. Mohsina Batool .....	139-148
• Abstracts by Prof. Dr. Muhammad Iqbal Shahid / Dr. Tahira Yasmin.....	1-5

(Left to Right )

ISSN: 1993 – 9299



# KAWISH

## A RESEARCH JOURNAL OF PERSIAN LANGUAGE, LITERATURE AND CULTURE

Approved by Higher Education Commission, Pakistan

No: 21, 2015 - 2016

Editor:

**Prof. Dr. Muhammad Iqbal Shahid**

Assistant Editor:

**Dr. Tahira Yasmin**

Research Consultants:

1. Dr. Abbas Famoori, Cultural Counselor and Director General Khana-e-Farhang-e-Iran, Lahore.
2. Prof. Dr. Hakeemah Dabeeran, Professor of Persian Language & Literature, Danishgah-e-Tarbiat-e-Moalm, Tehran, Iran.
3. Prof. Dr. Abbas Kaymanish, University of Tehran, Iran.
4. Prof. Dr. Qasim Safi, University of Tehran, Iran.
5. Prof. Dr. Syed Muhammad Akram Shah, Chairman, Department of Iqbaliyat, University of the Punjab, Lahore.
6. Prof. Dr. Zahir Ahmad Siddiqi, Distinguished Professor, Department of Persian Language & Literature, GC University Lahore.
7. Prof. Dr. Mazhar Mahmood Shairani, Research Supervisor, Department of Persian Language & Literature, GC University Lahore.
8. Prof. Dr. Muhammad Saleem Mazhar, Chairman Department of Persian Language & Literature, University of the Punjab, Lahore.
9. Prof. Dr. Muhammad Shamim Khan, Persian Department, Rajshahi University, Rajshahi, Bangladesh, [s\\_khan\\_ru@yahoo.com](mailto:s_khan_ru@yahoo.com)
10. Prof. Dr. Syed Iraq Raza Zaidi, Persian Department, Jamia Millia Islamia, Delhi, India, [iraq\\_raza@yahoo.com](mailto:iraq_raza@yahoo.com)
11. Dr. Sunil Sharma, Associate Professor of Persianate and Comparative Literature, Boston University, USA, [sharma@bu.edu](mailto:sharma@bu.edu)
12. Dr. Abdulkarim Ali Jurdat, Professor Persian Language & Literature, Al Al-Bayt University, Jordan.
13. Prof. Dr. Hamayyun Abbas, Dean Faculty of Languages, Islamic & Oriental Learning, GC University, Faisalabad.

Composing paging:

Syed Ghulam Ali

Printing:

Zohri Osman Art Press 042-37313604, 0300-4925893

Address:

Persian Department, GC University, Lahore, Pakistan.

Tel:

+ 92-42-99213346

E-mail:

[kawishgcupsian@gmail.com](mailto:kawishgcupsian@gmail.com)

website:

<http://www.gcu.edu.pk/>

Price:

Single copy Rs. 300.00/ \$ 10.00

ISSN- 1993- 9299

# KAWISH

A RESEARCH JOURNAL OF PERSIAN  
LANGUAGE, LITERATURE AND CULTURE

---

No. 21,

**2015 - 2016**

**Editor:**  
Prof. Dr. Muhammad Iqbal Shahid



**Department of Persian**  
*GC University*  
Lahore – Pakistan